جنگ و صلح در قرآن

(تفسیر موضوعی المیزان)



به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

تفسیر علامه جنگ و صلح (تفسیر موضوعی المیزان)

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، 1316 -، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر علامه (تفسیر موضوعی): نماز، روزه، حج، جنگ و صلح برگرفته از تفسیر المیزان علامه سیدمحمد حسین طباطبایی/ به اهتمام مهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، 1390.

مشخصات ظاهری : 336 ص.

فروست : تفسیر موضوعی المیزان؛ ج.7.

شابک : 978-600-228-015-2

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

يادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب" المیزان فی تفسیر القرآن" اثر محمدحسین طباطبائی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیر القرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

موضوع : نماز -- جنبه های قرآنی

موضوع : روزه (اسلام) -- جنبه های قرآنی

موضوع : حج -- جنبه های قرآنی

موضوع : جنگ -- جنبه های قرآنی

موضوع : صلح -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : بیستونی، محمد، 1337 -

شناسه افزوده : طباطبائی، محمدحسین، 1281 - 1360 . المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان؛ 7.

رده بندی کنگره : BP98/الف83ت7 7. ج [1]1390

رده بندی دیویی : 297/179

شماره کتابشناسی ملی : 2318814

ص:1

اشاره

تقدیم به

سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا

وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَهِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَهِ قَلْبِهِ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ

شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاْئِمَّهِ التِّسْعَهِ

الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّهِ اللّهِ فِی الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ

الاْنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَهِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،

الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ

الاْوْلِیاءِوَیامُذِلَ الاْعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاْرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍ

مُزْجاهٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ

فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِ رَحْمَهٍ مِنْکَ

اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

متن تأئیدیه حضرت آیه اللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریم این بزرگ ترین هدیه آسمانی و عالی ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می نماید. این انسان ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می گیرند. ارتباط انسان ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان ها به دستورالعمل های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه مندان بخصوص جوانان توصیه می کنم که از این آثار بهره مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری 1/2/1388

ص:5

متن تائیدیه حضرت آیه اللّه مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت اللّه الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک 1427

ص:6

متن تأییدیه حضرت آیه اللّه سیدعلی اصغردستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری دراستان فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْ ءٍ» (89 / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان ها می باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

28/9/86

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود 000/10 نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از 90% آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان 15 سال برای ساده سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش های گسترده ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه 30 جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (30 جلدی، قطع جیبی

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان شناسی قرآن کریم، رنگ شناسی، شیطان شناسی، هنرهای دستی، حقوق زن، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و...

بخشی از خروجی های منتشر شده در همین راستا می باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش 30 ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه 70 جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ ترین آثار علمی علامه طباطبائی و از مهم ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م 460 ه) و مجمع البیان طبرسی (م 548 ه) بزرگ ترین و جامع ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت

ص:9

روش تفسیری، بی نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر بکارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره های مختلف را کنار یکدیگر قرار می دهد، تحلیل و مقایسه می کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه گرایی تفسیر است. بی گمان این خصیصه از

اندیشه و گرایش های اجتماعی طباطبائی برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده ها موضوع روز روی آورده و به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه علامه به این شرح است که درآغاز چندآیه از یک سوره رامی آورد و آیه آیه، نکات لغوی و بیانی آن را شرح می دهد و پس ازآن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث

ص:10

موضوعی است می پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش آموزان داشته ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای امین

اقدام نموده ام.

امیدوارم این قبیل تلاش های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران 8/8/1388 مصادف با سالروز ولادت

سلطان قلبها علی بن موسی الرضا علیه السلام

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّروُنَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(77 79/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است.

در تقسیم بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر

ص:12

فصل نیز به سرفصل هایی تقسیم شد. در این سرفصل ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب 5 هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش برداری و تلخیص و نگارش، از اواخر سال 1357 شروع و حدود 30 سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال 1385پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم

ص:13

اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس اللّه سرّه الشریف،

ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب باتوضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین نکته لازم است که چون ترجمه تفسیرالمیزان به صورت دومجموعه 20 جلدی و 40جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرفنظر از تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب هایی در قطع

جیبی منتشر می کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمد مصطفی و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه اللّه طباطبایی و اجداد او و بر همه وظیفه داران این

مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال 1385

سید مهدی حبیبی امین

ص:16

فصل اول: معرفی جهاد در قرآن

ناموس فطری دفاع

«وَقاتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یُقاتِلُونَکُمْ...!»

«ودر راه خدا با کسانی که با شما سر جنگ دارند کارزار بکنید...!» (190 / بقره)

حق دفاعی که انسان به فطرتش بدان معتقد شده، او را وادار می کند به این که از

این حق خود در همه مواردی که اجتماع انسانی آن را مهم تشخیص می دهد، استفاده کند و با کسی و یا جامعه دیگری که می خواهد حق او را ضایع کند دست به دفاع و کارزار بزند. او در زندگی اجتماعی خود این را نیز فهمید که هم نوعانش در احتیاج به منافع مانند او هستند، لذا ناگزیر شد به منظور حفظ تمدن و عدالت اجتماعی با هم نوعان

خود مصالحه کند یعنی از آنان آن مقدار خدمت بخواهد که خودش به آنان خدمت کرده است.

انسان در هیچ یک از مقاتلات و جنگ هائی که راه انداخته دلیل خود را استخدام و یا استثمار و برده گیری مطلق که حکم اولی فطرت او بود قرار نداده و نمی دهد، بلکه دلیل را عبارت می داند از حق دفاع، از این که می تواند در حفظ منافع خود دست به دفاع و کارزار بزند و خلاصه برای خود حقی را فرض می کند و سپس می بیند که دیگران

دارند آن را ضایع می کنند، لذا برمی خیزد و در مقام دفاع از آن برمی آید.

پس هر قتالی در حقیقت دفاع است، حتی بهانه فاتحین و کشورگشایان هم همین دفاع است، اول برای خود نوعی حق مثلاً حق حاکمیت و یا لیاقت قیمومیت بر دیگران و یا فقر و تنگی معیشت و یا کمبود زمین و امثال آن فرض می کنند و آن گاه در مقام دفاع از این حق فرضی بر می آیند و وقتی از آنان سؤال می شود: چرا به مردم حمله می کنید و

خون هامی ریزید و در زمین فساد راه می اندازید؟ و چرا حرث و نسل را تباه می کنید؟ در پاسخ می گویند از حق مشروع خود دفاع می کنیم!

پس روشن شد که دفاع از حقوق انسانیت حقی است مشروع و فطری و فطرت، استیفای آن حق را برای انسان جایز می داند.

قرآن کریم اثبات نموده که مهم ترین حقوق انسانیت توحید و قوانین

دینی است که بر اساس توحید تشریع شده، هم چنان که عقلای اجتماع انسانی نیز حکم می کنند بر این که مهم ترین حقوق انسان حق حیات در زیر سایه قوانین حاکم بر جامعه انسانی است، قوانینی که منافع افراد را در حیاتشان حفظ می کند.(1)

1- المیزان، ج :2 ، ص: 103.

مفهوم جهاد و حق جهاد

«وَ جاهِدوُا فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اِجْتَبیکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ اَبیکُمْ اِبْراهیمَ هُوَ سَمّیکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هذا لِیَکُونَ

الرَّسُولُ شَهیدا عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ فَاَقیمُواالصَّلوهَ وَ اتُوا الزَّکوهَ وَاعْتَصِمُوا بِاللّهِ هُوَ مَوْلیکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ،»

«و در راه خدا کارزار کنید چنان که سزاوار کارزار کردن برای او است او شما را برگزید و در این دین برای شما دشواری ننهاده آئین پدرتان ابراهیم است و او شما را از پیش و هم در این قرآن مسلمان نام داد تا این پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا تکیه کنید که او مولای شما است و چه خوب مولا و چه خوب یاوری است.» (78 / حج)

کلمه جهاد به معنای بذل جهد و کوشش در دفع دشمن است و بیشتر بر مدافعه به جنگ اطلاق می شود ولیکن گاهی به طور مجاز توسعه داده می شود به طوری که شامل

ص:20

مفهوم جهاد و حق جهاد

دفع هر چیزی که ممکن است شری به آدمی برساند می شود، مانند، شیطان که آدمی را گمراه می سازد و نفس اماره که آن نیز آدمی را به بدی ها امر می کند و امثال این ها. در نتیجه جهاد شامل مخالفت با شیطان در وسوسه هایش و مخالفت با نفس در خواسته هایش می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله این قسم جهاد را جهاد اکبر نامید و ظاهرا مراد از جهاد در آیه مورد بحث معنای اعم از آن و از این باشد و همه را شامل شود مخصوصا وقتی می بینیم که آن را مقید به قید «در راه خدا» کرده به خوبی این عمومیت را می فهمیم چون این آیه جهاد را متعلق کرده بر کاری که در راه خدا انجام شود پس جهاد اعم است.

باز مؤید این احتمال آیه «وَ الَّذینَ جاهَدوُا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا،» (69 / عنکبوت) است و بنابراین که آن معنای اعم باشد معنای این که فرمود: جهاد کنید. حق جهاد این

می شود که جهاد شما در معنای جهاد خالص باشد یعنی فقط جهاد باشد (نه هم جهاد و هم تجارت یا سیاحت یا غیر آن،) و نیز خالص برای خدا باشد و غیر خدا در آن شرکت

ص:21

نداشته باشد، نظیر آن آیه که می فرماید: «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ،» (102 / آل عمران) که حق تقوی آن است که فقط پرهیز از خدا باشد نه چیزهای دیگر. (1)

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

آیا قرآن بشر را به خونریزی و کشورگشائی دعوت کرده؟ و یا از فرمان جهادش

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

هدف دیگری دارد؟ در قرآن کریم به آیاتی بر می خوریم که مسلمانان را به ترک قتال و تحمل هر آزار و اذیتی در راه خدا دعوت کرده، از آن جمله فرموده:

«قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ، لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ، وَ لا اَنْتُمْ عابِدُونَ ما اَعْبُدُ» (1و2و3/کافرون)

1- المیزان، ج :14 ، ص: 581.

و نیز فرموده:

«فَاصْبِرْ عَلی مایَقُولُونَ» (130 / طه)

و نیز می فرماید:

«اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ کُفُّوآا اَیْدِیَکُمْ وَ اَقیمُواالصَّلوةَ وَ اتُوا الزَّکوةَ فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ...» (77 / نساء)

و گویا این آیه اشاره می کند به آیه:

«وَدَّ کَثیرٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ ایمانِکُمْ کُفّاراً حَسَدا مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتّی یَأْتِیَ اللّهُ بِاَمْرِهِ اِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ ، وَ اَقیمُوا الصَّلوةَ وَ اتُوا الزَّکوةَ... .» (109 و 110 / بقره)

بعد از آن که مدت ها مسلمین را سفارش می کرد تا با کفار مماشات کنند و در برابر

آزار و اذیتشان صبر و حوصله به خرج دهند، آیاتی دیگر نازل شد و مسلمین را امر به قتال با آنان نمود، که بعضی از آن ها در این جا از نظر خواننده می گذرد.

«اُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتِلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ، اَلَّذینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ ،اِلاَّ اَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ!» (39 و 40 / حج)

و ممکن است بگوئیم آیه شریفه درباره دفاعی نازل شده است، که در واقعه بدر و

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

امثال آن مأمور بدان شده اند.

و هم چنین آیه شریفه:

«وَ قتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ فَاِنِ انْتَهَوا فَاِنَّ اللّهَ بِما یَعْمَلُونَ بَصیرٌ ،وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ مَوْلیکُمْ نِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ!» (39 و40 /انفال)

و نیز آیه شریفه:

ص:24

«وَ قاتِلُوا فيسَبيلِ اللّهِ الَّذينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لاتَعْتَدُوا اِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدينَ!» (190 / بقره)

دسته ديگر آياتى است كه درباره قتال با اهل كتاب نازل شده، مانند آيه شريفه:

«قتِلُوا الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الاْخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ

رَسُولُهُ وَ لا يَدينُونَ دينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذينَ اُوتُوا الْكِتبَ حَتّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صغِرُونَ.» (29 / توبه)

دسته ديگر آيات قتال با عموم مشركين است، كه غير از اهل كتابند،مانند آيه شريفه:

«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ!» (5 / توبه) «وَقتِلُوا الْمُشْرِكينَ كآفَّةً كَما يُقتِلُ-ونَكُمْ كافَّةً!» (36 / توبه)

دسته ديگر آياتى است كه دستور مى دهد با عموم كفار چه مشرك و چه اهل كتاب قتال كنيد، مانند آيه شريفه:

«قاتِلُوا الَّذینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفّارِ وَ لْیَجِدوُا فیکُمْ غِلْظَةً.» (123 / توبه)

و چکیده سخن این شد که قرآن کریم خاطرنشان می سازد که اسلام و دین توحید اساس و ریشه اش فطرت است و به همین جهت می تواند انسانیت را در زندگیش به صلاح بکشاند:

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

«فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفا فِطْرَتَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ،» (30 / روم)

و به همین دلیل اقامه دین و نگهداری آن مهم ترین حقوق قانونی انسانی است، هم چنان که در جای دیگر فرمود:

«شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِه نُوحا وَ الَّذی اَوْحَیْنا اِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِه اِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی اَنْ اَقیمُوا الدّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فیهِ.» (13 / شوری)

قرآن کریم آنگاه حکم می کند به این که دفاع از این حق فطری و مشروع، حقی دیگر

است که آن نیز فطری است:

«وَ لَوْ لا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ

(36) جنگ و صلح

مَساجِدُ یُذْکَرُ فیهَا اسْمُ اللّهِ کَثیرا وَ لَیَنْصُرَنَّ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ اِنَّ اللّهَ لَقَوِیٌّ عَزیزٌ!» (40 / حج)

به حکم این آیه قائم ماندن دین توحید به روی پای خود و زنده ماندن یاد خدا در زمین، منوط به این است که خدا به دست مؤمنین دشمنان خود را دفع کند،

نطیر این آیه شریفه آیه:

«وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الاْرْضُ،» (251 / بقره)

و نیز در ضمن آیات قتال در سوره انفال این جمله را آورده که:

«لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ،» (8 / انفال)

و آن گاه بعد از چند آیه می فرماید:

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ أِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ،»

(24 / انفال)

که در این آیه جهاد و قتالی را که مؤمنین را بدان می خواند زنده کننده مؤمنین خوانده است و معنایش این است که قتال در راه خدا چه به عنوان دفاع از مسلمین و از بیضه اسلام باشد و چه قتال ابتدائی باشد در حقیقت دفاع داز حق انسانیت است و آن حق عبارت است از حقی که در حیات خود دارد، پس شرک به خدای سبحان هلاک انسانیت و مرگ فطرت و خاموش شدن چراغ درون دل ها است و قتال که همان دفاع از حق انسانیت است این حیات را برمی گرداند و بعد از مردن آن حق دوباره زنده اش می سازد.

از این جاست که هر خردمند هوشیار متوجه می شود که اسلام به منظور تطهیر

زمین از لوث مطلق شرک و خالص ساختن ایمان به خدای سبحان باید حکمی دفاعی داشته باشد، چون قتال در آیاتی که از نظر خواننده گذشت قتال برای از بین بردن شرک های علنی و وثنیت بود، نه شرک های در لفافه و یا به منظور اعلای کلمه حق بر کلمه اهل کتاب و وادار ساختن آنان به پرداخت جزیه بود.

و در خود این آیات سخن از شرک های در لفافه به میان آمده و می فرماید که اهل کتاب به خدا و رسولش ایمان ندارند و به دین حق نمی گروند، پس معلوم می شود هر چند به خیال خود دارای دین توحید هستند، ولیکن در حقیقت مشرکند و شرک خود را پنهان می دارند و دفاع از حق فطری انسانیت ایجاب می کند آنان را به دین حق وادار سازد .

و قرآن کریم هر چند به طور صریح حکمی درباره این دفاع بیان نکرده، لیکن با

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

وعده ای که داده که مؤمنین علیه دشمنانشان روزی در پیش خواهند داشت و با در نظر

ص:29

داشتن این که این وعده منجز نمی شود مگر با قتال علیه شرک های در لفافه، از این جا می فهمیم که خدای تعالی این مرتبه از قتال را هم که همان قتال برای اقامه اخلاص در توحید است تشریع نموده است، اینک آیاتی که وعده نامبرده را می دهد از نظر خواننده می گذرد:

«هُوَ الَّذِیآ اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ،» (33/ توبه)

و از این آیه روشن تر این آیه است که می فرماید:

«وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاْرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ،» (105 / انبیاء)

و بازازاین هم صریح تر این آیه است که می فرماید:

«وَعَدَاللّهُ الَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الاْرْضِ

کَمَااسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِخَوْفِهِمْ اَمْنا یَعْبُدوُنَنی لایُشْرِکُونَ بی شَیْئا،» (55 / نور)

چون از جمله «مرا بپرستند!» به قرینه جمله «و چیزی شریکم نسازند،» فهمیده می شود منظور از عبادت، عبادت با اخلاص و با حقیقت ایمان است. و در آیه زیر می بینیم که بعضی از ایمان ها را شرک می داند و می فرماید :

«وَ ما یُؤْمِنُ اَکْثَرُهُمْ بِاللّهِ اِلاّ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ.» (106 / یوسف)

پس معلوم می شود خدا روزی را وعده داده که در آن روز زمین تصفیه شده و خالص در اختیار مؤمنین قرار می گیرد، روزی که در آن روز غیر خدا پرستش نشود و خدای تعالی به طور حقیقت پرستش گردد.

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

و بسا که بعضی توهم کنند: این وعده الهی مستلزم تشریع حکم دفاع نیست، چون ممکن است بدون توسل به این گونه اسباب ظاهری بلکه به وسیله مصلحی غیبی این

غرض حاصل گردد، اما این حرف با جمله «لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ» منافات دارد، برای این که استخلاف وقتی تحقق می یابد که عده ای از بین بروند و یا از مکانی که بودند کوچ کنند و عده ای دیگر جای آنان را بگیرند، پس مسأله قتال در این جمله خوابیده است.

علاوه بر این که آیه 54 از سوره مائده می فرماید:

«یاأَیُّهَاالَّذِینَ امَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِه فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ اَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرینَ یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لاآئِمٍ،» (54 / مائده)

و به این معنا اشاره دارد، که به زودی به امر خدا دعوتی حقه و نهضتی دینی به پا خواهد خواست و معلوم است که چنین دعوت و نهضتی بدون جهاد و خون ریزی تصور ندارد.

با بیانی که گذشت پاسخ ایرادی که به حکم جهاد در اسلام کرده اند نیز داده

ص:32

می شود، چون اشکال کنندگان می گویند: نهضت های دینی تا آن جا که از انبیای گذشته سراغ داریم طوری بوده که با جهاد سازش نداشته، چون دین انبیا در سیر و پیشرفتش تنها به دعوت و هدایت تکیه داشته، نه اکراه مردم بر ایمان، تا در صورت تخلف پای قتال به میان آید و در نتیجه خون ریزی و اسیری و غارت مطرح شود. و به همین جهت است که چه بسا اشخاصی چون مبلغین مسیحیت دین اسلام را دین شمشیر و خون دانسته و بعضی دیگر دین اجبار و اکراه خوانده اند.

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

پاسخی که گفتیم از بیان گذشته ما استفاده می شود، این است که قرآن می گوید: اسلام اساسش بر حکم فطرت بشر است، فطرتی که هیچ انسانی در احکام آن تردید نمی کند و کمال انسان در زندگیش را همان می دانند که فطرت بدان حکم کرده باشد و به سویش بخواند و این فطرت حکم می کند به این که تنها اساس و پایه ای که باید قوانین فردی و اجتماعی بشر بر آن اساس تضمین شود، توحید است و دفاع از چنین اساس و

ریشه و انتشار آن در میان جامعه و نگهبانی آن از نابودی و فساد، حق مشروع بشر است و بشر باید حق خود را استیفا کند، حال به هر وسیله ای که ممکن باشد، البته از آن جائی که ممکن است در استیفای این حق خود دچار تندروی ها و یا کندروی ها شود، خود قرآن راه اعتدال و میانه روی را ارائه داده، نخست استیفاء این حق را با صرف دعوت آغاز کرده و دستور داده تا در راه خدا اذیت های کفار را تحمل کنند و در مرحله

دوم از جان و مال و ناموس مسلمین و از بیضه اسلام دفاع نموده، متجاوزین را سر جای خود بنشانند و در مرحله سوم اعلان جنگ دهند وقتال ابتدائی را آغاز کنند، که هر چند به ظاهر قتالی است ابتدائی، لیکن در حقیقت دفاع از حق انسانیت و کلمه توحید و یکتاپرستی است و اسلام هرگز قبل از دعوت به زبان خوش و اتمام حجت جنگ را آغاز نکرده است، هم چنان که تاریخ زندگی پیامبر اسلام شاهد است، که عادتش بر این جریان داشته و خدای تعالی در این باره فرموده:

«اُدْعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ،» (125 / نحل)

و این آیه شریفه مطلق است و اطلاقش دلیل بر همان گفته ما است، که اسلام هرگز قبل از دعوت به زبان خوش و اتمام حجت، جنگ را آغاز نکرده است. و نیز فرموده:

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

«لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ!» (42 / انفال)

و اما این که گفته اند لازمه توسل به جنگ و زور این است که بعد از غلبه اسلام بر کفر پاره ای از افراد از ترس مسلمان شوند، در جواب می گوئیم: این اشکال وارد نیست برای این که اگر احیاء انسانیت و رساندن انسانها به حیات انسانیشان موقوف شد بر این که این حق مشروع را که همه انسان های سلیم الفطره خواهان آن هستند بر چند نفری که سلامت فطرت خود را از دست داده اند تحمیل کنیم، تحمیل می کنیم و هیچ عیبی و اشکالی هم ندارد، البته این کار را بعد از اقامه حجت های بالغه و روشن کردن حق انجام

می دهیم (که چه بسا از آن عده معدود چند تنی به وسیله همین اقامه حجت بخود آیند و تسلیم حکم فطرت خود شوند.)

و مسأله تحمیل قانون به اقلیت هائی که زیر بار قانون نمی روند، طریقه ای است که

در میان همه ملت ها و دولت ها دایر است، نخست افراد متمرد و متخلف از قانون را دعوت به رعایت قانون می کنند، آن گاه اگر زیر بار نرفتند، به هر وسیله ای که ممکن باشد قانون را بر آنان تحمیل می کنند، هر چند به جنگ و کشتار باشد بالاخره همه باید به قانون عمل کنند، حال یا بطوع و رغبت خود و یا به اکراه.

علاوه بر این که مسأله اکراه و اجبار نسبت به قوانین دینی در بیش از یک نسل اتفاق نمی افتد، چون اصولاً همیشه کره زمین محل زندگی یک نسل است و این یک نسل است که ممکن است افرادی سرکش و یاغی داشته باشد و تعلیم و تربیت دینی نسل های آتیه و بعدی را اصلاح می کند و او را با دین فطری بار می آورد و قهرا همه افراد بطوع و

ص:36

رغبت خود به سوی دین توحید رو می آورند و خلاصه در نسل های بعد دیگر اکراهی اتفاق نمی افتد.

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

و اما این که اشکال کرده و گفته اند: سایر انبیا کارشان صرف دعوت و هدایت بود و تاریخ زندگی آن حضرات تا آن جا که در دسترس ما است هیچ نشان نداده که دست به اسلحه برده باشند و یا اصولاً پیشرفت آن چنانه ای کرده باشند که زمینه قیام برایشان فراهم شده باشد، این نوح و هود و صالح علیه السلام هستند که می بینیم همواره مقهور و مظلوم دشمنان بوده اند و سلطه دشمن از هر طرف احاطه شان کرده بود و هم چنین عیسی علیه السلام در ایامی که در بین مردم بود و مشغول به دعوت بود هیچ پیشرفتی نکرد و به جز عده ای انگشت شمار به نام حواریین دورش را نگرفتند، با این حال او چگونه می توانست قیام کند و این انتشاری که در دعوت آن جناب می بینیم بعد از آمدن ناسخ شریعتش یعنی آمدن اسلام صورت گرفت، آری بعد از آن که اسلام طلوع کرد جمعی

ص:37

که نمی خواستند زیر بار اسلام بروند، سنگ مسیحیت را به سینه زدند و نتیجتا مسیحیت رواج یافت.

علاوه بر این که جمعی از انبیا هم بودند که در راه خدا قیام کرده و دست به شمشیر زدند، که تورات و قرآن عده ای از آنان را نام می برند، قرآن کریم به طور اشاره و بدون ذکر نام می فرماید:

«وَ كَاَيِّنْ مِنْ نَبِىٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثيرٌ، فَما وَهَنُوا لِمآ اَصابَهُمْ فى سَبيلِ اللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا، وَ اللّهُ يُحِبُ الصابِرينَ ،وَ ما كانَ قَوْلَهُمْ اِلاّ اَنْ قالُوا رَبَّنَا اغْفِرْلَنا ذُنُوبَنا وَ اِسْرافَنا فيآ اَمْرِنا، وَ ثَبِّتْ اَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرينَ!» (46 و 47 / آل عمران)

و نیز نقل می کند که موسی قوم خود را دعوت کرد تا با قوم عمالقه قتال کنند و می فرماید:

معرفی جهادی که قرآن بدان فرمان داده

«وَ اِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِه،» (20 / مائده) تا آن جا که می فرماید

«یا قَوْمِ ادْخُلُوا الاْرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ، وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی اَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرینَ،» (20و 21 / مائده) تا آن جا که می فرماید «قالُوا یا مُوسی اِنّا لَنْ نَدْخُلَها اَبَدا ما دامُوا فیها فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا اِنّا ههُنا قاعِدُونَ،» (24 / مائده) و نیز فرموده:

«اَلَمْ تَرَ اِلَی الْمَلاَءِ مِنْ بَنی اِسْرائیلَ؟ اِذْقالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِکا نُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ...،» (246 / بقره) تا آخر داستان طالوت و جالوت.

و نیز در داستان سلیمان و ملکه سبا می فرماید:

«اَلاّ تَعْلُوا عَلَیَّ وَأْتُونی مُسْلِمینَ،» (31 / نمل) تا آن جا که می فرماید «اِرْجِعْ اِلَیْهِمْ فَلَنَأْتِیَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها اَذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرُونَ،» (37 / نمل)

و این تهدیدی که با جمله «فَلَنَأْتِیَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها،» کرده تهدیدی است

ابتدائی و ناشی از دعوتی ابتدائی بوده است.(1)

سابقه تاریخی جهاد و ماهیت الهی آن

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ اتیهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الاْرْضُ وَ

سابقه تاریخی جهاد و ماهیت الهی آن

لکِنَ اللّهَ ذوُ فَضْلٍ عَلَی الْعالَمینَ،»

«پس به خواست خدا شکستشان دادند و داود جالوت را بکشت و خدایش پادشاهی و فرزانگی بداد و آن چه می خواست به او بیاموخت اگر بعض مردم را به بعضی دیگر دفع نمی کرد زمین تباه می شد ولی خدا با اهل جهان صاحب کرم

1- المیزان، ج :2 ، ص: 97.

است!» (251 / بقره)

این آیات شریفه به سابقه جهاد در تاریخ بنی اسرائیل یعنی مبارزه طالوت و همراه او حضرت داود علیه السلام ، علیه جالوت و دشمنان دین توحید اشاره کرده و می فرماید:

«و همین که طالوت سپاهیان را بیرون برد گفت خدا شما را با نهری امتحان کند، هر که از آن بنوشد از من نیست و هر کس از آن ننوشد از من است، مگر آن کس که با مشت خود کفی بردارد و لبی تر کند.»

«و از آن همه لشگر به جز اندکی، همه نوشیدند و همین که او با کسانی که ایمان داشتند از نهر بگذشت، گفتند امروزه ما را طاقت جالوت و سپاهیان وی نیست. آن ها که یقین داشتند به پیشگاه پروردگار خویش می روند، گفتند: چه بسیار شده که گروهی اندک به خواست خدا بر گروهی بسیار غلبه کرده اند و خدا پشتیبان صابران است!»

«و چون با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند گفتند: پروردگارا صبری به ما ده و

قدم هایمان را استوار ساز و بر گروه کافران پیروزمان کن!»

«پس به خواست خدا شکستشان دادند و داود جالوت را بکشت و خدایش پادشاهی و فرزانگی بداد و آن چه می خواست به او بیاموخت.»

«اگر خدا بعض مردم را به بعضی دیگر دفع نمی کرد زمین تباه می شد، ولی خدا با اهل

سابقه تاریخی جهاد و ماهیت الهی آن

جهان صاحب کرم است.»

«این آیت های خدا است که ما به حق بر تو می خوانیم و همانا تو از پیامبرانی!» (249 تا 252 / بقره)

آیات فوق حکایت دارد که جمعیت بنی اسرائیل کثرت قابل ملاحظه ای داشتند، با این که به حکم جملات بعدی همین آیه، مؤمنین واقعی آنان، بعد از عبور از نهر اندک بودند و این ملاکی دست می دهد که در سختی ها همیشه مؤمنین پایدار می مانند .

در مجموع این گفتار اشاره ای است به یک حقیقت که از سراپای این داستان استفاده می شود و آن این است که خدای تعالی قادر است عده ای بسیار

ص:42

قلیل و از نظر روحیه مردمی ناهماهنگ را بر لشکری بسیار زیاد یاری دهد.

توضیح این که: تمامی بنی اسرائیل از پیامبر خود درخواست فرماندهی کردند و

همگی پیمان محکم بستند که آن فرمانده را نافرمانی نکنند و کثرت جمعیت آنان آن قدر بود که حتی بعد از تخلف جمعیت بسیاری از آنان از شرکت در جنگ، تازه باقی مانده آنان جنودی بودند و این جنود هم در امتحان آب نهر که داستانش می آید که اکثرشان رفوزه و مردود شدند و به جز اندکی از آنان در آن امتحان پیروز نشد و تازه آن عده اندک هم هماهنگ نبودند، به خاطر این که بعضی از آنان یک شب آب خوردند و معلوم شد که دچار نفاق هستند، پس در حقیقت آن چه باقی ماند، اندکی از اندک بود، در عین حال پیروزی نصیب آن اندک شد، چون ایمان داشتند و در برابر لشکر بسیار انبوه جالوت صبر کردند(1)

1- المیزان، ج :2 ، ص: 441.

سابقه تاریخی جهاد و ماهیت الهی آن

جنگ و جهاد و رسالت پیامبران

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ اتَیْنا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ اَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْشاءَاللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ وَ لکِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ امَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللّهَ یَفْعَلُ ما یُریدُ،»

«این پیامبران بعضی از ایشان را بر بعض دیگر برتری داره ایم بعضی از آنان کسی بوده که خدا با وی سخن گفت و بعضی از آنان را مرتبه ها بالا برد و عیسی بن مریم را بینات دادیم و او را به روح پاک قوی کردیم اگر خدا می خواست کسانی

که پس از پیامبران بودند با وجود حجت ها که سویشان آمده بود با هم جنگ نمی کردند ولی مختلف شدند، از آنان کسانی بودند که ایمان داشتند و کسانی بودند که کافر بودند، اگر خدا می خواست با هم کارزار نمی کردند، ولی خدا هر چه بخواهد می کند.» (253 / بقره)

آیه شریفه، در مقام رد توهمی است که چه بسا به ذهن برسد و آن توهم این است که

رسالت، خصوصا از این جهت که همراه با معجزاتی روشن است که بر حقانیت آن دلالت می کند، باید بلای جنگ های خانمان برانداز را از بین ببرد، نه این که خود رسالت، آتش جنگ را برافروزد.

این اشکال را در آیه مورد بحث، خدای تعالی چنین پاسخ می دهد که قتال معلول

جنگ و جهاد و رسالت پیامبران

اختلافی است که امت ها خودشان پدید می آورند، چون اگر اختلافی نباشد کار اجتماعات به جنگ نمی کشد.

پس علت به وجود آمدن جنگ ها در بین مردم، اختلاف آنان است و اگر خدا می خواست، یا به کلی نمی گذاشت اختلافی پدید آید و در نتیجه جنگ هم پدید نمی آمد و یا بعد از پیدا شدن این علت آن را خنثی می کرد، لیکن خدای سبحان آن چه را که ما می خواهیم، انجام نمی دهد چون تابع خواست ما نیست، او هر چه بخواهد می کند و یکی از چیزهائی را که خواسته، این است که جلوی علت ها را نگیرد و امور عالم طبق

سنت العلل و الاسباب جریان یابد، این اجمال و خلاصه پاسخی است که از آیه استفاده می شود. تنها کاری که خدای تعالی ممکن است انجام دهد، دخالت تشریعی است، به این که امر بفرماید، جنگ نکنید و یا دستور بدهد که جنگ بکنید و از این جهت

خدای تعالی دستور وحی را داده و فرموده، جنگ بکنید و منظور او از این دستور آزمایش بندگان است تا معلوم کند افراد خبیث کدام و پاکان چه کسانی هستند، مردم با ایمان کدام و دروغ گویان چه کسانی هستند.

و سخن کوتاه، این که قتال در بین امت های انبیا که بعد از آن حضرات پدید آمده امری غیر قابل اجتناب بوده، برای این که اختلاف دو جور است یکی اختلاف ناشی از سوء تفاهم که بعد از آن که طرفین سخن یک دیگر را فهمیدند اختلافشان برطرف می شود و یکی اختلاف ناشی از زورگوئی و طغیان است، چنین اختلافی بالاخره به جنگ منجر می شود، مقام رسالت تنها می تواند اختلاف به

معنای اول را بر طرف کند و شبهاتی که در دلها پیدا شده برطرف سازد، اما یاغی گری و لجاجت و نظائر این صفات پست را نمی تواند از روی زمین براندازد و تنها عاملی که

جنگ و جهاد و رسالت پیامبران

می تواند زمین را از لوث چنین رذائلی پاک سازد، جنگ است و بس! (1)

حکم جهاد و مفهوم لااکراه فی الدین

«لا اِکْراهَ فِی الدّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی لاَ انْفِصامَ لَها وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ،»

«هیچ اکراهی در این دین نیست، همانا کمال از ضلال متمایز شد، پس هر کس به طغیان گران کافر شود و به خدا ایمان آورد، بر دستاویزی محکم چنگ زده است،

1- المیزان، ج :2 ، ص: 468.

دستاویزی که ناگسستنی است و خدا شنوا و دانا است!» (256 / بقره)

خدای تعالی دنبال جمله «لا اِکْراهَ فِی الدّینِ» جمله « قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» را آورده، تا جمله اول را تعلیل کند و بفرماید که چرا در دین اکراه نیست و حاصل تعلیل این است که اکراه و اجبار که معمولاً از قوی نسبت به ضعیف سر می زند وقتی مورد حاجت قرار می گیرد که قوی و مافوق (البته به شرط این که حکیم و عاقل باشد و بخواهد ضعیف را تربیت کند،) مقصد مهمی در نظر داشته باشد، که نتواند فلسفه آن را به زیر دست خود بفهماند (حال یا فهم زیر دست قاصر از درک آن است و یا این که علت دیگری در کار است،) ناگزیر متوسل به اکراه می شود و یا به زیر دست دستور می دهد که کورانه از او تقلید کند و... و اما امور مهمی که خوبی و بدی و خیر و شر آن ها واضح است و حتی آثار سوء و آثار خیری هم که به دنبال دارند، معلوم است، در چنین جائی نیازی به اکراه نخواهد بود، بلکه خود انسان یکی از دو طرف خیر و شر را انتخاب کرده

و عاقبت آن را هم (چه خوب و چه بد،) می پذیرد و دین از این قبیل امور است، چون حقایق آن روشن و راه آن با بیانات الهیه واضح است و سنت نبویه هم آن بیانات را روشن تر کرده است. پس معنی رشد و غی روشن شده و معلوم می گردد که رشد در پیروی دین و غی در ترک دین و روگردانی از آن است، بنابراین دیگر علت ندارد که کسی را بر دین اکراه کنند.

حکم جهاد و مفهوم لا اکراه فی الدین

و این آیه شریفه یکی از آیاتی است که دلالت می کند بر این که مبنا و اساس دین اسلام شمشیر و خون نیست و اکراه و زور را تجویز نکرده، پس سست بودن سخن عده ای از آن ها که خود را دانشمند دانسته، یا متدین به ادیان دیگر هستند و یا به

هیچ دیانتی متدین نیستند و گفته اند که: اسلام دین شمشیر است و به مسأله جهاد که یکی از ارکان این دین است استدلال نموده اند، معلوم می شود.

آن قتال و جهادی که اسلام مسلمانان را به سوی آن خوانده، قتال و جهادبه ملاک

زورمداری نیست و اسلام نخواسته است با زور و اکراه دین را گسترش داده و آن را در قلب تعداد بیشتری از مردم رسوخ دهد، بلکه به ملاک حق مداری است و اسلام به این جهت جهاد را رکن شمرده تا حق را زنده کرده و از نفیس ترین سرمایه های فطرت یعنی توحید دفاع کند و اما بعد از آن که توحید در بین مردم گسترش یافت و همه به آن گردن نهادند، هر چند آن دین، دین اسلام نباشد، بلکه دین یهود یا نصارا باشد، دیگر اسلام اجازه نمی دهد مسلمانی با یک موحد دیگری نزاع و جدال کند! ((1))

1- المیزان، ج :2 ، ص: 524.

حکم جهاد و مفهوم لا اکراه فی الدین

جنگ برای جلوگیری از فساد در زمین

«وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لکِنَّ اللّهَ ذوُ فَضْلٍ عَلَی الْعالَمینَ،»

«اگر خدا بعض مردم را به بعضی دیگر دفع نمی کرد زمین تباه می شد ولی خدا با اهل جهان صاحب کرم است.» (251 / بقره)

همه می دانند که منظور از فساد زمین، فساد سکنه زمین است، یعنی فساد اجتماع انسانی، البته اگر به دنبال فساد اجتماع، خود کره زمین هم فاسد شود، این فساد به تبع منظور آیه می شود، نه بالذات و این خود یکی از حقایق علمی است که قرآن از آن پرده برداری کرده است.

نظام اجتماع انسانی اگر بر پایه تأثیر و تأثر و غلبه و دفع قرار نمی گرفت، اجزای این نظام به هم مرتبط نمی شد و در نتیجه اصلاً نظامی برقرار نمی گشت و

سعادت نوع باطل می شد.

اگر فرض کنیم که چنین دفعی در نظام بشر نمی بود، یعنی بعضی بر بعض دیگر غلبه ننموده و اراده خود را بر او تحمیل نمی کرد، آن وقت هر فردی از افراد اجتماع کاری که خودش می خواست می کرد، هر چند که با منافع دیگران منافات داشته باشد (حال چه آن کار مشروع باشد و چه نامشروع) و آن دیگری نمی توانست او را از

جنگ برای جلوگیری از فساد در زمین

آن کار منصرف کرده و به کاری وادارد که منافی با منافع خودش نباشد.

در حقیقت مسئله دفع و غلبه، معنائی است عمومی که در تمام شؤون اجتماع بشری جریان دارد و وقتی مغز آن را بشکافیم عبارت می شود از این که انسان از یک سو دیگران را به هر صورتی که ممکن باشد، وادار کند به این که خواسته اش را برآورند و از سوی دیگر هر چه مزاحم و مانع انجام خواسته او است، از سر راه بردارد.

ص:52

و این معنائی است عمومی که هم در جنگ اعمال می شود و هم در صلح هم در سختی و هم در آسایش، هم در راحت و هم در ناراحتی و اختصاص به یک طبقه یا دو طبقه ندارد، بلکه در تمامی گروه و دسته های اجتماع در جریان است و معلوم است که این بهره کشی مراتبی از شدت و ضعف دارد، که یکی از آن مراتب، جنگ و قتال است.

این را هم می دانیم که فطری بودن دفع و غلبه اختصاص به مورد دفاع مشروع ندارد، بلکه شامل همه انحاء دفاع می شود، چه آن جا که دفاع به عدل و از حقی مشروع باشد و چه به ظلم و از حقی خیالی و نامشروع.

و این اصل فطری است که بشر در ایجاد اصل اجتماع آن را مورد استفاده قرار داد و بعد از آن که اجتماع را به وسیله آن تشکیل داد باز به وسیله آن اراده خود را بر غیر،

ص:53

تحمیل کرده و به ظلم و طغیان آن چه در دست غیر بود تملک کرد و نیز به وسیله همین اصل فطری آن چه ظالم و طاغی از دست او ربوده بود، به خود بازگردانید و نیز به وسیله همین اصل است که حق را بعد از آن که به خاطر جهل در بین مردم مرده بود احیا کرد و سعادتشان را تحمیلشان نمود، پس مسأله دفاع، اصلی است فطری که بهره مندی بشر از آن از یک بعد و دو بعد نیست.

جنگ برای جلوگیری از فساد در زمین

و شاید همین حقیقتی که ما خاطر نشان کردیم، منظور از آیه شریفه: «وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْاَرْضُ،» باشد مؤید این احتمال ذیل آیه است که می فرماید: «وَ لکِنَّ اللّهَ ذوُ فَضْلٍ عَلَی الْعالَمینَ.» (1)

1- المیزان ، ج :2 ، ص: 444.

جهاد عمومی برای گسترش اسلام در جهان

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قاتِلُوا الَّذینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفّارِ وَ لْیَجِدوُا فیکُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقینَ،»

«ای کسانی که ایمان آورده اید با آن کسانی که از کفار مجاور شمایند کارزار کنید

و باید در شما خشونتی ببینند و بدانیدکه خدا یار پرهیزکاران است!» (123/توبه)

در این آیه شریفه دستور جهاد عمومی داده شده تا از هر طرف در دنیا، اسلام گسترش یابد، چون وقتی می فرماید: هر طائفه از مؤمنین باید با کفار هم جوار خود کارزار کنند معنایش همان گسترش دادن اسلام و برقرار کردن سلطنت اسلام است بر دنیا و بر تمامی ساکنین ربع مسکون.

معنای «غِلْظَةً» در جمله «وَ لْیَجِدوُا فیکُمْ غِلْظَةً» شدت و سرسختی نشان دادن به خاطر خداست و معنایش این نیست که با کفار خشونت و سنگدلی و بد اخلاقی و

ص:55

قساوت قلب و جفا و بی مهری نشان دهید، زیرا این معنا با هیچ یک از اصول دین اسلام سازگار نیست و معارف اسلامی همه آن را مذمت و تقبیح کرده اند و آیات مربوط

جهاد عمومی برای گسترش اسلام در جهان

به جهاد هم از هر تعدی و ظلم و جفائی نهی کرده، که شرحش در سوره بقره گذشت. و جمله «وَ اعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقينَ،» وعده ای است الهی به این که اگر تقوا پیشه کنید خداوند یاریتان می کند و برگشت معنای آن به ارشاد مسلمین است، به این که همواره مراقب خود باشند و مقام پروردگار خود را نسبت به خود از یاد نبرند و متوجه باشند که خدا با ایشان و مولای ایشان است، که اگر چنین کنند و تقوا به خرج دهندخدا وعده داده که دست بالا و مافوق همه عالمیان قرار خواهند گرفت. (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 551.

فصل دوم: تعلیماتی برای آمادگی به جنگ

ایجاد آمادگی ذهنی برای مواجهه با جنگ

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ اِنَ اللّهَ مَعَ الصّابِرینَ،»

«ای کسانی که ایمان آوردیداز صبر و صلاه استعانت جوئیدکه خدا باصابران است!» (153 / بقره)

«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتٌ بَلْ اَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُونَ،»

«و به کسانی که در راه خدا کشته شده مرده مگوئید بلکه اینان زنده هائی هستند ولی شما درک نمی کنید،» (154 / بقره)

«وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الأمْوالِ وَ الأنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرینَ،»

ص:57

«مابه طور حتم و بدون استثناء همگی شما را یا با خوف و یا گرسنگی و یانقص اموال و جان ها و میوه هامی آزمائیم و تو ای پیامبر صابران را بشارت ده،»

(155 / بقره)

«اَلَّذینَ اِذا اَصابَتْهُمْ مُصیبَهٌ قالُوا اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ،: یعنی آن هائی را که وقتی مصیبتی به ایشان می رسد می گویند: اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ: ما ملک خدائیم و به سوی او باز خواهیم گشت!» (156 / بقره)

«اوُلئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ اوُلئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ،»

«اینان مشمول صلواتی از پروردگارشان هستند وایشان تنهاایشان راه یافته گانند!» (157 / بقره)

سیاق این آیات داد می زند که قبل از نازل شدن دستور جهاد و تشریع آن نازل شده، چون در این آیات از بلائی پیشگوئی شده که بعدها مسلمانان با آن روبرو می شوند و مصائبی را به زودی می بینند، البته نه هر بلا و مصیبت، بلکه بلای عمومی که چون سایر

ص:58

بلیات معمولی و همیشگی نیست.

بلای فردی وقتی به فردی روی می آورد، صاحب بلا هم در نیروی تعقلش و

ایجاد آمادگی ذهنی برای مواجهه با جنگ

هم در استواری عزمش و هم در ثبات نفسش، از قوای دیگر افراد کمک می گیرد و اما بلاهای عمومی که دامنه اش همه جا گسترده می شود، شعور عمومی را سلب می کند و خوف چندین برابر و وحشت متراکم می گردد. این حقیقتی است که آیات مورد بحث بدان اشاره دارد.

بلائی که در آیات مورد بحث از آن سخن رفته، هر بلای عمومی نیست، وبا و قحطی نیست، بلکه بلائی است عام که خود مسلمانان خود را بدان نزدیک کرده اند، بلائی است که به جرم پیروی از دین توحید و اجابت دعوت حق بدان مبتلا شده اند.

در آیات مورد بحث به طور اشاره خبر می دهد: که چنین محنتی و بلائی رو به آمدن است، چون در آیات، سخن از قتال و جهاد در راه خدا کرده چیزی که هست این بلا را

ص:59

بوصفی معرفی کرده که دیگر چون سایر بلاها مکروه و ناگوار نیست و صفت سوئی در

آن باقی نمانده و آن این است که این قتال مرگ ونابودی نیست،بلکه حیات است و چه حیاتی!!

پس این آیات مؤمنین را تحریک می کند که خود را برای قتال آماده کنند و به ایشان خبر می دهد که بلا و محنتی در پیش دارند، بلائی که هرگز به مدارج تعالی و رحمت پروردگاری و به اهتداء به هدایتش نمی رسند، مگر آن که در برابر آن صبر کنند و مشقت هایش را تحمل نمایند و به ایشان این حقیقت را تعلیم می دهد که باید برای رسیدن به هدف از قتال استمداد بگیرند، می فرماید: از صبر و نماز استعانت بجوئید، از صبر که عبارتست از خودداری از جزع و ناشکیبائی و از دست ندادن امر تدبیر و از نماز که عبارت است از توجه به سوی پروردگار و انقطاع بسوی کسی که همه

امور به دست او است: «اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمیعا نیرو همه اش از خداست!» (156 / بقره) (1)

ایجاد آمادگی ذهنی برای مواجهه با جنگ

دعوت به استعانت از صبر و نماز

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ اِنَ اللّٰهَ مَعَ الصّابِرینَ!» (153 / بقره)

صبر از بزرگ ترین ملکات و احوالی است که قرآن آن را ستوده و مکرر امر بدان فرموده است، تا به جائی که قریب به هفتاد مورد شده، حتی درباره اش فرموده:

«اِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الاُمُورِ این صبر از کارهای بس مهم است!» (17 / لقمان)

«وَ ما یُلَقّیها اِلاَّ الَّذینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقّیها اِلاّ ذُوحَظٍّ عَظیمٍ این اندرز را

ص:61

1- المیزان، ج :1 ، ص: 516.

نمی پذیرد مگر کسانی که صبر کنند و نمی پذیرد مگر صاحب بهره ای عظیم!»

(35 / فصلت)

«اِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ تنها صابرانند که بدون حساب اجرشان به تمام داده می شود.» (10 / زمر)

خدای سبحان صبر را چنین توصیف کرده که خدا با صابران است که دارای این صفتند و اگر در آیه مورد بحث تنها صبر را توصیف کرد و از نماز چیزی نفرمود، با این که در آیه: «وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ وَ اِنَّها لَکَبیرَهٌ...،» (45 / بقره) نماز را توصیف کرده، بدین جهت بود که مقام آیات مورد بحث مقام برخورد با مواقف

دعوت به استعانت از صبر و نماز

هول انگیز و هماوردی با شجاعان است و در این مقام اهتمام ورزیدن به صبر مناسب تر است. و اما این که فرمود: خدا با صابران است این معیت غیر آن معیتی است که در آیه: «وَ هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَ ما کُنْتُمْ او با شماست هر جا که باشید،» (4 / حدید) آمده برای این که معیت در آیه سوره حدید معیت احاطه و قیمومت است،

می خواهد بفرماید: خدا بر همه شما احاطه دارد و قوام ذات شما به اوست، به خلاف معیت در آیه مورد بحث که به معنای یاری کردن صابران است می خواهد بفرماید: «الْصَبْرُ مِفْتاحُ الْفَرَج صبر کلید فرج خدائی و یاری اوست.»

و اما صلوه درباره آن همین قدر می گوئیم: که نماز از بزرگ ترین عبادت هائی است که قرآن بر آن تأکید بسیار دارد، حتی درباره اش فرموده:

«اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ،»

«نماز انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد!» (45/عنکبوت)

و در قرآن کریم درباره هر امری سفارش می کند، در صدر آن و در اولش نماز را بیاد می آورد. (1)

1- المیزان، ج :1 ، ص: 516.

«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتٌ بَلْ اَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُونَ!»

(154 / بقره)

تشویق به جهاد با اعلام زنده بودن شهیدان

مراد به حیات در آیه شریفه حیات حقیقی است نه صرف دل خوش کننده و منظور از حیات شهیدان، حیاتی سعیده است نه صرف حرف، حیاتی است که خداوند تنها مؤمنین را با آن احیاء می کند.

در آیه مورد بحث به مؤمن و کافر خطاب می کند: به این که شهدا بعد از مردن نیز زنده اند، ولی شما نمی فهمید، یعنی با حواس خود درک نمی کنید.

می فرماید: کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مگوئید و آنان را فانی و باطل نپندارید که آن معنائی که از دو کلمه مرگ و حیات در ذهن شما هست بر مرگ آنان صادق نیست، چون مرگ آنان آن طورکه حس ظاهر بین شما درک می کند به معنای بطلان نیست، بلکه مرگ آنان نوعی زندگی است، ولی حواس شما آن را درک نمی کند.

ص:64

معلوم است که این خطاب، هم اولیاء کشته شده را بیدار می کند و می فهمند که کشته شدن عزیزشان بیش از جدائی چند روز چیز دیگری نیست، آنان نیز پس از زمانی کوتاه به وی ملحق می شوند و این جدائی چند روزه در مقابل مرضات خدای سبحان و آن درجائی که عزیزشان به آن رسیده، غیر قابل تحمل نیست و هم افراد فدائی و آماده کشته شدن را بیدار می کند و تشنه جهاد می سازد، چون می فهمند که در برابر شهادت به حیاتی طیب و نعمتی دائم و رضوانی از خدا می رسند.

می خواهد بفرماید: آن قدر مطلب، یقینی و روشن است که حتی خطور و تصور بر خلافش را هم تحمل نمی کند. (1)

1- المیزان، ج :1 ، ص: 516.

تشویق به جهاد با اعلام زنده بودن شهیدان

فصل سوم: اولین حکم جهاد

زمینه، هدف و فلسفه تشریع جهاد

«اُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتِلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ،»

«کسانی که چون ستم دیده اند کارزار می کنند اجازه دارند و خدا به نصرت دادنشان قادر است!» (39 / حج)

این آیات متضمن اذن مؤمنین به قتال با کفار است و به طوری که گفته اند: اولین آیه ای است که درباره جهاد نازل شده است، چون مسلمانان مدت ها بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست اجازه می کردند که با مشرکین قتال کنند و حضرت به ایشان

می فرمود: من مأمور به قتال نشده ام و در این باب هیچ دستوری نرسیده است و تا در مکه بود همه روزه عده ای مسلمانان نزدش می آمدند که یا کتک خورده بودند و یا زخمی شده بودند و یا شکنجه دیده بودند و در محضر آن جناب از وضع خود و ستم هایی که از مشرکین مکه و گردن کلفت های آنان می دیدند شکوه می کردند،حضرت هم ایشان را تسلیت داده، امر به صبر و انتظار فرج می کرد تا آن که این آیات نازل شد که در آن ها فرمود: کسانی که چون ستم دیده اند کارزار می کنند اجازه دارند و خدا به نصرت دادنشان قادر است!

در این آیه صریحا کلمه اجازه آمده و در آن زمینه چینی شده و مردم را بر جهاد تهییج و دل ها را تقویت و با وعده نصرت به طور اشاره و تصریح آنان را ثابت قدم نموده و رفتاری را که خدا با اقوام ستم گر گذشته نموده، یادآور شده است. و همه این ها از لوازم تشریع احکام مهم و بیان و ابلاغ برای اولین بار آن است، آن هم حکم

ص:68

جهاد که بنای آن بر اساس فداکاری و جانبازی است و از دشوارترین احکام اجتماعی اسلام و مؤثرترین آن ها در حفظ اجتماع دینی است.

آری ابلاغ چنین حکمی برای اولین بار بسیار احتیاج دارد به زمینه چینی و بسط کلام و بیدار کردن افکار، هم چنان که در همین آیات این روش به کار رفته است، چون که اولاً کلام را با این نکته که خدا مولای مؤمنین و مدافع ایشان است افتتاح نموده، سپس به طور صریح اجازه قتال داده و فرموده که: شما تاکنون مظلوم بودید و قتال تنها راه

زمینه، هدف و فلسفه تشریع جهاد

حفظ اجتماع صالح از ظلم ستم گران است و در این جمله ایشان را به وصف صلاحیت ستوده و آنان را شایسته و قابل برای تشکیل یک مجتمع دینی که در آن اعمال صالح عملی می شود دانسته، آن گاه رفتار خدای را نسبت به اقوام ستم گر گذشته حکایت کرده و وعده داده که به زودی انتقام ایشان را از ستم گران معاصرشان خواهد گرفت،

ص:69

همان طور که از گذشتگان گرفت.(1)

اعلام دفاع خدا از مؤمنین و یاری آن ها

«اِنَّ اللّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذینَ امَن-ُوا اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ خَوّانٍ کَفُورٍ،»

«خدا از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند که خدا خیانت گران کفران پیشه را دوست ندارد.» (38 / حج)

مراد از جمله «الَّذینَ امَنوا» مؤمنین از امت است، هر چند که بر حسب مورد با مؤمنین آن روز اسلام منطبق است، چون آیات در مقام تشریع حکم جهاد است و حکم جهاد مختص به یک طایفه و اهل یک عصر نیست و مورد نمی تواند مخصص باشد.

1- المیزان، ج :14 ، ص: 541.

در این آیه برای مطالب آیه بعد که اذن به قتال می دهد زمینه چینی شده، می فرماید: خدا از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند و شر مشرکین را از ایشان دفع می دهد، چون

اعلام دفاع خدا از مؤمنین و یاری آن ها

که او ایشان را دوست می دارد و مشرکین را دوست نمی دارد، برای این که مشرکین خیانت کردند.

پس اگر او مؤمنین را دوست می دارد بدین جهت است که مؤمنین امانت را رعایت و نعمت خدا را شکر گزارند. پس در حقیقت خدا از دین خود (که امانت نزد مؤمنین است،) دفاع می کند.

و به همین جهت او ولی و مولای مؤمنین است که دشمنانشان را دفع کند، هم چنان که فرموده: «ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ مَوْلَی الَّذینَ امَنُوا وَ اَنَّ الْکافِرینَ لا مَوْلی لَهُمْ!» (11 / محمد)(1)

1- المیزان، ج :14 ، ص: 541.

«اُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتِلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ!»

«کسانی که چون ستم دیده اند کارزار می کنند اجازه دارند و خدا به نصرت دادنشان قادر است!» (39 / حج)

از ظاهر سیاق برمی آید که مراد از کلمه اذن فرمان به اذن باشد، نه این که بخواهد از اذن سابق خبر دهد. دیگر این که از جمله «لِلَّذینَ یُقاتِلُونَ» برمی آید که مراد از این اذن، اذن به قتال است و به همین جهت فرمود: «لِلَّذینَ یُقاتِلُونَ» خود دلیل بر این است که به چه کاری اجازه داده شده اند.

قرائتی که در میان همه مسلمین دائر است این است که جمله «یُقاتَلُونَ» را به فتح تاء

اذن مظلومان برای قتال

و به صیغه مجهول می خوانند، که معنایش: کسانی که مورد کشتار مشرکین واقع می شوند است (یعنی کسانی که مشرکین ایشان را می کشند،) و فلسفه این اجازه هم

ص:72

همین است که مشرکین آغاز به این عمل کردند و اصولاً خواستار جنگ و نزاعند.

«بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا» علت اذ ن را می فهماند و می رساند اگر مسلمانان را اجازه قتال دادیم، به خاطر همین است که به آن ها ستم می شد و اما این که چگونه ستم می شد جمله «اَلَّذینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ...،» آن را تفسیر می کند.

و اما این که فاعل این اذن را که چه کسی اجازه داده، ذکر نکرد و نفرمود: خدا اجازه داد، به منظور تعظیم و بزرگداشت خدا بوده، نظیر جمله «وَ اِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ،» که قدرت بر یاری را خاطرنشان کرده، نمی گوید که خدا ایشان را یاری می کند، تا به این وسیله اشاره به این نکته کرده باشد که او این قدر بزرگ است که هیچ اعتنائی به این

موضوع ندارد و برایش حائز هیچ اهمیتی نیست، چون برای کسی که بر هر چیز قادر است مشکلی نیست که دوستان خود را یاری کند.

ص:73

«اَلَّذینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ اِلاّ اَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فیهَا اسْمُ اللّهِ کَثیرا وَ لَیَنْصُرَنَّ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ اِنَّ اللّهَ لَقَوِیٌّ عَزیزٌ،»

«همان کسانی که از دیارشان بیرون شده اند بدون سبب جز آن که می گفته اند: پروردگار ما خدای یکتا است! اگر خدا بعضی از مردم را به بعض دیگر دفع

زمینه های صدور حکم جهاد

نمی کرد دیرها و کلیساها و کنشتها و مسجدها که نام خدا در آن بسیار یاد می شود ویران می شد، خدا کسانی را که یاری او کنند یاری می کند که وی توانا و نیرومند است،» (40 / حج)

«اَلَّذینَ اِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الاْرْضِ اَقامُوا الصَّلوهَ وَ اتَوُا الزَّکوهَ وَ اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَهُ الاْمُورِ،»

«همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم نماز به پا کنند و زکات دهند و به معروف وادارند و از منکر بازدارند و سرانجام همه کارها با خدااست!» (41/حج)

ص:74

این آیه مظلومیت مؤمنین را بیان می کند و آن این است که کفار بدون هیچ گونه حق و مجوزی ایشان را از دیار و وطنشان مکه بیرون کردند. آن هم نه این طورکه دست ایشان را بگیرند و ازخانه و شهرشان بیرون کنند، بلکه آن قدرشکنجه و آزارکردند و آن قدر برای

آنان صحنه سازی نمودند، تا ناگزیرشدندبا پای خود شهر و زندگی را رهانموده در دیار غربت منزل کنند و ازاموال و هستی خودچشم پوشیده، با فقر و تنگ دستی گرفتار شوند. عده ای به حبشه رفتند و جمعی بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند.

پس معنای اخراج در این جا این است که آن ها را مجبور به خروج کردند. و به این جهت اخراج شدند که می گفتند پروردگار ما اللّٰه است نه بت! و این تغبیر اشاره می کند به این که مشرکین آن قدر نفهم و منحرف از حق بودند که این کلمه حق را از مسلمانان جرم می دانستند و همان را مجوز این دانستند که آن ها را از وطن مالوف خود بیرون کنند. (1)

1- المیزان، ج :14 ، ص: 541.

فلسفه تشریع جهاد به عنوان آخرین وسیله دفاع

«وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللّهِ كَثيرا،» (40 / حج)

این آیه هر چند که در مقام تعلیل، نسبت به تشریع قتال و جهاد قرار دارد و حاصلش این است که تشریع قتال به منظور حفظ مجتمع دینی از شر دشمنان دین است که می خواهند نور خدا را خاموش کنند، زیرا اگر جهاد نباشد همه معابد دینی و مشاعر الهی ویران گشته و عبادات و مناسک از میان می رود، ولیکن در عین حال مراد از دفع خدا مردم را به دست یکدیگر، اعم از مسأله جهاداست، چون دفاع مردم ازمنافع حیاتی خود و حفظ استقامت وضع زندگی، سنتی است فطری که (چه این آیه بفرماید و چه نفرماید،) در میان مردم جریان دارد، هر چند که این سنت فطری هم منتهی به خدای تعالی می شود.

چیزی که هست دفاع با قتال آخرین وسیله دفاع است وقتی به آن متوسل می شوند که راه های دیگر به نتیجه نرسد، مانند آخرین دواء که همان داغ کردن است وقتی به آن

ص:76

متوسل می شوند که دواهای دیگر نتیجه ندهد، چون در قتال نیز بشر اقدام می کند به این که بعضی از اجزای بدن یا افراد اجتماع از بین بروند، تا بقیه نجات یابند و این سنتی است که در جوامع بشری جریان دارد، بلکه به انسان ها اختصاص نداشته، هر موجودی که به نحوی شخصیت و استقلال دارد این سنت را دارد که احیانا مشقت موقتی را برای راحتی دائمی تحمل کند.

پس می توان گفت که در آیه شریفه به این نکته اشاره شده است که قتال در اسلام از فروعات همان سنتی است فطری، که در بشر جاری است.

چیزی که هست وقتی همین قتال و دفاع را به خدا نسبت دهیم آن وقت «دَفْعُ اللّٰهِ»

فلسفه تشریع جهاد به عنوان آخرین وسیله دفاع

می شود و می گوییم: خداوند به خاطر حفظ دینش از خطر انقراض بعضی از مردم را به دست بعضی دفع می کند. (1)

1- المیزان، ج :14 ، ص: 541.

نصرت الهی، وعده محتوم

«وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِىٌّ عَزيزٌ!» (40 / حج)

در این آیه خدای تعالی با تأکید فراوان سوگند خورده و وعده ای داده و آن وعده این است که هر کس او را با جهاد و قتال با دشمنان یاری کند او یاریش می کند!

و خدای تعالی به این وعده خود در حق مسلمانان وفا کرد و در جنگ ها و غزوات بر

دشمنان پیروزیشان داد، البته این تاوقتی بودکه مسلمانان دین خدا را یاری می کردند. (1)

هدف: ساختن جامعه صالح

«اَلَّذينَ اِنْ مَكَّنّاهُمْ فِى الْاَرْضِ اَقامُوا الصَّلوةَ وَ اتَوُا الزَّكوةَ وَ اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ....» (41 / حج)

این آیه توصیف دیگری است از مؤمنین که در اول آیات نامشان را برد، البته این

1- المیزان، ج :14 ، ص: 541.

هدف: ساختن جامعه صالح

توصیف، توصیف مجموع است از جهت مجموعیت و به عبارت ساده تر: توصیف نوع مؤمنین است و کار به فرد فرد آنان ندارد چون ممکن است فردی از آنان واجد این اوصاف نباشد.

و مراداز‌تمکین آنان در زمین این است که ایشان را در زمین نیرومندکند،به طوری که هرکاری راکه بخواهندبتوانندانجام دهند و هیچ مانعی یا مزاحمی نتواندسدراه آنان شود.

در توصیف آنان می فرماید: یکی از صفات ایشان این است که اگر در زمین تمکنی پیدا کنند و در اختیار هر قسم زندگی که بخواهند حریتی داده شوند، در میان همه انواع و انحاء زندگی یک زندگی صالح را اختیار می کنند و جامعه ای صالح به وجود می آورند که در آن جامعه نماز به پا داشته و زکات داده می شود، امر به معروف و نهی از منکر انجام می گیرد.

و اگر از میان همه جهات عبادی، نماز و از میان همه جهات مالی، زکات را نام برد، بدین جهت است که این دو در باب خود (عبادات) عمده هستند.

ص:79

و وقتی صفت مؤمنین مذکور در صدر آیات این باشد و مراد از این صفت نیز آن باشد که در صورت داشتن قدرت و اختیار، اجتماعی صالح به وجود می آورند و از سوی دیگر حکم جهاد هم مخصوص به یک طایفه معینی نباشد نتیجه می گیریم که پس مراد از مؤمنین عموم مؤمنین آن روز، بلکه عامه مسلمین تا روز قیامت است و این خصیصه و طبع هر مسلمانی است، هر چند که قرن ها بعد به وجود آید.

پس طبع مسلمان از آن جهت که مسلمان است صلاح و سداد است هر چند که احیانا بر خلاف طبعش کاری بر خلاف صلاح انجام دهد.

بنابراین، دیگر نباید توهم کرد که مراد از این صفت، صفت خصوص مهاجرین زمان

هدف: ساختن جامعه صالح

رسول خدا صلی الله علیه و آله است، حال چه این آیات را مکی بدانیم و چه مدنی گو این که مسأله اخراج از دیار و مظلومیت، مخصوص آنان است، زیرا مسأله اخراج از وطن و مظلومیت، سوژه بحث است و خلاصه، مورد مخصص نیست، چن مخصص بودن مورد با عموم موصوفین در صدر آیات و عمومیت حکم جهاد منافات دارد.

ص:80

علاوه بر این که، جامعه صالحی که برای اولین بار در مدینه تشکیل شد و سپس تمامی شبه جزیره عربستان را فرا گرفت، عالی ترین جامعه ای بود که در تاریخ اسلام تشکیل یافت، جامعه ای بود که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جامعه نماز به پا می شد، زکات داده می شد، امر به معروف و نهی از منکر می شد و این جامعه به طور قطع سمبل و مصداق بارز این است و حال آن که می دانیم که در تشکیل چنین جامعه ای انصار عامل مهم بودند نه مهاجرین.

و در تاریخ اسلام در هیچ عهدی سابقه ندارد که به دست مهاجرین چنین جامعه ای تشکیل یافته باشد، به طوری که انصار هیچ دخالتی در آن نداشته باشند. از این هم که بگذریم، تاریخ از افراد مسلمانان صدر اول و مخصوصا مهاجرین از ایشان، افعال زشتی ضبط کرده که به هیچ وجه نمی توانیم نام آن را احیای حق و اماته باطل بگذاریم، حال چه این که بگوییم مجتهد بوده اند و به رأی خود عمل می کرده اند و مجتهد در رأی خود معذور است یا نگوییم!

ازاین جا می فهمیم که پس توصیف در آیه توصیف از فرد فرد مسلمانان نبوده، بلکه وصف مجموع من حیث المجموع است.

و جمله «وَ لِلّهِ عاقِبَهُ الاُمُورِ» تأکید وعده نصرتی است که قبلاً داده بود و نیز چیره کردن مؤمنین است بر دشمنان دین که به ایشان ظلم کرده بودند. (1)

هدف: ساختن جامعه صالح

واجب شدن جهاد بر تمامی مؤمنین

«کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ کُرهٌ لَکُمْ وَ عَسی اَنْ تَکْرَهُواشَیْئا وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسی اَنْ تُحِبُّوا شَیْئا وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ،»

«قتال بر شما واجب شده در حالی که آن را مکروه می دارید و چه بسا چیزها که

1- المیزان، ج :14 ، ص: 541.

شما از آن کراهت دارید در حالی که خیرتان در آن است و چه بسا چیزها که دوست می دارید در حالی که شر شما در آن است و خدا خیر و شر شما را می داند و خود شما نمی دانید.» (216 / بقره)

این آیه دلالت دارد بر این که جنگ و قتال بر تمامی مؤمنین واجب است،

چون خطاب متوجه مؤمنین شده، مگر کسانی که دلیل آن ها را استثناء کرده باشد، مانند آیه: «لَیْسَ عَلَی اْلاَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الاْعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاعَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ،» (17 / فتح) و آیات و ادله دیگر. (1)

1- المیزان، ج :2 ، ص: 245.

درسی برای تحمل کراهت و دشواری جنگ

در آیه بالا فرمانی صادر شده که مورد کراهت مؤمنین بود. و اما این که چرا جنگیدن و قتال بر مؤمنین کره و گران بوده؟ یا از این جهت است که در جنگ جان ها در خطر قرار می گیرد و حداقل خستگی و کوفتگی دارد و ضررهای مالی به بار می آورد و امنیت و ارزانی ارزاق و آسایش را سلب می کند و از این قبیل ناراحتی ها که مورد کراهت انسان در زندگی اجتماعی است به دنبال دارد.

این گونه ناملایمات طبعا بر مؤمنین هم شاق است، هر چند خدای سبحان مؤمنین را در کتاب خود مدح کرده و فرموده: در میان آنان افرادی هستند که در ایمانشان صادقند و آن چه می کنند جدی و سودمند است، لیکن در عین حال طایفه ای از ایشان را مذمت می کند که در دلهایشان انحراف و لغزش هست و این معنا با مراجعه به آیات مربوطه به جنگ بدر و احد و خندق و غزوات دیگر کاملاً به چشم می خورد.

و معلوم است مردمی که مشتمل بر هر دو طایفه هستند و بلکه اکثریت آن ها را طایفه دوم تشکیل می دهد وقتی مورد خطاب قرار گیرند، صحیح است که صفت اکثر

آنان را به همه آنان نسبت داد و گفت: قتال مکروه شما است، البته این وجه اول بود. و یا از این جهت بوده که مؤمنین به تربیت قرآن بار آمده اند و عرق شفقت و رحمت بر تمامی مخلوقات در آنان شدیدتر از دیگران است، تربیت شدگان قرآن حتی از آزار یک مورچه هم پرهیز دارند و نسبت به همه خلایق رأفت و مهر دارند، چنین کسانی البته از جنگ و خون ریزی کراهت دارند، هر چند دشمنانشان کافر باشند، بلکه دوست دارند با دشمنان هم به مدارا رفتار کنند و آمیزشی دوستانه داشته باشند و خلاصه با عمل نیک و از راه احسان آنان را به سوی خدا دعوت نموده و به راه رشد و در تحت لوای ایمان بکشانند، تا هم جان برادران مؤمنشان به خطر نیفتد و هم کفار با حالت کفر هلاک نشوند و در

درسی برای تحمل کراهت و دشواری جنگ

نتیجه برای ابد بدبخت نگردند.

چون مؤمنین این طور فکر می کردند، خدای سبحان در آیه مورد بحث به ایشان فهمانید که اشتباه می کنند، چون خدائی که قانونگذار حکم قتال است، خوب می داند که دعوت به زبان و عمل درکفاری که دچارشقاوت وخسران شده اندهیچ اثری ندارد،وازبیشتر آنان هیچ سودی عاید دین نمی شود، نه به درد دنیای کسی می خورند، نه به درد آخرت.

ص:85

پس این گونه افراد در جامعه بشریت عضو فاسدی هستند که فسادشان به سایر اعضا هم سرایت می کند و هیچ علاجی به جز قطع کردن و دور افکندن ندارند.

«وَ عَسی اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئا وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ»

مؤمنین از جنگ کراهت داشتند و علاقمند به صلح و سلم بودند، خدای سبحان خواست تا ارشادشان کند، بر این که در هر دو جهت اشتباه می کنند، چون چه بسا از چیزی بدت آید که برایت خوب باشد و چه بسا به چیزی علاقمند باشی و برایت بد باشد، برای این که تو جاهل هستی و خودت به تنهائی نمی توانی به حقیقت امر برسی. در آیه مورد بحث مؤمنین چنین وضعی داشتند، هم از قتال کراهت داشتند و هم به طوری که جمله «اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ،» (214 / بقره) نیز اشاره دارد، به سلم و صلح علاقمند بودند، لذا خداوند خواست ایشان را به هر دو اشتباهشان واقف سازد، با دو جمله مستقل یعنی «عَسی اَنْ تَکْرَهُوا...» و «عَسی اَنْ تُحِبُّوا...» مطلب را بیان فرمود.

«وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ!» این جمله بیان خطای ایشان را تکمیل می کند، چون

درسی برای تحمل کراهت و دشواری جنگ

خدای تعالی خواسته است در بیان این معنا راه تدریج را به کار ببندد تا ذهن مؤمنین یکه نخورد، لذا در بیان اول تنها احتمال خطا را در ذهنشان انداخت و فرمود درباره هر چه کراهت داریداحتمال بدهیدکه برایتان بد باشد و بعدازآن که ذهن مؤمنین ازافراط دور شد و حالت اعتدال به خود گرفته به شک افتاد، قهرا جهل مرکبی که داشت زایل شد و در چنین حالتی دوباره روی سخن را متوجه آنان کرده فرمود: این حکم یعنی حکم قتال که شما از آن کراهت داریدحکمی است که خدای دانای به حقایق امورتشریع کرده و آن چه شما آگهی داریدو می بینیدهرچه باشدمستندبه نفس شمااست که به جزآن چه خداتعلیمش داده علمی ندارد وازحقایق بیشتری آگاه نیست. پس ناگزیر باید در برابردستورش تسلیم شوید. (1)

ص:87

1- المیزان، ج :2 ، ص: 245.

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ اَقْدامَکُمْ،»

«ای کسانی که ایمان آورده اید اگر دین خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری کرده، قدم هایتان را ثابت می کند!» (7 / محمد)

این آیه مؤمنین را تحریک می کند به جهاد و وعده نصرتشان می دهد، در صورتی که خدا را نصرت دهند. و منظور از نصرت دادن به خدا جهاد در راه خدا و تنها به منظور تأیید دین او و اعلای کلمه حق است، نه این که جهاد کنند تا در زمین سروری نمایند

تقویت روحیه مسلمانان با وعده یاری خدا

و یا غنیمت به چنگ آرند و یا شجاعت و هنر خود را نشان دهند.

و مراد از این که فرمود: خدا هم شما را یاری می کند این است که اسباب غلبه بر دشمن را برایتان فراهم می سازد، مثلاً ترسی از شما در دل کفار می اندازد و امور را علیه کفار و به نفع شما جاری می کند و دل های شما را محکم و شجاع می سازد.

و اگر تثبیت را اختصاص به اقدام داد و در بین انواع نصرت، فقط ثبات قدم را که

ص:88

کنایه ای است از تشجیع و تقویت دل ها ذکر کرد، برای این است که تقویت دل ها روشن ترین مصادیق نصرت است. (1)

تشویق به هجرت در راه خدا و جهاد و شهادت

«وَ الَّذینَ هاجَروُا فی سَبیلِ اللّهِ ثُمَّ قُتِلُوا اَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللّهُ رِزْقا حَسَنا وَ اِنَّ اللّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرّازِقینَ،»

«و کسانی که در راه خدا هجرت کرده پس از آن کشته شده یا مردند خدایشان روزی دهد، روزی نیکو که خدا بهترین روزی دهندگان است،» (58 / حج)

«لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ اِنَّ اللّهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ،»

1- المیزان، ج :18 ، ص: 347.

«ایشان را به جایی در آورد که از آن خشنود باشند که خدا دانا و بردبار است.» (59 / حج)

تشویق به هجرت در راه خدا و جهاد و شهادت

این آیات ثواب کسانی را که هجرت کرده و سپس در جهاد در راه خدا کشته شدند و یا مردند بیان می کند و آن عبارت است از وعده حسن و رزق حسن.

و اگر هجرت را مقید به قید فی سبیل اللّه کرد برای این است که اگر هجرت برای خدا نبوده باشد مثوبتی بر آن مترتب نمی شود، چون مثوبت متعلق به عمل صالح می شود و عمل صالح وقتی عمل صالح می شود که با خلوص نیت باشد و در راه خدا انجام شود نه در راه غیر خدا، از قبیل به دست آوردن مال و جاه و امثال آن ها از مقاصد دنیوی.

«لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ اِنَّ اللّهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ،» در این که مدخل را که همان بهشت است توصیف کرده به این که «یَرْضَوْنَهُ» یعنی مایه خشنودی ایشان است، رضاء را هم مطلق آورده، تا منتها درجه آن چه آدمی آرزویش می کند مشمول

ص:90

آن شود هم چنان که فرموده: «لَهُمْ فیها ما یَشاؤُنَ!» (16 / فرقان)

و جمله مورد بحث بیان است برای جمله «لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللّهُ رِزْقا حَسَنا،» (58 / حج) و این که ایشان را به مدخلی داخل می کند که مایه خشنودی شان باشد و از آن کراهتی نداشته باشند تلافی اخراج مشرکین است که ایشان را از دیارشان اخراج کردند، اخراجی که مایه کراهتشان شد و لذا این جمله را تعلیل کرد به این که چون خدا دانا و بردبار است، یعنی می داند که مایه خشنودی مسلمین چیست، همان را برایشان فراهم می سازد، اما فراهم ساختن شخصی بردبار و لذا در عقوبت دشمنان ستم گر ایشان عجله نمی کند.(1)

1- المیزان، ج :14 ، ص: 565.

اعطای مجوز برای مقابله به مثل با ظالمان

«ذلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللّهُ اِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ،»

«این چنین است و هر که عقوبت کند نظیر آن عقوبت که دیده است آن گاه بر او ستم کنند خدایش نصرت دهد که خدا بخشنده و آمرزگار است!» (60 / حج)

«لَیَنْصُرَنَّهُ اللّهُ» با در نظر گرفتن این که مقام، مقام اذن در جهاد است، از ظاهر سیاق برمی آید که مراد از نصر اظهار و غلبه دادن مظلومان بر ظالمان ستم گر یاغی است به این که در جنگ آنان را بر اینان پیروزی دهد.

عقاب به مثل عقاب کنایه از معامله به مثل است و چون این معامله به مثل،

کار خوبی نیست لذا آن را مقید کرد به قید بغی.

ولیکن ممکن است در جمله «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوما فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّه سُلْطانا فَلا یُسْرِفْ

ص:92

فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُورا،» (33 / اسراء) مقصود از نصرت، تشریع قانون به نفع مظلوم و علیه ظالم باشد، تا مظلوم بتواند آن چه را که بر سرش آمده تلافی کند. و مقصود از اذن در قتال هم همین قانون باشد، یعنی دست کوتاه مظلوم را دراز کند تا دست درازی ظالم را تلافی نماید.

و با این احتمال، دیگر تعلیل نصرت به جمله «اِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» کاملاً روشن می شود، چون اجازه به قتال و مباح کردن آن در موارد اضطرار و حرج و امثال آن، خود از مقتضیات دو صفت عفو و غفور بودن خدا است.

و بنابراین، معنای آیه چنین می شود: هر کس ستم کننده بر خود را عذاب کند به مثل

اعطای مجوز برای مقابله به مثل با ظالمان

عقابی که او از در ظلم کرده، خدا او را یاری کرده چون اجازه چنین عملی را به او داده و او را از معامله به مثل ممانعت نفرموده، چون خدا بخشنده و غفور است و آن چه اثر زشت که این معامله به مثل دارد محو می کند، چون اگر محو نکند عقاب و آزار رساندن به خلق در نظام حیات اثر زشت خود را می گذارد، چیزی که هست خدا در خصوص این

موارد آن اثر زشت و مبغوض را می پوشاند، چون خودش به آن اجازه داده و آن را حرام نکرده است. (1)

دعوت به جهاد در راه خدا با جان و مال

«اِنْفِرُوا خِفافا وَ ثِقالاً وَ جهِدُوا بِاَمْوالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ،»

«سبک بار و یا سنگین بار کوچ کنید و با مال ها و جان های خویش در راه خدا جهاد کنید که این برای شما بهتر است اگر می دانستید.» (41 / توبه)

«ثِقل» در این آیه شریفه به قرینه مقام، کنایه است از وجود موانعی که نگذارد انسان برای جهاد در راه خدا بیرون رود، نظیر کثرت مشاغل مربوط به امور مالی و بازاری، یا

1- المیزان، ج :14 ، ص: 565.

علاقه فراوان نسبت به زن و فرزند و خویشان و دوستان، به حدی که دوری و جدائی از

دعوت به جهاد در راه خدا با جان و مال

آنان در دل انسان مکروه و ناپسند آید و هم چنین نداشتن زاد و راحله و اسلحه و هر مانع دیگری که آدمی را از شرکت در جهاد باز بدارد و در مقابل منظور از خفت سبکباری این است که هیچ یک از این ها مانع او نشود.

این که امر فرمود چه «خِفافا» و چه «ثِقالاً» به جهاد روید با این که این دو حال معنای متقابل یکدیگر را دارند معنایش این است که در هر صورت به جهاد بروید و هیچ بهانه ای را عذر نیاورید، هم چنان که معنای این که فرمود: به اموال و انفس تان این است که به هر وسیله که برایتان ممکن است جهاد کنید.

از این جا معلوم می شود که امر به جهاد در آیه شریفه مطلق است و منافات ندارد که در دلیل دیگری یا بودن پاره ای از اعذار و موانع از قبیل مرض، کوری، شلی و امثال آن، مقید بشود و در نتیجه با بودن آن عذرها وجوب جهاد ساقط گردد. پس کسی خیال نکند

که معنای «خِفافا» و «ثِقالاً» این است که حتی با بودن آن اعذار هم باید بیرون روید.

خداوند در این دو آیه می خواهد بفرماید: جهاد در راه خدا با جان و مال از لوازم

ایمان واقعی و درونی به خدا و روز جزاست، چون چنین ایمانی آدمی را به تقوی وا می دارد و مؤمن به خاطر داشتن چنین ایمانی نسبت به وجوب جهاد بصیرتی به دست می آورد و همین بصیرت نمی گذارد که در امر جهاد تثاقل و کاهلی کند تا چه رسد به این که از ولی امر خود اجازه تخلف و معافیت از جهاد بخواهد.

به خلاف منافق که او به خاطر نداشتن ایمان به خدا و روز جزا دارای چنین تقوائی نگشته، دلش همواره در تزلزل و تردید است و در نتیجه در مواقف دشواری که پای جان و مال در میان است دلش می خواهد به هر وسیله ممکن طفره برود و خود را کنار بکشد و برای این که از رسوائی خود نیز جلوگیری به عمل آورده باشد

دعوت به جهاد در راه خدا با جان و مال

و صورت قانونی بدان بدهد از ولی امرش درخواست معافیت می کند.(1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 380.

فصل چهارم: تعلیم قوانین جنگ

دستور آماده سازی نیرو، تجهیزات و آرایش لشکر

توضیح در ایامی که این آیات نازل می شده مؤمنین در محنتی شدید قرار داشتند، چون نزول این آیات در ربع دوم از مدت اقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه بوده، که دشمنان دین از هر طرف هجوم آوردند تا نور خدا را خاموش سازند. رسول

خدا صلی الله علیه و آله از یک طرف با مشرکین مکه و طاغوت های قریش می جنگید و از سوی دیگر لشکرهای کوچک به اطراف شبه جزیره عربستان گسیل می داشت و از طرفی سرگرم

ص:97

استوار ساختن پایه های دین در بین مؤمنین بود و از سوی دیگر در داخل با جمعیت منافقین که مردمی نیرومند و پولدار و صاحب نفوذ بودند رو به رو بود، جمعیتی که در روز جنگ احد معلوم شد عددشان از نصف مسلمانان خیلی کمتر نبوده است، مؤمنین را که بعضی از آنان بیمار دل بودند و از منافقین شنوایی داشتند، از عمل به دستورات آن جناب مانع می شدند و بدتر از همه اطراف شهر مدینه قبایلی از یهود بودند، که دائما برای مؤمنین دردسر ایجاد می کردند و با آنان می جنگیدند.(1)

1- المیزان، ج :4 ، ص: 664.

ای مؤمنان سلاح برگیرید!

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ اَوِانْفِرُوا جَمیعا!»

«هان ای کسانی که ایمان آوردید سلاح خود برگیرید و سپس دسته دسته یا یک پارچه به سوی جهاد حرکت کنید!» (71 / نساء)

این جمله کنایه است از این که مؤمنین آمادگی تمام داشته باشند برای خروج به

ای مؤمنان سلاح برگیرید

سوی جهاد و می فرماید: اسلحه خود را برگیرید، یعنی آماده بیرون رفتن به سوی دشمنان خود شوید، فرقه فرقه (که از آن تعبیر می شود به سریه سریه) و یا به طور دسته جمعی (که از آن تعبیر می شود به لشگر،) و معلوم است که آماده شدن برای جنگ به اختلاف عده دشمن و نیروی او مختلف می شود، می خواهد بفرماید اگر عدد

ص:99

نفرات دشمن کم است، دسته دسته بروید و اگر زیاد است دسته جمعی بروید. (1)

ایمان های ضعیف خود را تقویت کنید!

«وَ اِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَاِنْ اَصابَتْكُمْ مُصيبَةٌ قالَ قَدْ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَىَّ اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ شَهيدا،»

«و بدانید که بعضی از شما هستند که در کوچ کردن پا به پا می کنند، همین که مصیبتی به شما برسد می گویند، خدا چه رحمی به من کرد، که با آنان در میدان کارزار حاضر نبودم.» (72 / نساء)

این افراد ضعیف الایمان و پا به پا کن که وصفشان در آیه آمده منافقین

1- المیزان، ج :4 ، ص: 664.

نیستند بلکه افرادی در میان صف مؤمنین هستند، که در آغاز آیه به آنان فرمود:

«ای کسانی که ایمان آورده اید سلاح خود برگیرید....» و در این آیه هم فرمود: «و بعضی

ایمان های ضعیف خود را تقویت کنید!

از شماها هستند که در کوچ کردن پا به پا می کنند....»

پس بر همه مؤمنین فرمان می دهد اسلحه خود را زمین نگذارید و از تلاش و بذل جهد در امر جهاد باز نایستید، که اگر چنین کنید عزمتان می میرد و نشاطتان در اقامه پرچم حق مبدل به کسالت و سستی می شود، در نتیجه یک عده امروز و فردا خواهند کرد و یک عده دیگر مانع حرکت دیگران می گردند و نمی گذارند سایرین به قتال دشمنان خدا و تطهیر زمین از لوث وجود آنان اقدام کنند.

همین وضع را قرآن کریم از مجتمع مسلمانان صدر اول و از صفاتی که در افراد آن مجتمع دیده می شد یاد آور شده، از آن جمله در آیه زیر در عین این که صفات و فضایل اجتماعی آنان را به طور مطلق ذکر می کند، در آخر که سخن از مغفرت و اجر به میان

می آورد، آن را به طور مشروط وعده می دهد، با این که صفاتشان را به طور مطلق ذکر کرد، می فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِرُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ،» تا آن جاکه می فرماید «وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما!» (29 / فتح)

«فَاِنْ اَصابَتْکُمْ مُصیبَهٌ....» اگر به شما مصیتبی برسد مثلاً کشته و یا زخمی شوید «قالَ قَدْ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیَّ اِذْ لَمْ اَکُنْ مَعَهُمْ شَهیدا،» می گوید خدای تعالی چه رحمی به من کرد که با آنان نبودم، وگرنه من نیز با آن ها ناظر آن مصائب می شدم و به همان مصائب مبتلا می گشتم.

«وَ لَئِنْ اَصابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّهِ...،» (73 / نساء) و اگر فضلی از ناحیه خدا به شما

ایمان های ضعیف خود را تقویت کنید!

برسد، مثلاً دشمن را تار و مار کرده غنیمتی به دستتان آید «لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ

ص:102

بَیْنَهُ مَوَدَّهٌ یالَیْتَنی کُنْتُ مَعَهُمْ،» (73 / نساء) مثل کسی که خود را از شما بیگانه بداند و مثل این که اصلاً بین او و شما مودتی نبوده خواهد گفت ای کاش من نیز با آنان می بودم و به آن غنیمت ها می رسیدم.

در این جمله حال این گونه افراد را تشبیه می کند و مجسم می سازد و می فرماید: با این که مؤمن بودند و مسلمانان همه با هم یک دست را تشکیل می دهند و بین آنان قوی ترین روابط هست، که همانا ایمان به خدا و آیات او است، ایمانی که تمامی روابط دیگر از قبیل پدر فرزندی و خویشاوندی و ولایت و بیعت و مودت و غیره را تحت الشعاع قرار می دهد، با این همه این ها به خاطر ضعفی که در ایمانشان هست کمترین رابطه ای بین خود و شما نمی بینند و با چنین دیدی آرزو می کنند ای کاش ما نیز با مؤمنین بودیم

و در جهاد شرکت می کردیم، عینا مانند آرزویی که یک بیگانه دارد، می گویند: ای کاش من با ایشان بودم و به رستگاری عظیمی نائل می شدم.

و یکی از علائم ضعف ایمان آنان، همین است که به دست آمدن غنیمت را امری

بسیار مهم می پندارند، خیال می کنند آن مسلمانی که پشیزی غنیمت به دستش آمده، همه سعادت ها را به دست آورده است، آن را رستگاری عظیم به حساب می آورد و نیز هر مصیبتی که به مؤمنین برسد از قبیل کشته و زخمی شدن در راه خدا و تحمل مشقت را نقمت و عذاب می پندارند.(1)

ایمان های ضعیف خود را تقویت کنید!

جهادگران شهید یا پیروز، اجری عظیم دارند!

«فَلْیُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یَشْرُونَ الْحَیوةَ الدُّنْیابِالاْخِرَهِ وَ مَنْ یُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ فَیُقْتَلْ اَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتیهِ اَجْرا عَظیما،»

«پس کسانی که زندگی دنیا را می فروشند و آخرت را می خرند، باید در

ص:104

1- المیزان، ج :4 ، ص: 664.

راه خدا پیکار کنند و کسانی که در راه خدا پیکار می کنند تا کشته شوند و یا بر دشمن چیره گردند به زودی اجری عظیمشان می دهیم.» (74 / نساء)

در آیات قبل مسلمانان را به سوی جهاد تحریک می کرد و کسانی را که از آن کراهت داشته و برای بیرون رفتن به سوی جهاد امروز و فردا می کردند مذمت می کرد، در این

آیه مجددا مردم را برای تحریک برای قتال در راه خدا هشدار می دهد، که همه آن ها مؤمنند و با اسلام خود و تسلیم شدنشان در برابر خدای تعالی آخرت را با زندگی دنیا خریده اند.

آنگاه به فایده قتال البته قتال به وجه حسن که به هر حال اجری عظیم است تصریح نموده، می فرماید: «وَ مَنْ یُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ...،» (74 / نساء) با این کلام خود بیان کرد که امر رزمنده در راه خدا منتهی به یکی از دو سرانجام محمود و پسندیده می شود، یا منتهی به این می شود که در راه خدا کشته شود و یا به این که بر دشمن خدا

ص:105

غلبه پیدا کند و او به هر حال اجری عظیم خواهد داشت و اگر شق سوم سرنوشت جنگ که عبارت از فرار کردن که نه کشتن است و نه کشته شدن را ذکر نکرد، برای این بود که اشاره کند به این که رزمنده در راه خدا فرار نمی کند.

جهادگران شهید یا پیروز، اجری عظیم دارند!

و اگر از میان دو سرنوشت محتمل، اول سرنوشت کشته شدن را نام برد و بعدا سرنوشت غلبه را، برای این بود که ثواب کشته شدن بیشتر و پایدارتر است، چون رزمنده غالب و کسی که دشمن خدا را شکست می دهد، هر چند که اجر عظیم برایش نوشته شده، الا این که این اجر عظیم در خطر حبط شدن قرار دارد، چون وقتی آدمی بر دشمن خود پیروز شد ممکن است غرور ناشی از پیروزی و هوسهای ناشی از نداشتن دلواپسی به گناه وادارش ساخته در اثر ارتکاب گناه آن اجر عظیمی را که داشت از دست بدهد، چون بعضی از کارها هست که اجر اعمال صالحه را حبط می کند، یعنی خنثی می سازد، به خلاف کشته شدن در راه خدا، که بعد از آن حیاتی جز حیات آخرت

ص:106

نیست، تا در آن حیات گناهی از او سر بزند و ثواب شهادتش را خنثی سازد، پس کشته راه خدا اجر عظیم خود را حتما دریافت می دارد، ولی غلبه وپیروزی بر دشمن هر چند که

غلبه اش در راه خدا بوده، لیکن امرش در استیفای اجرش مراعی و پا در هوا است. (1)

چرا در راه خدا و نجات مستضعفان پیکار نمی کنند؟

«وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنااَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ اَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّا وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیرا،»

چرا در راه خدا و نجات مستضعفان پیکار نمی کنند؟

1- المیزان، ج :4 ، ص: 664.

«چرا در راه خدا و نجات بیچارگان از مردان و زنان و کودکان پیکار نمی کنند؟ بیچارگانی که می گویند بار الها ما را از این سرزمین که مردمش همه ستمگرند بیرون کن و نجات بده و از ناحیه خود سرپرستی بر ایمان بفرست و یا از جانب خود یار و مدد کاری بر ایمان روانه کن.» (75 / نساء)

این آیه شریفه نیز تحریکی دیگر است بر قتال، که با تعبیر استفهام انجام شده، استفهامی که به یاد شنونده می آورد که قتالشان قتال در راه خدا است و فراموش نکنند، که در چنین قتالی هدف زندگی سعیدشان تأمین می شود، چون در زندگی سعیده هیچ آرزو و هدفی جز رضوان خدا و هیچ سعادتی پرمحتواتر از قرب به خدا نیست و به یاد داشته باشند که قتالشان قتال در راه مردم و زنان و کودکانی است که به دست غداران روزگار به استضعاف کشیده شده اند.

و بنابراین در این آیه شریفه تحریک و تهییجی است برای تمامی مؤمنین، چه آن هایی که ایمانشان خالص است و چه آن هایی که ایمانشان ضعیف و ناخالص است.

ص:108

اما آن هایی که ایمانشان خالص و دل هایشان پاک است، برای به حرکت در آمدنشان به سوی قتال همان یاد خدای عز و جل کافی است، تا برای اقامه حق و لبیک گفتن به ندای پروردگارشان و اجابت دعوت داعی او، به پا خیزند.

و اما آن هایی که ایمانشان ناخالص است، اگر یاد خدا تکانشان داد که هیچ و اگر یاد خدا کافی نبود این معنا تکانشان می دهد که اولاً این قتالشان قتال در راه خدا است و ثانیا قتال در راه نجات مشتی مردم ناتوان است، که به دست کفار استضعاف شده اند و خلاصه کلام این که آیه شریفه به این دسته از مردم می فرماید اگر ایمان به خدایتان

چرا در راه خدا و نجات مستضعفان پیکار نمی کنند؟

ضعیف است، حداقل غیرت و تعصب که دارید و همین غیرت و تعصب اقتضا می کند از جای برخیزید و شر دشمن را از سر یک مشت زن و بچه و مردان ضعیف کوتاه کنید.

آری اسلام هر چند که هر سبب و نسبی را در برابر ایمان هیچ و پوچ دانسته، لیکن در عین حال همین هیچ و پوچ را در ظرف ایمان معتبر شمرده، بنابراین بر هر فرد

ص:109

مسلمان واجب است که به خاطر برادران مسلمانش که سبب ایمان بین وی و آنان برادری برقرار ساخته و نیز به خاطر برادران تنی و سایر خویشاوندانش از زن و مرد و ذراری در صورتی که مسلمان باشند فداکاری کند و غیرت به خرج دهد، که اگر چنین کند مستضعفین از خویشاوندان خود را نجات دهد، همین عمل نیز بالاخره سبیل اللّه خواهد شد، نه این که در مقابل سبیل اللّه عنوانی دیگر داشته باشد.

در آیه این مستضعفین بعضی از مؤمنین و پاره ای از آن ها فرض شده اند، چون

همان طور که قبلاً خاطر نشان ساختیم کسانی هستند که اللّه و ربوبیت او را قبول دارند و می گویند: «رَبَّنااَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ...،» و علاوه بر این که مؤمنند مظلوم و بیچاره و معذبند و داد مظلومی سر می دهند، استغاثه و التماس می کنند، که: پروردگارا ما را از این شهری که اهلش ستمکارند نجات بده!

«وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیرا،» و از این مناجاتشان فهمیده

می شود، از خدا تمنای ولی و یاوری کرده اند، اما راضی نشدند خود آن ولی را صدا بزنند، بلکه از پروردگارشان خواسته اند ولیّ و نصیری به یاریشان بفرستد. (1)

چرا در راه خدا و نجات مستضعفان پیکار نمی کنند؟

گفتاری کوتاه پیرامون مسأله غیرت و تعصب

در آیه ای که گذشت همان طور که اشاره کردیم همه مؤمنین یعنی آن هایی که واقعا مؤمنند و آن هایی که ایمانی مستعار دارند را تحریک می کرد برای قتال با دشمنان و غیرت و تعصب آنان را به هیجان می آورد و این کاری است که هر مربی و رهبری با مردم خود می کند ولیکن خواننده محترم اگر آیه شریفه را به دقت در نظر بگیرد و آن

1- المیزان، ج :4 ، ص: 664.

گاه رفتاری که خود ما به عنوان یک موجود طبیعی و به حکم آن چه طبیعت اقتضا می کند عمل می کنیم مقایسه کند، آن وقت ادبی از قرآن می بیند که به راستی شگفت آور است:

توضیح این که جای هیچ تردیدی نیست که در ساختمان بدنی و روحی انسان

چیزی به کار رفته که آدمی را در مواقعی که احساس کند دیگران به منافع او تجاوز می کنند و رعایت احترام مقدسات (مثلاً اطفال و ناموس) او را نمی کنند و یا در صددند آبروی او را بریزند و خاندان او را هتک نمایند و یا کاری دیگر از این قبیل بکنند وادار به دفاع می سازد و این لزوم دفاع از خود و از متعلقات خود حکمی است که فطرت به گردن بشر انداخته و به وی الهام کرده، چیزی که هست به کار بردن این نیرو و یا بگو اطاعت از این حکم فطرت دو جور انجام می شود، یکی به نحو شایسته و آن این است که هم به کار بستن آن به نحو شایسته و حق باشد و هم برای حفظ حق خود باشد، نه حفظ باطل و دیگری به نحو ناشایست و مذموم و آن این است که هم به کار بستن آن به نحو

باطل باشد و هم برای حفظ باطل شد، که معلوم است در این صورت چه فساد و شقاوتی در پی دارد و چه قدر نظام امور زندگی را به هم می زند.

گفتاری کوتاه پیرامون مسأله غیرت و تعصب

اسلام مسأله غیرت و تعصب را باطل معرفی نکرده بلکه اصل آن را حفظ نموده، زیرا غیرت ریشه در فطرت انسان دارد و اسلام هم دین فطرت است،

ولی در جزئیات آن دخالت کرده است و فرموده آن قدر از غیرت و تعصب که مطابق با فطرت است، حق است و شاخ و برگی که اقوام به آن داده اند، باطل است، این اولاً و در ثانی همین ودیعه فطری را یعنی غیرت و تعصب را از هر سویی به سوی خدای تعالی برگردانیده و سپس موارد بسیاری که دارد همه را در یک قالب ریخت و آن قالب عبارت است از توحید، مثلاً یکی از موارد تعصب، تعصب درباره مردان است، که زنان درباره آنان تعصب می ورزند، یکی

دیگر درباره زنان است، که مردان نسبت به آنان غیرت و تعصب به خرج

می دهند، یکی دیگر درباره اطفال و کودکان و به طورکلی فرزندان است، که پدران و مادران درباره آنان تعصب می ورزند، همه این ها را رنگ توحید داد، به این معنا که هر جا تعصب ورزیدن، خداپسند باشد، باید تعصب ورزید، هر جا نباشد نباید اعمال کرد.(1)

مقایسه جهاد در راه خدا و پیکار در راه طاغوت

«اَلَّذینَ امَنُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَالَّذینَ کَفَرُوا یُقاتلُونَ فی سَبیلِ الطّاغُوتِ فَقاتِلُوآا اَوْلِیآءَ الشَّیْطانِ اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفا،»

مقایسه جهاد در راه خدا و پیکار در راه طاغوت

«کسانی که ایمان آورده اند، در راه خدا پیکار می کنند و آن ها که کفر را

1- المیزان، ج :4 ، ص: 664.

پیشه خود کرده اند در راه طاغوت می جنگند، پس شما ای مؤمنان با یاران شیطان پیکار کنید، که کید شیطان همیشه ضعیف بوده است.» (76 / نساء)

در این آیه شریفه بین «اَلَّذینَ امَنُوا» و بین «َالَّذینَ کَفَرُوا» از نظر چگونه قتال کردن مقایسه شده است، که مؤمنین چه جور قتال می کنند و کفار چگونه؟ و به عبارتی دیگر از جهت نیت هر یک از دو طایفه در قتال کردنشان مقایسه شده است، تا با این بیان شرافت و فضیلت مؤمنین بر کفار در طریقه زندگیشان معلوم شود و روشن گردد که طریقه مؤمنین، به خدای سبحان منتهی می شود و در نتیجه این روشنگری، مؤمنین به سوی قتال با کفار تحریک می شوند.

«فَقاتِلُوآا اَوْلِیآءَ الشَّیْطانِ اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفا،» (76 / نساء) آن هایی که راه کفر را پیش گرفته اند، بدان جهت که در راه طاغوت قرار گرفته اند، از ولایت خدای تعالی خارج شده اند و در نتیجه دیگر مولایی ندارند، ولیّ آنان همان ولّی شرک و

ص:115

پرستش غیر خدای تعالی است و او شیطان است، پس ولّی کفار شیطان است و ایشان نیز اولیای اویند.

و این که در آخر آیه فرمود: کید شیطان ضعیف است، دلیلش این است که روش طاغوت که همان کید شیطان باشد، چیزی جز ضعف نیست و به همین جهت است که مؤمنین را به بیان ضعف روش کفار تشویق و بر قتال کفار تشجیع می کند و بر کسی پوشیده نیست که ضعف کید شیطان نسبت به راه خدا با قوت آن نسبت به افراد هواپرست منافاتی ندارد.

مقایسه جهاد در راه خدا و پیکار در راه طاغوت

در تفسیر عیاشی از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خدای تعالی کسانی را که گفتند: خدای چه رحمی به ما کرد که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودیم و آسیب ندیدیم، را مؤمن خوانده و فرموده: «یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ اَوِانْفِرُوا جَمیعا تا آن جاکه اگر مصیبتی به شما برسد

ص:116

می گوید خدا به ما انعام کرد، که با شما نبودیم...،» (71 / نساء) و چنین به نظر می رسد که به راستی مؤمنند در حالی که مؤمن نیستند که هیچ، بلکه هیچ کرامتی هم ندارند ولی چون جزء جمعیت مؤمنین و داخل آنانند فرموده: « یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا،» چون اگر فرضا اهل آسمان و زمین چنین سخنی بگویند، یعنی بگویند: خدا چه انعامی به ما کرد که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودیم، به همین خاطر مشرک می شدند، پس افرادی که قرآن کریم این گفتار را از ایشان حکایت می کند مشرک بودند، چون به قول معروف هم خدا را می خواستند و هم خرما را، وقتی مصیبتی به مسلمانان می رسید چنین می گفتند و وقتی مسلمانان به غنیمتی می رسیدند، می گفتند ای کاش ما نیز با آنان بودیم و به رستگاری عظیمی رستگار می شدیم، یعنی در راه خدا جنگ می کردیم و غنیمت می بردیم.

مؤلف: این معنا را طبرسی در مجمع و قمی در تفسیر خود از آن

جناب روایت کرده اند و منظور آن جناب از شرک، شرک معنوی است نه ظاهری که باعث کفر بشود و ظاهر احکام اسلام را از صاحبش سلب کند. (1)

فرمان جنگ بامشرکین مکه:تبیین اهداف وشرایط جنگ

فرمان جنگ با مشرکین مکه: تبیین اهداف و شرایط جنگ

«وَقاتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوااِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ،»

«و در راه خدا با کسانی که با شما سر جنگ دارند کارزار بکنید اما تعدی روا مدارید که خدا متجاوزان را دوست نمی دارد.» (190 / بقره) «وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ اَخْرَجُوکُمْ وَ الْفِتْنَهُ اَشَدُّ

1- المیزان، ج :4 ، ص: 664.

مِنَ الْقَتْلِ وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَالْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتّی یُقاتِلُوکُمْ فیهِ فَاِنْ قاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذلِکَ جَزاءُ الْکافِرینَ فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ.»

«و ایشان را هر جا که دست یافتنید به قتل برسانید و از دیارشان مکه بیرون کنید

همان طور که شما را از مکه بیرون کردند و فتنه آنان از این کشتار شما شدیدتر بود ولی در خود شهر مکه که خانه امن است با ایشان نجنگید مگر این که ایشان در آن جا با شما جنگ آغاز کنند، که اگر خود آنان حرمت مسجد الحرام را رعایت ننموده جنگ را با شما آغاز کردند شما هم بجنگید که سزای کافران همین است اگر از شرارت و جنگ در مکه دست برداشتند شما هم دست بردارید که خدا آمرزگاری رحیم است،» (191 / بقره)

«وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدّینُ لِلّهِ فَاِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ اِلاّ عَلَی الظّالِمینَ،»

«و با ایشان کارزار کنید تا به کلی فتنه ریشه کن شود و دین تنها برای خدا شود و اگر به کلی دست از جنگ برداشتند دیگر هیچ دشمنی و خصومتی نیست مگر علیه

ص:119

فرمان جنگ بامشرکین مکه:تبیین اهداف وشرایط جنگ

ستم کاران،» (192 / بقره)

«اَلشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقينَ،»

«اگر آنان حرمت ماه حرام را شکستند شما هم بشکنید چون خدا قصاص را در همه حرمت ها جایز دانسته پس هر کس بر شما ستم کرد شما هم به همان اندازه که بر شما ستم روا داشتند بر آنان ستم کنید و نسبت به ستم بیش از آن از خدا بترسید و بدانید که خدا با مردم با تقوا است،» (193 / بقره)

«وَ اَنْفِقُوا فى سَبيلِ اللّهِ وَ لاتُلْقُوا بِاَيْديكُمْ اِلَى التَّهْلُكَهِ وَ اَحْسِنُوا اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ،»

«و در راه خدا انفاق کنید و خویشتن را به دست خود به هلاکت نیفکنید و احسان کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.» (194 / بقره)

توضیح: سیاق آیات شریفه دلالت دارد بر این که همه یک باره و با هم نازل شده و

این که همه یک غرض را ایفا می کنند و آن عبارت است از فرمان جنگ برای اولین بار با مشرکین مکه و این که می گوئیم با خصوص مشرکین مکه از این جا می گوئیم که در این آیات به ایشان تعریض شده، که مؤمنین را از مکه بیرون کردند و نیز متعرض مسأله فتنه و امر قصاص است و نیز نهی می فرماید از این که این جنگ را پیرامون مسجدالحرام انجام دهند، مگر این که مشرکین در آن جا جنگ را آغاز کنند و همه این ها اموری است مربوط به مشرکین مکه.

فرمان جنگ بامشرکین مکه:تبیین اهداف وشرایط جنگ

علاوه بر این در این آیات قتال را مقید به قتال کرده و فرموده:

«وَ قاتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یُقاتِلُونَکُمْ در راه خدا قتال کنید با کسانی که با شما قتال می کنند.» و معلوم است که معنای این کلام اشتراط قتال به قتال نیست و نمی خواهد بفرماید اگر قتال کردند شما هم قتال کنید، چون در آیه کلمه اگر به کار نرفته است. بلکه ظاهر آیه این است که فعل «یُقاتِلُونَکُمْ» برای حال و وصفی باشد برای اشاره و معرفی دشمن و مراد از جمله «الَّذینَ یُقاتِلُونَکُمْ» الذین حالهم حال القتال مع المؤمنین

ص:121

باشد، یعنی کسانی که حالشان حال قتال با مؤمنین است و کسانی که در مکه چنین حالی را داشته اند همان مشرکین مکه بودند.

پس سیاق این آیات سیاق آیه: «اُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتِلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ، اَلَّذینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ اِلاّ اَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ....»

(39و 40 / حج) است که اذن در آن اذنی است ابتدائی، در قتال با مشرکینی که مقاتله می کنند نه این که معنایش شرط باشد.

علاوه بر این که آیات پنج گانه همه متعرض بیان یک حکم است، با حدود و اطرافش و لوازمش به این بیان که جمله «وَقاتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ» اصل حکم را بیان می کند و جمله «لا تَعْتَدُوا...» حکم نامبرده را از نظر انتظام تحدید می کند و جمله «وَاقْتُلُوهُمْ...» ازجهت تشدید آن را تحدیدمی نماید و جمله «وَ لاتُقاتِلُوهُمْ عِنْدَالْمَسْجِدِ الْحَرامِ...» آن را از جهت مکان و جمله «وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ...» از جهت زمان و مدت تحدید می نماید و جمله «اَلشَّهْرُ الْحَرامُ...» بیان می کند که این حکم جنبه

ص:122

قصاص در جنگ و آدم کشی و خلاصه معامله به مثل دارد، نه جنگ ابتدائی و تهاجمی و جمله «وَ اَنْفِقُوا...» مقدمات مالی این قتال را فراهم می کند، تا مردم برای مجهز شدن

فرمان جنگ بامشرکین مکه:تبیین اهداف وشرایط جنگ

انفاق کنند، پس به نظر نزدیک چنین می رسد که نزول هر پنج آیه درباره یک امر بوده باشد و آن تشریع قتال با مشرکین مکه است که، سر جنگ با مؤمنین داشتند. (1)

هدف: فی سبیل اللّه بودن جنگ و عنوان دفاعی آن

«وَقاتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یُقاتِلُونَکُمْ...!»

قتال به معنای آن است که شخصی قصد کشتن کسی را کند، که او قصد کشتن وی را دارد و در راه خدا بودن این عمل به این است که غرض تصمیم گیرنده اقامه دین و

1- المیزان، ج :2 ، ص: 87.

اعلای کلمه توحید باشد، که چنین قتالی عبادت است که باید با نیت انجام شود و آن نیت عبارت است از رضای خدا و تقرب به او، نه استیلا بر اموال مردم و ناموس آنان.

پس قتال در اسلام جنبه دفاع دارد، اسلام می خواهد به وسیله قتال با کفار از حق قانونی انسان ها دفاع کند، حقی که فطرت سلیم هر انسانی به بیانی که خواهد آمد آن را برای انسانیت قائل است، آری از آن جائی که قتال در اسلام دفاع است و دفاع بالذات محدود به زمانی است که حوزه اسلام مورد هجوم کفار قرار گیرد، به خلاف جنگ که معنای واقعیش تجاوز و خروج از حد و مرز است، لذا قرآن کریم دنبال فرمان قتال فرمود: «وَ لا تَعْتَدُوااِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ،» تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست نمی دارد!

هدف: فی سبیل اللّه بودن جنگ و عنوان دفاعی آن

«تَعْتَدُوا» به معنای بیرون شدن از حد است و نهی از اعتدا نهیی است مطلق، در نتیجه مراد از آن مطلق هر عملی است که عنوان تجاوز بر آن صادق باشد، مانند قتال

ص:124

قبل از پیشنهاد مصالحه بر سر حق و نیز قتال ابتدائی و قتل زنان و کودکان و قتال قبل از اعلان جنگ با دشمن و امثال این ها، که سنت نبویه آن را بیان کرده است. (1)

فرمان کشتار مشرکین و پایان دادن به فتنه ایذای مسلمانان

«وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَهُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ...!»

معنای آیه همان معنائی است که آیه: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ مشرکین را بکشید هر جا که آنان را یافتید،» (5 / توبه) بدان معنا است.

1- المیزان، ج :2 ، ص: 87.

کلمه «فِتْنَهٌ» به معنای هر عملی است که به منظور آزمایش حال چیزی انجام گیرد و بدین جهت است که هم خود آزمایش را فتنه می گویند و هم ملازمات غالبی آن را، که عبارت است از شدت و عذابی که متوجه مردودین در این آزمایش یعنی گمراهان و مشرکین می شود، در قرآن کریم نیز در همه این معانی استعمال شده و منظور از آن در آیه مورد بحث شرک به خدا و کفر به رسول و آزار و اذیت مسلمین است، همان

فرمان کشتار مشرکین و پایان فتنه ایذای مسلمانان

عملی که مشرکین مکه بعد از هجرت و قبل از آن با مردم مسلمان داشتند.

پس معنای آیه این شد که علیه مشرکین مکه کمال سخت گیری را به خرج دهید و آنان را هر جا که برخوردید به قتل برسانید، تا مجبور شوند از سرزمین و وطن خود کوچ کنند، همان طور که شما را مجبور به جلای وطن کردند، هر چند که رفتار آنان با شما سخت تر بود، برای این که رفتار آنان فتنه بود و فتنه بدتر از کشتن است، چون کشتن تنها انسان را از زندگی دنیا محروم می کند،

ص:126

ولی فتنه مایه محرومیت از زندگی دنیا و آخرت و انهدام هر دو نشأه است.

«وَلاتُقاتِلُوهُمْ عِنْدَالْمَسْجِدِالْحَرام حَتّی یُقاتِلُوکُمْ فیهِ...،» در این جمله مسلمین رانهی می کند از قتال در مسجدالحرام، برای این که حرمت مسجدالحرام را حفظ کرده باشند.

«فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» انتهاء به معنای امتناع و خودداری از

عملی است و منظور در این جا خودداری از مطلق جنگ در کنار مسجدالحرام است، نه خودداری از مطلق قتال بعد از مسلمان شدن دشمن و به اطاعت اسلام در آمدن، چون عهده دار این معنا جمله «فَاِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ...،» (193 / بقره) است. (1)

ص:127

1- المیزان، ج :2 ، ص: 87.

«وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدّینُ لِلّهِ!»

تعیین زمان برای پایان قتال

این آیه مدت قتال را تحدید می کند و کلمه «فِتْنَهٌ» در لسان این آیات به معنای شرک است، به این که بتی برای خود اتخاذ کنند و آن را بپرستند، آن طور که مشرکین مکه مردم را وادار به آن می کردند، دلیل این که گفتیم فتنه به معنای شرک است جمله «وَ یَکُونَ الدّینُ لِلّهِ» است و آیه مورد بحث نظیر آیه «وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ ، وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ مَوْلیکُمْ نِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ،» است که می فرماید با مشرکین قتال کنید تا زمانی که دیگر شرکی باقی نماند حال اگر پشت کردند بدانید که سرپرست شما تنها خداست، که چه خوب سرپرست و چه خوب یاوری است.

آیه نامبرده این دلالت را دارد که قبل از قتال باید مردم را دعوت کرد و اگر دعوت را پذیرفتند که قتالی نیست و اگر دعوت را رد کردند آن وقت دیگر ولایتی ندارند، یعنی

ص:128

دیگر خدا که «نِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ،» است ولی و سرپرست ایشان نیست و دیگر یاریشان نمی کند، چون خدا تنها بندگان مؤمن خود را یاری می فرماید.

و معلوم است که منظور از قتال این است که دین برای خدا به تنهائی شود و قتالی که چنین هدفی دارد و تنها به این منظور صورت می گیرد معنا ندارد بدون دعوت قبلی به دین حق که اساسش توحید است آغاز شود.

مراد از این که فرمود: تا آن که دین برای خدا شود، این است که مردم اقرار به توحید کنند و خدا را بپرستند و اهل کتاب اقرار به توحید دارند هر چندکه توحیدشان توحید نیست و این اقرارشان در حقیقت کفر به خدا است، هم چنان که خدای تعالی در این باره فرموده: «اِنَّهُم لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لابِالْیَوْمِ الاْخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ ایشان ایمان به خدا و روز جزا ندارند و آن چه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام نمی دانند و به دین حق متدین نمی شوند،» (29 / توبه) ولیکن

اسلام به همین توحید اسمی از ایشان قناعت کرده، مسلمین را دستور داده با ایشان قتال کنند تا حاضر به جزیه شوند و در نتیجه کلمه حق بر کلمه آنان مسلط گشته دین اسلام بر همه ادیان قاهر شود.

تعیین زمان برای پایان قتال

«فَاِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ اِلاّ عَلَی الظّالِمینَ...،» یعنی اگر دست از فتنه برداشته و به آن چه شما ایمان آورده اید ایمان آوردند دیگر با ایشان مقاتله مکنید و دیگر عدوانی نیست مگر بر ستم گران، پس آیه شریفه مورد بحث نظیر آیه «فَاِنْ تابُوا وَ اَقامُوا الصَّلوهَ وَ ءَاتَوُا الزَّکوهَ فَاِخْوانُکُمْ فِی الدّینِ،» (11 / توبه) می باشد(1)

1- المیزان، ج :2 ، ص: 87.

امر به آمادگی و تجهیز قوا در مقابله با دشمن جامعه اسلامی

«وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِعَدُوَّاللّٰهِ وَعَدُوَّکُمْ وَ ءاخَرینَ مِنْ دُونِهِمْ لاتَعْلَمُونَهُمُ اللّٰهُ یَعْلَمُهُمْ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فی سَبیلِ اللّٰهِ یُوَفَّ اِلَیْکُمْ وَ اَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ،»

«و آماده کنید برای کارزار با ایشان هر چه را می توانید از نیرو و از اسبان بسته شده که بترسانید با آن دشمن خدا و دشمن خود را و دیگران را از غیر ایشان که شما آنان را نمی شناسید و خدا می شناسد و آن چه که در راه خدا خرج کنید به شما پرداخت می شود و به شما ظلم نخواهد شد.» (60 / انفال)

امر به آمادگی و تجهیز قوا در مقابله با دشمن

«اَعِدُّوا» به معنای تهیه کردن چیزی است تا انسان با آن چیز به هدف دیگری که دارد برسد، که اگر قبلاً آن را تهیه ندیده بود به مطلوب خود نمی رسید.

«قُوَّةٍ» به معنای هر چیزی است که با وجودش کار معینی از کارها ممکن می گردد و در جنگ به معنای هر چیزی است که جنگ ودفاع با آن امکان پذیر است، از قبیل

ص:131

انواع اسلحه و مردان جنگی با تجربه و دارای سوابق جنگی و تشکیلات نظامی.

این که فرمود: «وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ،» امر عامی است به عموم مؤمنین که در قبال کفار به قدر توانائیشان از تدارکات جنگی که به آن احتیاج پیدا خواهند کرد تهیه کنند، به مقدار آن چه که کفار بالفعل دارند و آن چه که توانائی تهیه آن را دارند.

مسأله جنگ و جدال و اختلافاتی که منجر به جنگ های خسارت زا می شود امری است که در مجتمعات بشری گریزی از آن نبوده و خواه ناخواه پیش می آید و اگر این امر قهری نبود انسان در خلقتش به قوائی که جز در مواقع دفاع به کار نمی رود از قبیل غضب و شدت و نیروی فکری، مجهز نمی شد.

پس این که می بینیم انسان به چنین قوائی در بدن و در فکرش مجهز است خود دلیل بر این است که وقوع جنگ امری است اجتناب ناپذیر و چون چنین است به حکم فطرت بر

ص:132

جامعه اسلامی واجب است که همیشه و در هر حال تا آن جا که می تواند و به همان مقداری که احتمال می دهد دشمنش مجهز باشد مجتمع صالحش را مجهز کند.

و در تعالیم علیه دین فطری اسلام که دین قیم است و خدای تعالی آن را برای بشر فرستاده حکومتی را برای بشر اختیار کرده که باید اسم آن را حکومت انسانی گذاشت،

امر به آمادگی و تجهیز قوا در مقابله با دشمن

حکومتی است که در آن حقوق فرد فرد جامعه را محفوظ و مصالح ضعیف و قوی، توانگر و فقر، آزاد و برده، مرد و زن، فرد و جماعت و بعض و کل را به طور مساوی رعایت کرده است، حکومتش فردی استبدادی نیست تا قائم به خواسته های شخص حاکم باشد و او به دل خواه خود در جان و عرض و مال مردم حکومت کند. و حکومت اکثریت یعنی پارلمانی هم نیست تا بر طبق خواسته اکثر افراد دور زده و منافع مابقی پایمال شود، یعنی نصف جمعیت به اضافه یک به مراد خود رسیده ونصف منهای یک آن محروم گردد.

ص:133

و شاید سّر این که بعد از خطاب به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله در آیات قبل خطاب را متوجه عموم مردم کرده و فرموده:«وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَاالسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ،» همین نکته باشد، زیرا گفتیم که حکومت اسلامی حکومتی است انسانی، به این معنا که حقوق همه افراد

انسان ها را رعایت نموده و به خواسته های آنان احترام می گذارد، ولو هر که می خواهد باشد، نه این که خواسته های افراد را فدای خواسته یک نفر و یا خواسته اکثریت کرده باشد.

و چون چنین است دشمن منافع یک جامعه اسلامی دشمن منافع تمامی افراد است و بر همه افراد است که قیام نموده و دشمن را از خود و از منافع خود دفع دهند و باید برای چنین روزی نیرو و اسلحه زیر سر داشته باشند، تا بتوانند منافع خود را از خطر دستبرد دشمن نگهدارند، گو این که پاره ای دیگر هم هست که مسؤول تهیه آن خود افرادند، چون حکومت هر قدر هم نیرومند و دارای امکانات زیادی باشد به افراد مردم

محتاج است، پس مردم هم بنوبه خود باید قبلاً فنون جنگی را آموخته و خود را برای روز مبادا آماده کنند. پس تکلیف «وَ اَعِدُّوا...» تکلیف به همه است!

امر به آمادگی و تجهیز قوا در مقابله با دشمن

«تُرْهِبُونَ بِهعَدُوَّاللّه وَ عَدُوَّكُمْ وَ ءاخَرينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ يَعْلَمُهُمْ،» این قسمت از آیه شریفه در مقام بیان تعلیل جمله «وَ اَعِدُّوا لَهُمْ» است و معنایش این است که این قوا و امکانات دفاعی را تدارک ببینید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خود را ترسانیده و از آنان زهر چشم گرفته باشید و اگر دشمن دین را هم دشمن خدا و هم دشمن ایشان خواند، برای این بود که هم واقع را بیان کرده باشد و هم این که ایشان را تحریک نموده باشد.

و این که فرمود: «وَ ءاخَرينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ،» منظور از آخرین، آن افرادی هستند که مؤمنین از دشمنی آنان بی خبرند و منظور از اولین آن افرادی هستند که

ص:135

مؤمنین ایشان را به دشمنی خدا و دشمنی خودشان می شناسند و به طوری که از اطلاق لفظ آیه برمی آید منظور از آن افرادی که مؤمنین ایشان را نمی شناسند نه تنها آن افراد منافقی هستند که مؤمنین را به عداوت تهدید می کنند و مؤمنین از خطر آنان بی خبرند، چون در میان مؤمنین علامت و امتیازی نداشته و در لباس مؤمنین و در زی ایشان با خود ایشان نماز می خوانند و روزه می گیرند و به حج می روند و به حسب ظاهر جهاد می کنند، بلکه غیر منافقین یعنی کفاری را هم که مؤمنین هنوز مبتلای به آنان نشده اند شامل می شود. (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 151.

امر به مقابله صد نفر با هزار نفر در جنگ های اولیه اسلام

«یاآیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَلَی الْقِتالِ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صبِرُونَ یَغْلِبُوا مِأئَتَیْنِ وَ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِأَئَهٌ یَغْلِبُوآاَ اَلْفا مِنَ الَّذینَ کَفَرُوابِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ،»

امر به مقابله صد نفر با هزار نفر در جنگ های اسلام

«هان ای پیغمبر! تحریض کن مؤمنین را بر کارزار اگر از شما بیست نفر با استقامت یافت شوند بر دویست نفر غلبه می یابند و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند غالب می شوند، به خاطر این که آنان مردمی هستند که نمی فهمند.» (65 / انفال)

می فرماید: بیست نفر صابر از شما بر دویست نفر از کسانی که کافر شده اند غالب می شود و صد نفر صابر از شما بر هزار نفر از کسانی که کافر شده اند غالب می آیند و این غلبه به علت این است که کفار مردمی هستند که نمی فهمند.

و همین نبودن فهم در کفار و در مقابل، بودن آن در مؤمنان باعث شده که یک نفر از

بیست نفر مؤمن، بیشتر از ده نفر از دویست نفر کافر، به حساب آید و بر همین اساس آیه شریفه حکم کلی خود را روی همین حساب برده و می فرماید: بیست نفر از مؤمنین بر دویست نفر از کفار غالب می شوند و سرّش این ا ست که مؤمنان در هر اقدامی که می کنند اقدامشان ناشی از ایمان به خداست و ایمان به خدا نیرویی است که هیچ نیروی دیگری معادل آن نبوده و در برابر آن تاب مقاومت نمی آورد، چون به دست آوردن نیروی ایمان مبنی بر فهم صحیح است و همین فهم صحیح صاحبش را به هر خلق و خوی پسندیده ای متصف می سازد و او را شجاع و با شهامت و پر جرأت و دارای استقامت و وقار و آرامش قلب و وثوق به خدا بار می آورد، چنین کسی اطمینان و یقین دارد به این که به هر تقدیر چه کشته شود و چه بکشد برد با اوست، زیرا در هر دو تقدیر پاداشش بهشت است و او در خود مصداقی برای مرگ به آن معنائی که کفار معتقدند و

امر به مقابله صد نفر با هزار نفر در جنگ های اسلام

آن را نابودی می پندارند نمی بیند، به خلاف کفار که اتکاءشان همه بر هوای نفس و اعتمادشان همه بر ظواهری است که شیطان در نظرشان جلوه می دهد و معلوم است دل هائی که تمام اعتمادشان بر هوا و هوس است هرگز متفق نمی شوند و اگر هم احیانا

متفق شوند اتفاقشان دائمی نیست و دوامشان تا جائی است که پای جان به میان نیاید وگرنه از آن جائی که مرگ را نابودی می دانند اتفاقشان مبدل به تفرقه می شود.

و بسیار نادر است که دلی بی ایمان تا پای جان بر سر هواهای خود پایدار بماند، مگر این که مشاعرش را از دست داده باشد، وگرنه با احساس کمترین خطر از میدان در می رود، مخصوصا مخاطرات عمومی که تاریخ نشان می دهد زودتر از هر خطر دیگری این قبیل مردم را از پای در می آورد، مانند از پای درآمدن مشرکان در جنگ بدر، که با کشته شدن هفتاد نفر همه فراری شدند، با این که عده شان هزار نفر بود و نسبت هفتاد با هزار تقریبا نسبت یک است به چهارده، پس فراری شدن ایشان در حقیقت به معنای فراری شدن چهارده نفر از یک نفر است و این نیست مگر به خاطر فقه مؤمنان که خود علم و ایمان را دربردارد و به خاطرجهل کفارکه خود ملازم باکفر و هوی پرستی است.(1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 161.

امر به مقابله صد نفر با هزار نفر در جنگ های اسلام

فصل پنجم: آفت ضعف ایمان در مبارزات و جهاد

تخفیف مقابله صد نفر با دویست نفر (به جای هزار نفر) در جنگ های بعدی

«یآاَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَلَی الْقِتالِ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صبِرُونَ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ وَ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِأَئَهٌ یَغْلِبُوآا اَلْفا مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ،»

«هان ای پیغمبر! تحریض کن مؤمنین را بر کارزار اگر از شما بیست نفر با

استقامت یافت شوند بر دویست نفر غلبه می یابند و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند غالب می شوند، به خاطر این که آنان مردمی هستند که نمی فهمند،» (65 / انفال)

«اَلْئنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ اَنَّ فیکُمْ ضَعْفا فَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِأْئَهٌ صابِرَهٌ

يَغْلِبُوا مِأَتَيْنِ وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَلْفٌ يَغْلِبُوآا اَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّبِرينَ،»

«اکنون خداوند سبک کرد از شما و دانست که در شما ضعفی است، حال اگر از شما صد نفر صابر یافت شوند بر دویست نفر غلبه پیدا می کنند و اگر از شما هزار نفر یافت شوند بر دو هزار نفر غالب می آیند به اذن خدا و خدا با صابرین است.» (66 / انفال)

یعنی اگراز شماصدصابرباشدبردویست نفر غلبه می کند و اگر صابران ازشما هزار نفر باشند بر دو هزار نفر از کفار غلبه می کنند بر همان اساسی که در آیه قبلی گذشت.

و در جمله «وَ عَلِمَ اَنَّ فیکُمْ ضَعْفا،» منظور از ضعف، ضعف در صفات روحی است که بالاخره به ضعف در ایمان منتهی می شود.

آری، یقین به حق است که همه صفات پسندیده موجب فتح و ظفر از قبیل شجاعت و صبر و رأی صائب از آن سرچشمه می گیرد، منظور از ضعف این است، نه ضعف از جهت نفرات و تجهیزات جنگی، چون بدیهی است که مؤمنین

همواره در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به قوت و زیادی نفرات بودند نه رو به ضعف.

و قید «بِإِذْنِ اللّهِ» جمله «یَغْلِبُوآا» را مقید می کند و معنایش این است که: خداوند با این که شما مردمی با ایمان و صابر هستید خلاف این را نمی خواهد. و از همین جا

تخفیف مقابله صد نفر با دویست نفر

معلوم می شود که جمله «وَ اللّهُ مَعَ الصّبِرینَ،» نسبت به قید «بِإِذْنِ اللّهِ» به منزله تعلیل آن است.

با در نظر گرفتن این که نداشتن فقه و صبر و هم چنین ضعف روحی از علل و اسباب خارجیی است که در غلبه نکردن و ظفر نیافتن مؤثر است، بدون شک از دو آیه مورد بحث به خوبی فهمیده می شود که حکم در آن دو مبنی بر اوصاف روحیی است که در مؤمنین و کفار اعتبار شده و این که همان قوای روحی که در آیه اولی برای یک مؤمن اعتبار شده بود و قوتش به اندازه ای بود که بر قوای روحی و داخلی ده نفر کافر غلبه می کرد چیزی نگذشت که آن قدر پائین آمد تا همان قوا بر بیشتر از قوای روحی دو

نفر کافر نمی چربید یعنی قوای روحی مؤمنین متوسط الحال به نسبت هشتاد در صد کاهش یافت و بیست مؤمن در برابر دویست کافر که در آیه اولی اعتبار شده بود در آیه دومی مبدل شد به صد مؤمن در برابر دویست کافر.

و صدنفر در برابر هزارنفر آیه اولی در آیه دومی مبدل شدبه هزار دربرابردو هزار.

بحث دقیق در عواملی که بر حسب احوال جاری در مجتمعات بشری در نفوس انسان ها صفات اخلاقی مختلفی ایجاد می کند نیز آدمی را به این معنا راهنمائی می نماید، برای این که هر جامعه خانوادگی و حزبی که به منظور غرضی از اغراض زندگی مادی و یا دینی تشکیل می یابد، در اول تشکیل و ابتدای انعقاد به موانع و گرفتاری هائی که از هر سو اساس آن را تهدید به انهدام می کند بر می خورد و در نتیجه قوای دفاعیش بیدار گشته و آماده می شود تا در راه رسیدن به هدفی که به نظرش مشروع است پیکار کند، یعنی آن نفسانیات که انسان را وادار به تحذر از ناملایمات و

تخفیف مقابله صد نفر با دویست نفر

بذل جان و مال در این راه می کند در وی بیدار می شود و هم چنین به پیکار خود ادامه داده و شب و روز جان و مال خود را در این راه صرف می کند و باز تجدید قوا نموده پیش می رود تا آن جا که برای خود تا اندازه ای استقلال در زندگی فراهم سازد و تا حدی محیط را مساعد نموده و جمعیتش فزونی یافته آسایش و آرامش پیدا می کند و شروع می کند به عیاشی و استفاده از فواید کوششهایش، در این هنگام است که آن قوای روحی که در همه اعضاء گسترده است و اعضاء را وادار به کوشش و عمل می کرده آرام گشته رو به سستی می گذارد.

علاوه، جامعه هر قدر هم افرادش اندک باشند در مسأله ایمان و خصوصیات روحی و صفات پسندیده اخلاقی خالی از اختلافات نیستند.

بالاخره افرادش در این باره اختلاف دارند که یکی قوی است و یکی ضعیف و قهرا

هر چه افراد اجتماع بیشتر باشند افراد سست ایمان و بیماردلان و منافقان نیز بیشتر

می شوند و کفه میزان این طبقه سنگین تر و کفه افراد برجسته سبک تر می شود و در این مطلب فرقی میان جمعیت های دینی و احزاب دنیوی نیست.

آری، سنت طبیعی که در نظام انسانی جریان دارد بر همه اجتماعات یکسان جاری می شود، تجربه قطعی نیز ثابت کرده که افرادی که به خاطر غرض مهمی ائتلاف می کنند هر قدر عده شان کمتر باشد در مقابل رقبا و مزاحمینشان قوی تر می باشند و هر قدر گرفتاری و فتنه هایشان بیشتر باشد نشاطشان در کار و کوشش بیشتر و کار و کوششان در اثر سریع تر و تیزتر است. برعکس هر چه افرادشان بیشتر و رقبا و موانع رسیدن به مقاصدشان کمتر باشد افرادش خمودتر و خواب آلودتر و سفیه تر خواهند بود. دقت کافی در جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله این معنا را روشن می سازد.

تخفیف مقابله صد نفر با دویست نفر

مثلاً در جنگ بدر مسلمانان پیروز شدند با این که عده شان به سیصد و بیست نفر نمی رسید آن هم در کمال فقر و نداشتن قوا و تجهیزات و عده کفار تقریبا سه برابر آنان

ص:146

بود آن هم با داشتن عزت و شوکت و تجهیزات جنگی و هم چنین در جنگ احد و خندق و خیبر و مخصوصا جنگ حنین که داستانش از همه عجیب تر بود و خدای تعالی جریان آن را به بیانی که جای تردید برای هیچ اهل بحثی باقی نگذاشته بیان کرده و فرموده: «وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئا وَ ضاقَتْ عَلَیْکُمُ الاْرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرینَ... .» (25 / توبه)

و این آیات بر چند نکته دلالت دارد:

اول: این که اسلام هر قدر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عزت و شوکت ظاهریش بیشتر می شد قوای روحی و درجه ایمان و فضائل اخلاقی عامه مسلمین رو به کاهش

می گذاشت و این تأثیر آن چنان محسوس بود که بعد از جنگ بدر به مدتی کم و یا زیاد این نقصان تا یک پنجم قبل از جنگ بدر رسید، هم چنان که آیات بعد از آیه مورد بحث تا اندازه ای به این حقیقت اشاره نموده می فرماید: «ما کانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکُونَ لَهُ اَ اَسْری حَتّی

ص:147

يُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ تُریدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَ اللّهُ یُریدُ الْاخِرَةَ وَاللّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ، لَولا کِتبٌ مِنَ اللّهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فیمآ اَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظیمٌ... .»

دوم: این که این دو آیه به حسب ظاهر با هم نازل شده اند، زیرا هر چند از حال مؤمنین در دو زمان مختلف خبر می دهند، هم چنان که جمله «اَلْئنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنْکُمْ،» بدان اشاره دارد ولیکن مقصود آن دو مقایسه قوای روحی مؤمنان در دو زمان است و سیاق آیه دومی طوری است که با مستقل بودن و جدا بودن از آیه اولی نمی سازد و صرف این که حکمشان مختلف و مربوط به دو زمان مختلف هستند باعث نمی شوند که در دو زمان نازل شده باشند.

تخفیف مقابله صد نفر با دویست نفر

بله، اگر تنها دو حکم تکلیفی را می رساندند و بس البته ظهور در این داشتند که دومی از آن ها بعد از زمان نزول اولی نازل شده است.

سوم: این که ظاهر جمله «اَلْئنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنْکُمْ،» این است که این دو آیه در مقام بیان

حکمی تکلیفی می باشند، چون تخفیف وقتی است که قبلاً تکلیفی در میان باشد، گو این که لفظ، لفظ خبر است ولیکن منظور از آن، امر است .

و حاصل مراد در آیه اولی این است که باید یکی از شما مسلمین در برابر ده نفر کفار ایستادگی کند و در آیه دومی این است که اینک خداوند در تکلیف تخفیف داد و از این پس باید یکی از شما در برابر دو نفر از کفار مقاومت کند!

چهارم: این که از ظاهر تعلیل آیه اولی به فقه و آیه دومی به صبر با در نظر داشتن این که مؤمنین مجاهد در هر دو آیه مقید به صبر شده اند استفاده می شود که صبر، یک نفر را در قوت روح برابر دو نفر مثل خود می سازد و فقه یک نفر برابر پنج نفر مثل خود و اگر کسی هم فقه داشت و هم صبر قهرا او به تنهائی برابر ده نفر مثل خود می شود و البته هیچ وقت صبر بدون فقه تحقق پیدا نمی کند به خلاف فقه که ممکن است بدون صبر یافت شود.

ص:149

پنجم: این که به هر حال در قتال صبر واجب است.

در تفسیر قمی می گوید: معصوم علیه السلام فرمود: حکم خدا در اوایل بعثت درباره مسلمانان این بود که یک نفر از ایشان می بایستی در برابر ده نفر کافر مقاومت کند و اگر فرار می کرد مرتکب یکی از گناهان کبیره یعنی فرار از رحف شده بود و بر این حساب صد نفر از ایشان می بایستی در برابر هزار نفر مقاومت می کردند.

تخفیف مقابله صد نفر با دویست نفر

سپس وقتی خداوند معلوم کرد که به خاطر ضعفی که دارند نمی توانند به این تکلیف عمل کنند لذا این آیه را فرستاد: «اَلْئنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ اَنَّ فیکُمْ ضَعْفا فَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِأئَهٌ صابِرَهٌ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ،» و بر آنان واجب کرد که کمترین مرد آنان با دو مرد از کفار مقابله کند و اگر فرار کند مرتکب گناه فرار از رحف شده است، به خلاف این که کفار سه نفر باشند که اگر یک فرد مسلمان از برابر آنان فرار کند مرتکب

این گناه نشده است.(1)

اظهار ضعف مسلمانان اولیه در برابر اولین حکم جهاد

«اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ کُفُّوآا اَیْدِیَکُمْ وَ اَقیمُواالصَّلوةَ وَ اتُوا الزَّکوةَ فَلَمّاکُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ اِذافَریقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النّاسَ کَخَشْیَهِ اللّهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً...،»

«مگر ندیدی آن عده ای را که در روزگاری که قتال با کفار صادر نشده بود آرزوی صدورش را می کشیدند و تو، به ایشان می گفتی: زنهار مبادا دست به شمشیر زنید، بلکه هم چنان نماز بخوانید و زکات بدهید تا استخوان بندی اسلام محکم گردد،

ص:151

1- المیزان، ج :9 ، ص: 161.

ولی همین که محکم شد و فرمان قتال صادر گردید جمعی از آنان دچار وحشت شدند، همان قدر که از خدا می ترسیدند بلکه بیشتر از آن از مردم ترسیدند....»

اظهار ضعف مسلمانان اولیه در برابر اولین حکم جهاد

(77 / نساء)

این آیات مشتمل است بر استشهاد به وضع طائفه ای دیگر از مؤمنین که ایمانشان ضعیف است.

مؤمنین در صدر اسلام و در آغاز امر از تعدی ها و ستم ها که از کفار می دیدند سخت در فشار بودند و از این که اجازه نداشتند با دشمنان بجنگند و هم چنان از کفار تو سری بخورند و ظلم ببینند ناراحت بودند و خدا به آنان دستور می داد که دست به شمشیر نبرند و هم چنان به اقامه شعائر دین (نماز و زکات) بپردازند تا استخوان بندی دین محکم شود و نیروی مقابله با کفار راپیدا کنند، آن وقت است که خدای تعالی به آنان اجازه جهادخواهد داد و اگر صبرنکنند، به همین امروز که روز ضعف دین است دست به

ص:152

شمشیر ببرند، ساختمان دین متلاشی و ارکانش منهدم و اجزای آن متلاشی می شود.

بنابراین در این آیات مسلمانان را ملامت می کند از این که آن روزی که اسلام ضعیف بود، دائم چون و چرا می کردند، که چرا به ما اجازه قتال داده نمی شود؟ ولی همین که اسلام نیرو گرفت و مسلمانان مأمور به قتال شدند، طائفه ای از آنان از کفار به همان مقدار که از خدا می ترسیدند و بلکه بیش از آن دچار وحشت شدند.

«وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَاالْقِتالَ لَوْلاآ اَخَّرْتَنآ اِلى اَجَلٍ قَريبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَليلٌ وَالْاخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظْلَمُونَ فَتيلاً،»

«و گفتند: پروردگارا چرا جنگ را بر ما واجب کردی و چه می شد این دو روزه زندگی ما را به حال خود می گذاشتی؟ بگو زندگی دنیا اندک و همان دو روزی است که گفتید و زندگی آخرت برای کسی که تقوا پیشه کنید بهتر است و شما حتی به مقدار تحک هسته خرما ستم نخواهید شد!» (77 / نساء)

اظهار ضعف مسلمانان اولیه در برابر اولین حکم جهاد

این کلام که از مسلمانان کذائی صادر شده است و منشأ آن علاقه ای بوده که آنان

ص:153

به زندگی در دنیا داشته اند در حالی که این زندگی در تعلیم قرآنی متاعی است قلیل که چند صباحی مورد بهره وری قرار می گیرد و سپس سریع از بین رفته، اثری از آن باقی نمی ماند و به دنبال آن زندگی آخرت است که حیاتی است باقی و حقیقی، معلوم است که چنین حیاتی از حیات دنیا بهتر است.

معلوم است که افراد مؤمنی که در راه تقوا قرار دارند راهی به جز ترس از خدا ندارند، اینان دیگر نمی توانند و معقول نیست که از ظلم خدا بترسند و به خاطر همین ترس، دنیای خود را محکم بچسبند چون ایمان دارند که خدا ظالم نیست، بلکه باید از کفر و بی تقوائی خود بترسند.

«اَیْنَ ما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَهٌ یَقُولُوا هذِه مِنْ عِنْدِاللّهِ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَقُولُوا هذِه مِنْ عِنْدِکَ قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ فَمالِ هؤُلاآءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدیثا،»

«هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد هر چند که در بناهای استوار و ریشه دار

ص:154

باشید، اگر به آنان خیری برسد می گویند: این از جانب خدا است و اگر شری به آن ها برسد می گویند: این شر از تو است، بگو همه از جانب خدا است، این گروه چه مرضی دارند که به هیچ وجه بنا ندارند چیزی (و از آن جمله مطلبی به این سادگی) را بفهمند.» (78 / نساء)

اظهار ضعف مسلمانان اولیه در برابر اولین حکم جهاد

این گفتار اساسش تمثیل است، ساده تر بگویم می خواهد مثالی بیاورد برای اموری که به وسیله آن ها آدمی خود را از ناملایمات و خطرها حفظ می کند و حاصل معنا این است که مرگ سرنوشتی است که درک آن از احدی فوت نمی شود، هر چند که شما به منظور فرار از آن به محکم ترین پناه گاه ها، پناهنده شوید، بنابراین دیگر جای آن نیست که توهم کنید اگر در جنگ و کارزار حاضر نشوید و یا به عبارت دیگر اگر خدای تعالی جنگ را بر شما واجب نکرده بود شما از خطرمرگ رها می شدید و خلاصه مرگ به سراغتان نمی آمد، ولی مرگ شما به هر حال خواهد آمد.

«مآ اَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَ مآ اَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ

ص:155

اَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللّهِ شَهیدا،»

«آن چه از خوب ها به تو برسد از طرف خداوند است و آن چه از بدی ها برسد از خود تو است و ما تو را به عنوان رسولی به سوی مردم گسیل داشتیم و در شهادت بر حقانیت رسالت تو خدا کافی است،» (79 / نساء)

«مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطاعَ اللّهَ وَ مَنْ تَوَلّی فَمآاَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفیظا،»

«کسی که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و کسی که روی بگرداند باید بداند که ما تو را به نگهبانی آنان نفرستاده ایم.» (80 / نساء)

آیه شریفه با سیاقی که دارد شهادت می دهد بر این که مراد از حسنه و سیئه

اظهار ضعف مسلمانان اولیه در برابر اولین حکم جهاد

چیزهائی است که می توان آن را به خدای تعالی نسبت داد و مسلمانان مورد بحث نیز خودشان یکی از آن دو یعنی حسنه را به خدای تعالی و دیگری را که سیئه است، به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده اند، پس معلوم می شود منظور از حسنه و سیئه اعمال خوب و بد نیست، بلکه حوادث و پیشامدهای خوب و بدی است که این مسلمانان در اثر

بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ترفیع پایه های دین و نشر دادن دعوت و آوازه آن به وسیله جهاد با آن روبرو شدند، به عبارتی روشن تر منظور از حسنه، فتح و فیروزی و غنیمت است (در صورتی که در جنگ ها بر دشمن غالب آیند،) و کشته شدن و مجروح گشتن و گرفتار و اسیر شدن است (در صورتی که شکست بخورند،) و اگر سیئه ها را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دادند از باب تطیر (فال بد زدن) بوده است و یا می خواسته اند بگویند که آن حضرت ضعف مدیریت دارد و زمام داری را آن طور که باید نمی داند.

به همین جهت خدای تعالی به آن جناب دستور داد چنین پاسخشان دهد: «قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ،» به ایشان بگو سرنوشت ها چه خوب و چه بد آن از ناحیه خدای تعالی است، چون حوادثی است که ناظم نظام عالم آن را ردیف می کند و ناظم نظام عالم، تنها و تنها خدا است و احدی شریک او نیست.

حسنات که عبارت است از اموری که انسان به حسب طبع خود آن را حسن و

محبوب می داند، از قبیل: عافیت و نعمت و امنیت و آسایش همه از ناحیه خدای سبحان است و سیئات که عبارت است از اموری که انسان از آن تنفر دارد از قبیل: مرض و ذلت و فقر و مسکنت و فتنه و ناامنی، همه و همه منشأش خود انسان ها هستند نه خدای سبحان.

«وَ اَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً...،» می فرماید: تو ای محمد از قِبَلِ ما هیچ سمتی نداری

اظهار ضعف مسلمانان اولیه در برابر اولین حکم جهاد

جز این که رسول مائی و وظیفه تو رساندن پیام است و شأن تو همان رسالت است و بس، غیر از آن هیچ کاری نداری و هیچ اختیاری در امر خلق به دست تو نیست تا در خوش قدمی و بد قدمی اثری داشته باشی و یا سیئات و ضررهائی به طرف مردم بکشانی و یا حسنات و منافعی از آنان دور سازی.

آیه مورد بحث که خطاب را متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده از این بابت بوده که آن جناب در جنگ احد صدمه ها دید: زخمی در صورت مبارکش وارد آمد، دندان های

شریفش شکست، مسلمانانی کشته و زخمی شدند و خود آن جناب مستحق چنین مصائبی نبود، چون پیامبری معصوم بود، مع ذلک در این آیه مصائب را مستند به خود آن حضرت کرده و در آیاتی دیگر مستند به مجتمع مسلمانان نموده و توجیهش این است که آن جا که مصائب به مجتمع نسبت داده شده، چون که مجتمع فرمان خدا و رسول را مخالفت کردند و این مخالفت باعث سیئه و مصیبت شد: مصیبت و سیئه ای که دست مجتمع آن را به بار آورد، مجتمعی که آن جناب هم در آن قرار داشت و آن جا که به شخص شریف آن حضرت نسبت داده شده است.

لذا از این رو است که آن جناب مسئولیتی را قبول فرموده که از همان آغاز کار معلوم بود که این مصایب و سیئات را در پی دارد و آن مسؤولیت نبوت و دعوت بشر به سوی خدای تعالی است بر بصیرت، پس این مصائب در حقیقت نسبت به آن جناب جنبه محنت الهیه و نعمتی را دارد که صاحبش را به درجاتی بالا می برد.

ص:159

در کافی به سند خود از عبدالرحمان بن حجاج روایت شده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام سخن از بلاهای عموم مردم و بلای مخصوص مؤمن رفت، فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: بلای چه کسی در دنیا شدیدتر است؟ فرمود: اول انبیا و

اظهار ضعف مسلمانان اولیه در برابر اولین حکم جهاد

سپس آن که شبیه تر از سایرین به انبیا است و بعد از آن، هر کس به هر مقدار که به انبیا شباهت داشته باشد، به آن مقدار بلا خواهد داشت و بعد از طبقه انبیا و اولیاء هر مؤمنی به مقدار ایمانش و حسن اعمالش به بلا مبتلا می شود. بنابراین هر کس ایمانش صحیح و عملش نیکو باشد، بلای او شدیدتر است و هر کس ایمانش سخیف و عملش ضعیف باشد بلای او کمتر است(1)

1- المیزان، ج :5 ، ص: 3.

کارشکنی ها و شایعات مؤمنین سست ایمان در ایام جنگ

«وَ یَقُولُونَ طاعَهٌ فَاِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِکَ بَیَّتَ طآئِفَهٌ مِنْهُمْ غَیْرَالَّذی تَقُولُ وَ اللّهُ یَکْتُبُ ما یُبَیِّتُونَ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکیلاً،»

«می گویند: وظیفه ما اطاعت است و باید دعوت به جهاد تو را بپذیریم ولیکن هم این که از نزد تو بیرون می شوند، شبانه تدبیری می اندیشند غیر از آن چه که در پاسخ تو گفته بودند، خدا آن چه را در پنهانی طرح ریزی می کنند ثبت می کند، از آنان روی بگردان و بر خدا توکل کن که تکیه گاه بودن خدا برای تو کافی است.» (81 / نساء)

این پاسخ گویان در مقابل دعوت آنان به جهاد به تو می گویند: امر ما اطاعت است: یعنی غیر اطاعت کاری نداریم، ولی وقتی از نزد تو بیرون می روند، شبانه امری را

ص:161

طرح ریزی و محکم کاری می کنند که غیر آن چیزی است که به تو می گفتند و یا غیر آن

کارشکنی ها و شایعات مؤمنین سست ایمان در جنگ

سخنی است که تو به ایشان گفتی، این تعبیر کنایه است از این که شبانه تصمیم بر مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله می گیرند.

خدای تعالی سپس به رسول گرامیش دستور می دهد از آنان روی بگرداند و در کارش و مسؤولیتش به خدای تعالی توکل نموده و بدون توجه به کارشکنی آنان تصمیم خود را بگیرد: «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ وَ كَفى بِاللّهِ وَكيلاً،» و این آیه شریفه هیچ دلالتی بر این معنا ندارد که افراد مورد بحث منافقین بوده اند همان طور که بعضی از مفسرین پنداشته اند، بلکه امر از نظر اتصالی که در سیاق هست بر عکس است یعنی با در نظر گرفتن سیاق آیه شریفه بر خلاف این احتمال دلالت دارد.

ص:162

«وَ اِذا جآءَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الاْمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذاعُوا بِه وَ لَوْ رَدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَ اِلی اُولِی الاْمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّیْطانَ اِلاّ قَلیلاً،»

«و چون از ناحیه کفار خبری از امن و یا خوف به این سست ایمان ها برسد آن را منتشر سازند، در حالی که اگر قبل از انتشار، آن را به اطلاع رسول و کارداران خویش رسانده و درستی و نادرستی آن را از آنان بخواهند، ایشان که قدرت استنباط دارند، حقیقت مطلب را فهمیده، به ایشان می گویند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود جز مواردی انگشت شمار هر لحظه شیطان را پیروی می کردید.» (83 / نساء)

اشاعه دهندگان شایعات دشمن در جنگ ها

در این آیه نوعی مذمت و سرزنشی است از آنان که خبرها و تبلیغات دشمن را اشاعه می دهند و این که در ذیل آیه شریفه فرمود: «وَ لَوْلا فَضْلُ اللّهِ...،» دلالت دارد بر

این که مؤمنین از ناحیه این اشاعه در خطر گمراهی قرار داشته اند و این ضلالت چیزی به جز مخالفت رسول کردن نبوده، چون گفتار در این آیات بر همین اساس است، مؤید این معنا جمله ای است که در آیه بعدی آمده و در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله را مأمور به قتال کرده، حتی در صورتی که مؤمنین تنهایش بگذارند و یاریش نکنند .

و با این استظهاری که ما کردیم، روشن می شود که منظور از امر چیزی که راجع به خوف و امن به آنان می رسد و آن خبر را اشاعه می دهند، اراجیفی است که به وسیله کفار و ایادی آن ها برای ایجاد نفاق و خلاف در بین مؤمنین ساخته و پرداخته می شد و

مؤمنین ضعیف الایمان آن را منتشر می کردند و فکر نمی کردند که انتشار این خبر باعث سستی عزیمت مسلمانان می شود، چیزی که هست خدای تعالی آنان را از این عمل که پیروی شیطان هائی است که آورنده این اخبار هستند، حفظ فرمود و نگذاشت آن صحنه سازان، مؤمنین را به خواری و ذلت بکشانند.

ص:164

این آیات به طوری که ملاحظه می کنید خاطرنشان می سازدکه رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره مردم را بعد از آسیب دیدن (بعد از محنت جنگ احد) دعوت می کرده به این که برای جهاد با کفار بیرون شوند و مردمی در این تلاش بوده اند که مؤمنین را از شرکت در جهاد و یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله باز بدارند و به این منظور شایعه پراکنی می کردند، که مشرکین علیه شما لشگر جمع می کنند.

آن گاه خاطر نشان می سازد که این ترساندن ها و شایعه پراکنی ها همه از ناحیه

اشاعه دهندگان شایعات دشمن در جنگ ها

شیطان است و سخن او است که از حلقوم اولیای او بیرون می آید و آن گاه بر مؤمنین واجب می کند که از این جوسازان نترسند و اگر به خدای تعالی ایمان دارند، از او بترسند.

و اگر کسی در این آیه و آیات مورد بحث یعنی آیه: «وَ اِذا جآءَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذاعُوا بِه...،» دقت کند، تردیدی برایش باقی نمی ماند که خدای سبحان در این

ص:165

آیه، داستان بدر صغرا را خاطر نشان می سازد و در این جریان جزء چیزهائی که افراد ضعیف الایمان را به خاطر آن ملامت می کند و در جمله: «فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ...،» (77 / نساء) و جمله: «وَقالُوارَبَّنا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَاالْقِتالَ...،» (77 / نساء) و جمله: «وَ اِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَهٌ...،» (78 / نساء) و جمله: «وَ یَقُولُونَ طاعَهٌ...،»به آن اشاره فرموده، یکی همین جمله مورد بحث است که می فرماید: «وَ اِذا جآءَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذاعُوا

بِه... .» (83 / نساء)

«وَ لَوْ رَدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَ اِلی اُولِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ،» (83 / نساء) این دستور درباره مراجعه دادن خبری است که به وسیله شایعه سازان در بین مسلمانان منتشر می شد (که حال یا مربوط به امنیت بود و یا مربوط به ترس.)

چون مسأله شایعه مربوط به رسول و به اولی الامر است که اگر مردم این مسأله را به آنان برگردانند، آن حضرات می توانند استنباط نموده و به مردمی که مسأله را به

ایشان رد کرده اند، بفرمایند: که این شایعه، صحیح یا باطل است و راست یا دروغ است.

«وَ لَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّیْطانَ اِلاّ قَلیلاً،» (83 / نساء) آیه شریفه اشاره اش به داستان بدر صغرا است، که ابوسفیان نعیم بن مسعود اشجعی را به مدینه فرستاده بود تا با جعل شایعات، ترس و نگرانی را در بین

اشاعه دهندگان شایعات دشمن در جنگ ها

مردم مسلمان گسترش دهد و آنان را از شرکت در جنگ و رفتن به بدر باز بدارد.

بنابراین منظور از اتباع شیطان تصدیق خبرهائی است که نعیم در بین مردم اشاعه می داده و پیروی از او در تخلف از رفتن به بدر است.

با این بیان روشن می شود که استثنای «اِلاّ قَلیلاً،» معنائی رو به راه دارد و هیچ احتیاجی به تکلف و توجیه ندارد، چون نعیم نامبرده، به مردم خبر می داده که ابوسفیان لشگر جمع می کند و لشگریان خود را مجهز می سازد، پس زنهار! بترسید و خود را به دست خود در معرض کشتار همگانی قرار ندهید و این خبرها که او می داده، در دل مردم اثر می گذاشته و از بیرون رفتن به سوی جنگ تعلل می ورزیدند

و به میعادگاه بدر نمی رفتند و کسی از این توطئه سالم نماند مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی از خواص آن جناب و منظور از جمله «اِلاّ قَلیلاً،» همین عده اندک است، پس

حاصل مضمون آیه این شد: که بیشتر مسلمانان به جز عده ای قلیل در اثر شایعات متزلزل شدند ولی بعدا به آن عده قلیل ملحق شدند و راه بدر را پیش گرفتند. (1)

حتی یک تنه به جنگ برو، مؤمنین را هم تشویق کن!

«فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلَّفُ اِلاّ نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَسَی اللّهُ اَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذینَ کَفَرُوا وَاللّهُ اَشَدُّ بَأْسا وَ اَشَدُّ تَنْکیلاً،»

حتی یک تنه به جنگ برو، مؤمنین را هم تشویق کن! (205)

«پس به تثاقل (بد دلی) این سست ایمانان اعتنا مکن و در راه خدا کارزار کن که

1- المیزان، ج :5 ، ص: 24.

جز به تکلیف خودت مکلف نیستی و مؤمنین را بر قتال با کفار تشویق کن، شاید خدا از صلابت و سرسختی آنان جلوگیری کند که صلابت خدا شدیدتر و عذابش سخت تر است.» (84 / نساء)

می فرماید: حال که مردم از جهاد کردن تثاقل و خودداری می ورزند و دوست ندارند در جهاد شرکت کنند، تو ای پیامبر خودت با کفار مقابله بکن و از تثاقل مردم در امر جهاد و مخالفتشان در امر خدای سبحان ناراحت مشو، چون تکلیف دیگران متوجه تو نیست، تو فقط موظفی تکلیف خودت را انجام دهی نه تکلیف آنان را.

بله، تنها وظیفه ای که نسبت به غیر خودت داری این است که در امر جهاد

تشویقشان کنی و مؤمنین را تحریک نمائی تا شاید خدای تعالی خطر کفار را کفایت و دفع نماید.

این آیه بر سرزنش بیشتر دلالت دارد، سرزنش خدای تعالی در مورد آن هائی که از

رفتن به جنگ تثاقل می ورزیدند، چون می رساند که کوتاهی و خودداری آنان را به آن جا کشانید که خدای عز و جل به رسول گرامی خود دستور دهد یک تنه به جهاد برود واز این گونه افراد روی بگرداند و دیگر اصرار نورزد که دعوتش را بپذیرند بلکه به حال خود واگذارشان کند و از این بابت تنگ حوصله هم نشود، چون او جز اطاعت خودش و تحریک مؤمنان تکلیفی و مسؤولیتی ندارد، هر که خواست قبول کند، نخواست قبول نکند.

کافی به سند خود از علی بن حدید از مرازم روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل به رسول گرامی خود علیه صلواته تکلیفی کرد که به احدی از

حتی یک تنه به جنگ برو، مؤمنین را هم تشویق کن!

خلقش چنان تکلیفی نکرد و آن این بود که بعد از فرمان به جهاد و تثاقل ورزیدن مردم از اجابت دعوت آن جناب، شخص آن جناب را مکلف کرد، که یک تنه و به تنهائی به جنگ با دشمن برود هر چند که جمعیتی نیابد که با وی به قتال بروند و خدای تعالی چنین تکلیفی را به احدی از خلق نکرده، نه قبل از آن جناب و نه بعد از او، امام صادق علیه السلام

ص:170

سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلَّفُ اِلاّ نَفْسَکَ!»

آن گاه فرمود: و خدای عز و جل در مقابل این تکلیف امتیازی به آن جناب داد که به احدی از خلقش نداد و آن بود که آن چه خدای عز و جل از غنیمت جنگی سهم خود قرار داده، رسول صلی الله علیه و آله می تواند آن را برای خود بردارد، زیرا:

«مَنْ جآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها و کسی که عمل خیری انجام دهد، ده برابر پاداش دارد،» (160 / انعام) و نیز درود و صلوات بر آن جناب را حسنه ای دانسته که ده برابر پاداش دارد.

و در تفسیر عیاشی ازسلیمان بن خالد روایت آورده که گفت: من به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پاسخ این مردم که می پرسند: اگر علی علیه السلام حقی داشت چرا برای احقاق آن قیام نکرد، چیست؟ فرمود: خدای عز و جل هیچ انسان واحدی را مکلف به قیام نمی کند به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در آیه «فَقاتِلْ فیسَبیلِ اللّهِ لاتُکَلَّفُ اِلاّنَفْسَکَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ،» آن جناب را مکلف کرد تا به تنهائی و یک تنه با کفار بجنگد، پس قیام

یک تنه فقط مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اما درباره غیر آن جناب فرموده: «اِلاّ مُتَحَرِّفا لِقِتالٍ اَوْ مُتَحَیِّزا اِلی فِئَهٍ برای کسانی که توانائی قتال با کفار را ندارند جائز است برای چاره جوئی و یا تهیه نیرو پشت به جنگ کنند،» (16 / انفال) و علی علیه السلام هم آن روز فئه و جمعیتی که او را در احقاق حقش یاری کنند، نداشت. (1)

حتی یک تنه به جنگ برو، مؤمنین را هم تشویق کن!

نهی از سست شدن در جنگ و درخواست متارکه

«فَلا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا اِلَی السَّلْمِ وَ اَنْتُمُ الاْعْلَوْنَ وَ اللّهُ مَعَکُمْ وَ لَنْ یَتِرَکُمْ اَعْمالَکُمْ،»

«پس شما مسلمانان سست نشوید و مشرکین را به صلح و صفا دعوت مکنید، در حالی که شما پیروز و دست بالائید و خدا با شما است و هرگز پاداش اعمالتان را

ص:172

1- المیزان، ج: 5 ، ص: 24 .

کم نمی کند.» (35 / محمد)

«فَلا تَهِنُوا» به این معنا است که سستی و ضعف به خرج ندهید. و «وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ،» تن به صلح ندهید در حالی که شما غالب هستید.

در جمله «وَ اللّهُ مَعَکُمْ،» سبب علو و غلبه مؤمنین را بیان و تعلیل می کند. پس مراد از همراهی خدای تعالی با مؤمنین، معیت نصرت است.

«وَ لَنْ یَتِرَکُمْ اَعْمالَکُمْ،» معنایش این می شود که: خداوند اعمال شما را ناقص نمی کند، یعنی اجرش را تمام و کمال به شما می دهد.

و معنای آیه این است که: وقتی راه اطاعت نکردن خدا و رسول او و ابطال اعمال شما چنین راهی است و کار شما را به محرومیت ابدی از آمرزش خدا می کشاند، پس زنهار که در امر قتال سستی و فتور مکنید و هرگز مشرکین را به صلح و متارکه جنگ دعوت

نهی از سست شدن در جنگ و درخواست متارکه

مکنید در حالی که شما غالبید و خدا ناصر شما علیه ایشان است و چیزی از اجر شما را کم نمی کند بلکه اجرتان را به طور کامل به شما می دهد.

ص:173

و در آیه شریفه، مؤمنین را به غلبه و پیروزی وعده می دهد، البته به شرطی که مؤمنین خدا و رسول را اطاعت کنند، پس آیه شریفه از نظر معنا نظیر آیه «وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ اَنْتُمُ الاْعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ،» (139 / آل عمران) می باشد.(1)

تفاوت درجات مجاهدین و قاعدین

«لا يَسْتَوِى الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ غَيْرُ اُولِى الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فى سَبيلِ اللّهِ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدينَ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقاعِدينَ دَرَجَةً وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنى وَ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدينَ عَلَى الْقاعِدينَ اَجْرا عَظيما،»

1- الميزان، ج : 18 ، ص : 373 .

«کسانی که بدون عذر و علت از جهاد در راه خدا تقاعد می ورزند باکسانی که در راه او با مال و جان خود جهاد می کنند یکسان نیستند، خدای تعالی مجاهدان با مال و جان خود را بر نشستگان از حیث درجه برتری داده و خدا به هر یک از سه طائفه نامبرده (متقاعدین بدون عذر و متقاعدین معذور و مجاهدین) وعده اجری عظیم داده است،» (95 / نساء)

«دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحیما،»

تفاوت درجات مجاهدین و قاعدین

«درجه های او مغفرت و رحمت اوست و مغفرت و رحمت صفت خدای تعالی است.» (96 / نساء)

این آیه شریفه می خواهد مؤمنین را تحریک و تشویق به جهاد نموده و روح ایمان آنان را برای سبقت گیری در خیر و فضیلت بیدار کند.

معنای جمله: «وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنی،» این است که خدای عزوجل به هر یک از دو طائفه قاعدین و مجاهدین و یا به هر یک از سه طائفه قاعدین «غَیْرُاُولِی الضَّرَرِ»

ص:175

و قاعدین «اُولِی الضَّرَرِ» و مجاهدین وعده حسنی داده است.

«وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنی،» دلالت دارد بر این که مراد از این اشخاصی که قعود کردند، کسانی است که رفتن به جنگ را در زمانی ترک کردند که احتیاجی به رفتن آنان

به جبهه جنگ نبوده، چون به مقدار کفایت دیگران رفته بودند. چون می فرماید: خدای تعالی به هر دو طائفه (آن ها که به جهاد رفتند و آن ها که نرفتند،) وعده حسنی داده، پس غرض از جمله مورد بحث ترغیب و تحریک مسلمانان بر قیام به امر جهاد است، تا مسلمین در رفتن به جهاد شتاب نموده و از یکدیگر سبقت بگیرند.

دلیل دیگر بر این که مراد این معنا است این است که خدای سبحان بیماران و نابینایان و امثال آنان (اُولِی الضَّرَرِ) را استثناء کرده، سپس حکم کرد به این که قاعدون و مجاهدین یکسان نیستند، با این که «اُولِی الضَّرَرِ» در مساوی نبودنشان با مجاهدین در راه خدا مانند قاعدینند.

و به فرضی هم که بگوئیم خدای تعالی ثواب و مصلحتی که از «أُولِی الضَّرَرِ» به خاطر نرفتنشان به جبهه جنگ بر طبق نیاتشان تلافی می کند (اگر واقعا نابینائی

تفاوت درجات مجاهدین و قاعدین

متأسف است از این که چرا نمی تواند در جهاد شرکت کند، خدای تعالی ثواب مجاهد به او می دهد،) این معنا را نمی توانیم انکار کنیم که این گونه افراد فضیلت آن افرادی که به جهاد رفتند یا شهید شدند و یا بر دشمن پیروز گشتند را ندارند، خدای تعالی مجاهدین را بر قاعدین برتری داده، هر چند که قاعدین عذر موجه داشته باشند.

این جمله در سیاق و زمینه دفع توهم است، چون مؤمنی که به جهاد نرفته وقتی جمله: «لایَسْتَوِی الْقاعِدُونَ...دَرَجَةً،» را می شنود، ای بسا که ممکن است توهم کند که پس او از هر اجری و مثوبتی تهی دست است و هیچ فائده ای از ناحیه ایمانش و سایر اعمال صالحی که دارد عایدش نمی شود، لذا برای دفع این توهم فرمود: «وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنی وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْرا عَظِیمادَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَرَحْمَةً.»

ص:177

این برتری دادن مجاهدین بر قاعدین اشارتی است به این که مؤمن سزاوار نیست به آن وعده حسنی که خدای تعالی به عموم مؤمنین (چه مجاهدین و چه قاعدین) داده بود قناعت کند و وعده: «وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنی،» را دست آویز قرار دهد و از رفتن به جنگ و شرکت در جهاد فی سبیل اللّه و تلاش در اعلای کلمه حق و کوبیدن باطل کسالت بورزد، زیرا درست است که خدای تعالی به قاعدین نیز حسنی می دهد ولی مجاهدین را به درجاتی از مغفرت و رحمت اختصاص داده که نمی توان آن را نادیده گرفت و در امر آن مغفرت و رحمت سهل انگاری نمود.(1)

ص:178

1- المیزان، ج :5 ، ص: 70.

تفاوت درجات مجاهدین و قاعدین

کیفر تخلف از حکم قتال

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا اَعْمالَکُمْ،»

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و رسول را اطاعت کنید و اعمال خود را باطل مسازید!»(33/محمد)

منظور از اطاعت خدا اطاعت او در احکامی است که در قرآن نازل کرده و منظورش از اطاعت رسول، اطاعت او است در همه آن دستوراتی

که از ناحیه خدا آورده و آن دستوراتی که خودش از باب این که ولی مسلمین و زمام دار جامعه دینی ایشان است صادر فرموده است.

در آخر آیه مؤمنان را هشدار می دهد از این که از اطاعت این دو جور دستور سرباز نزنند، که اگر چنین کنند اعمالشان حبط می شود.

ص:179

مراد از اطاعت خدا به حسب مورد اطاعت او در احکام مربوط به قتال است و مراد از اطاعت رسول اطاعت او است در هر دستوری که آن جناب مأمور به آن و به ابلاغ آن شده و نیز هر دستوریست که آن جناب به عنوان مقدمه قتال و به ولایتی که در آن داشته داده و مراد از ابطال اعمال تخلف از حکم قتال است، آن طور که منافقان ومرتدین تخلف کردند. (1)

ص:180

1- المیزان، ج :18 ، ص: 372.

کیفر تخلف از حکم قتال

فصل ششم: ماه های حرام در اسلام و شرایط جنگ در آن

تشریع حرمت ماه های حرام و رعایت شئون آن ها

«اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا فی كِتبِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّموتِ وَالاْرْضَ مِنْهآ اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدّینُ الْقَیِّمُ فَلاتَظْلِمُوا فیهِنَّ اَنْفُسَكُمْ وَ قتِلُوا الْمُشْرِكینَ كآفَّةً كَما یُقتِلُ-ونَكُمْ كافَّةً وَ اعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقینَ،»

«به درستی که عدد ماه ها نزد خدا دوازده ماه است، در همان روزی که آسمان ها و زمین را آفرید در کتاب او چنین بوده، از این دوازده ماه چهار ماه حرام است و این است آن دین قویم، پس در آن چهار ماه به یکدیگر ظلم مکنید و با همه مشرکین کارزار کنید همان طور که ایشان با همه شما سر جنگ دارند و بدانید

ص:181

که خدا با پرهیزکاران است.» (36 / توبه)

در این دو آیه حرمت ماه های حرام یعنی ذی القعده، ذی الحجه، محرم و رجب بیان شده و حرمتی که در جاهلیت داشت تثبیت گردیده و قانون تأخیر حرمت یکی از این ماه ها که از قوانین دوره جاهلیت بود لغو اعلام شده است.

این که فرمود: «اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا...،» ناظر است به ماه های

قمری که دارای منشأی است حسی و آن تحولاتی است که کره ماه به خود گرفته و در نتیجه خود را به اهل زمین به اشکال مختلفی نشان می دهد.

و دلیل این که گفتیم منظور از آن، ماه های قمری است این است که اولاً بعد از آن فرموده: «مِنْهآ اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ،» و این معنای ضروری و مورد اتفاق است که اسلام از ماه های دوازده گانه، چهار ماه قمری یعنی ذی القعده، ذی الحجه، محرم و رجب را حرام دانسته نه چهار ماه شمسی را.

ص:182

و ثانیا فرموده: «عِنْدَ اللّٰهِ» و نیز فرموده: «فی کِتبِ اللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّموتِ وَالْاَرْضَ،» چون همه این قیدها دلیل است بر این که عدد نام برده در آیه عددی است که هیچ تغییر و اختلافی در آن راه ندارد، چون نزد خدا و در کتاب خدا دوازده است و در سوره یس فرموده: آفتاب را چنین قرار داد که در مدار معینی حرکت کند و ماه را چنین مقدر فرمود

تشریع حرمت ماه های حرام و رعایت شئون آن ها

که چون بند هلالی شکل خوشه خرما منزل هائی را طی نموده دوباره از سر گیرد، نه آفتاب به ماه برخورد و نه شب از روز جلو افتد، بلکه هر یک از آن جرام در مداری معین شناوری کنند، پس دوازده گانه بودن ماه حکمی است نوشته در کتاب تکوین و هیچ کس نمی تواند حکم خدای تعالی را پس و پیش کند.

و پر واضح است که ماه های شمسی از قراردادهای بشری است، گر چه فصول چهارگانه و سال شمسی این طور نبوده و صرف اصطلاح بشری نیست و لیکن ماه های آن صرف اصطلاح است به خلاف ماه های قمری که یک واقعیت تکوینی است و به همین

ص:183

جهت آن دوازده ماهی که دارای اصل ثابتی باشد همان دوازده ماه قمری است نه شمسی.

بنابراین بیان، معنای آیه چنین می شود: شماره ماه های سال دوازده ماه است که سال از آن ترکیب می یابد و این شماره ای است در علم خدای سبحان و شماره ایست که کتاب تکوین و نظام آفرینش از آن روزی که آسمان ها و زمین خلق شده و اجرام فلکی به راه افتاده و پاره ای از آن ها به دور کره زمین به گردش در آمدند آن را تثبیت نمود و به همین جهت باید گفت: ماه های قمری و دوازده گانه بودن آن ها اصل ثابتی از عالم خلقت دارد.

«مِنْهآ اَرْبَعَهٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ فَلاتَظْلِمُوا فیهِنَّ اَنْفُسَکُمْ،» مقصودازآن چهار ماهی که حرام است به دلیل نقلی قطعی ماه ذی القعده، ذی الحجه، محرم و رجب است که جنگ در آن ها ممنوع شده است.

و جمله «مِنْهآ اَرْبَعَهٌ حُرُمٌ،» کلمه تشریع است نه این که بخواهد خبری

بدهد، به دلیل این که دنبالش می فرماید: این است آن دین قائم به مصالح مردم.

منظور از حرام نمودن چهار ماه حرام، این است که مردم در این ماه ها از جنگیدن با

تشریع حرمت ماه های حرام و رعایت شئون آن ها

یک دیگر دست بکشند و امنیت عمومی همه جا حکم فرما شود تا به زندگی خود و فراهم آوردن وسائل آسایش و سعادت خویش برسند و به عبادت و طاعات خود بپردازند.

این حرمت از شرایعی است که ابراهیم علیه السلام تشریع کرده بود و عرب آن را حتی در دوران جاهلیت که از دین توحیدبیرون بوده وبت می پرستیدند محترم می داشتند، چیزی که هست قانونی داشتند به نام نسی ء و آن این بود که هر وقت می خواستند این چهار ماه و یا یکی از آن ها را با ماه دیگری معاوضه نموده مثلاً به جای محرم، صفر را حرام می کردند و در محرم که ماه حرام بود به جنگ و خون ریزی می پرداختند و این قانون را آیه بعدی متعرض است.

تحریم چهار ماه از ماه های قمری، خود دینی است که مصالح بندگان را

تأمین و تضمین می نماید.

جمله «فَلاتَظْلِمُوا فیهِنَّ اَنْفُسَکُمْ،» هر چند از نظر اطلاق لفظ نهی از هر ظلم و معصیتی است، لیکن سیاق آیه قرینه است بر این که مقصود أهم از آن، نهی از قتال در این چند ماه است. (1)

امر به قتال با همه مشرکین که با همه مسلمین قتال می کنند!

«وَ قتِلُوا الْمُشْرِکینَ کآفَّةً کَما یُقتِلُ-ونَکُمْ کافَّةً وَ اعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقینَ،»

«با مشرکین همه شان جنگ کنید هم چنان که ایشان با همه شما سر

امر به قتال با مشرکین که با مسلمین قتال می کنند!

جنگ داشته و کارزار می کنند.» (36 / توبه)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 356.

آیه شریفه مانند آیه «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ،» (5 /توبه) است که قتال با همه مشرکین را واجب می سازد و هر حکمی را که آن آیه نسخ کرده این نیز نسخ می کند و هر آیه دیگری که آن را تخصیص دهد و یا مقید کند، این را نیز تخصیص داده و مقید می سازد.

البته این را هم باید دانست که این آیه با همه این احوال تنها متعرض قتال با مشرکین، یعنی بت پرستان است و شامل اهل کتاب نیست، زیرا قرآن هر چند تصریحا و یا تلویحا نسبت شرک به اهل کتاب داده لیکن هیچ وقت کلمه مشرک را بر آنان اطلاق نکرده و این کلمه را به طور توصیف، تنها در موردبت پرستان به کاربرده است، به خلاف کلمه کفر که یا به صیغه فعل و یا به صیغه وصف به ایشان نسبت داده، همان طوری که به بت پرستان اطلاق نموده است.

این را گفتیم تا کسی خیال نکند آیه مورد بحث یعنی آیه «وَقتِلُوا الْمُشْرِكينَ كآفَّةً،» ناسخ آیه اخذ جزیه از اهل کتاب و یا مخصص و یا مقید آن است.

جمله «وَ اعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقينَ،» پرهیزکاران را به نصرت الهی وغلبه و پیروزی

بر دشمن وعده می دهد و می فهماند که پیروزی همواره با حزب خدا است، هم چنین مؤمنین را نهی می کند از این که در جنگ ها از حدود خدائی تجاوز نموده زنان و کودکان و کسانی را که تسلیم شده اند به قتل برسانند. (1)

امر به قتال با مشرکین که با مسلمین قتال می کنند!

منع نسی ء منع تغییر ماه های حرام

«اِنَّمَا النَّسیآءُ زِیادَهٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاما وَیُحَرِّمُونَهُ عاما لِیُواطِئُوا عِدَّهَ ما حَرَّمَ اللّهُ فَیُحِلّوا ما حَرَّمَ اللّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوآءُ اَعْملِهِمْ وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکفِرینَ،»

«نسی ء گناهی است علاوه بر کفر و کسانی که کافر شدند به وسیله آن گمراه

ص:188

1- المیزان، ج :9 ، ص: 356.

می شوند، یک سال آن ماه ها را حرام می کند و یک سال را حلال، تا با عده ماه هائی که خدا حرام کرده مطابق شود، پس این عمل باعث می شود که حلال کنند چیزی را که خدا حرام کرده، آری، اعمال بدشان در نظرشان جلوه کرده و خداوند مردمان کافر راهدایت نمی کند.» (37 / توبه)

عرب را در جاهلیت رسم چنین بود که وقتی دلشان می خواست در یکی از چهار ماه حرام که جنگ در آن ها حرام بوده جنگ کنند موقتا حرمت آن ماه را برداشته به ماهی دیگر می دادند و آن ماهی را که حرمتش را برداشته بودند نسی ء می نامیدند، از کلمه مزبور این مقدار استفاده می شود که حرمت یکی از این ماه ها را به ماهی دیگر غیر از ماه های حرام داده، حرمت خود آن ماه را تأخیر می انداختند، نه این که به کلی ابطال نموده ماه مورد نظرشان را حلال کنند. چون می خواستند هم ضرورت خود را رفع نموده و هم سنت قومی خود را که از پیشینیان خود از ابراهیم علیه السلام به ارث برده بودند

حفظ کنند، به همین منظور تحریم آن را به کلی لغو نمی کردند بلکه آن را تا رسیدن یکی از ماه های حلال تأخیر می انداختند.

منع نسی ء منع تغییر ماه های حرام

گاهی این تأخیر تنها برای یک سال بود و گاهی برای بیش از یک سال و آن گاه بعد از تمام شدن مدت تأخیر دوباره ماه های حرام را طبق سنت ابراهیم حرام می نمودند.

و این عمل از آن جائی که یک نوع تصرفی است در احکام الهی و از آن جائی که مردم جاهلیت مشرک و به خاطر پرستش بت کافر بودند لذا خدای تعالی این عملشان را زیاده در کفر نامیده است.

خدای تعالی حکمی را که مترتب بر حرمت ماه های حرام است ذکر کرده و فرموده: پس در آن ماه به خود ظلم مکنید و روشن ترین مصادیق ظلم قتل نفس است و هم چنین مصداق و اثر روشن حرام بودن بیت و یا حرم،همان ایمنی از قتل است.

همه این سخنان برای استشهاد بر این بود که کلمه نسی ء که در آیه مورد بحث آمده

ص:190

ظهور در تأخیر حرمت برای مقاتله دارد، یعنی عربها اگر حرمت یکی از ماه های حرام را تأخیر می انداخته اند فقط منظورشان این بوده که دستشان در قتال با یک دیگر باز باشد، نه این که حج و زیارت خانه را که مخصوص به بعضی از آن ماه ها است به ماه دیگری بیندازند.

و همه این ها این معنا را که دیگران هم گفته اند تأیید می کند که عرب معتقد به حرمت این چهار ماه بوده و با این که مشرک بودند از ملت و شریعت ابراهیم این سنت را به ارث برده بودند، لیکن چون کار دائمی آنان قتل و غارت بوده و بسیاری از اوقات نمی توانستند سه ماه پشت سر هم دست از جنگ بکشند، لذا بر آن شدند که در مواقع ضرورت، حرمت یکی از آن ماه ها را به ماه دیگری بدهند و آزادانه به قتل و غارت بپردازند و معمولاً حرمت محرم را به صفر می دادند و در محرم به قتل و غارت پرداخته

ص:191

منع نسی ء منع تغییر ماه های حرام

در صفر آن را ترک می کردند و گاهی این معاوضه را تا چند سال ادامه داده، آن گاه دوباره محرم را حرام می کردند و این کار (یعنی تغییر حرمت محرم به صفر) را جز در ذی الحجه انجام نمی دادند.

در این جا به اصل کلام برگشته می گوئیم: پس این که فرموده: «اِنَّمَا النَّسیآءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ،» معنایش این است که تأخیر حرمتی که خداوند برای چهار ماه حرام تشریع کرده و دادن حرمت یکی از آن ها به ماه غیرحرام، خود زیادی در کفر است، چون تصرف در احکام مشروعه خدا و کفر به آیات اوست و این عمل از مردمی که بت هم می پرستیدند زیادی در کفر ایشان است.(1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 356.

«يَسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فيهِ قُلْ قِتالٌ فيهِ کَبيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبيلِ اللّهِ وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِالْحَرامِ وَ اِخْراجُ اَهْلِهِ مِنْهُ اَکْبَرُ عِنْدَ اللّهِ وَ الْفِتْنَهُ اَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَکُمْ حَتّی يَرُدُّوکُمْ عَنْ دينِکُمْ اِنِ اسْتَطاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَاوُلئِکَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْيا وَ الْاخِرَهِ وَ اوُلئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ،»

«از تو از ماه حرام و قتال در آن می پرسند بگو قتال در ماه حرام گناهی بزرگ است ولی جلوگیری مشرکین از راه خدا و کفر به آن و جلوگیریشان از رفتن شما

گناه بزرگ جنگ درماه های حرام و گناهان بزرگ ترازآن (235)

به مسجدالحرام و بیرون کردنشان مؤمنین را از آن جا نزد خدا گناه بزرگ تری است چون فتنه است و فتنه جرمش از قتل بزرگ تر است و این مشرکین لایزال با شما قتال می کنند به این امید که اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و هر کس از شما از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد این گونه افراد اعمال نیکشان بی اجر شده در دنیا و آخرت از آن بهره مند نمی شوند و آنان اهل جهنم و در آن

ص:193

جاویدانند،» (217 / بقره)

«اِنَ الَّذینَ امَنُوا وَالَّذینَ هاجَرُوا وَجاهَدُوا فی سَبیلِ اللّهِ اوُلئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّهِ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ،»

«کسانی که ایمان آوردند و کسانی که مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند آنان امیدوار رحمت خدا باشند که خدا غفور و رحیم است.» (218 / بقره)

این آیات شریفه از قتال در ماه های حرام منع و مذمت می کند و می فرماید: این کار جلوگیری از راه خدا و کفر است و این را هم می فرماید که با این حال بیرون کردن اهل مسجدالحرام از آن جا جرم بزرگ تری است نزد خدا و به طورکلی فتنه از آدم کشی بدتر است.

می خواهد اعلام بدارد این سؤال که آیا جنگ در ماه های حرام جایز است یا نه؟ به دنبال حادثه ای بوده که چنین سؤالی را ایجاب می کرده و قبلاً قتلی البته اشتباها واقع شده بوده، چون در آخر آیات هم می فرماید: «اِنَّ الَّذینَ امَنُوا وَالَّذینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبیلِ اللّهِ اوُلئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّهِ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ...،» و با جمله خدا غفور و

ص:194

رحیم است، می فهماند بعضی از مهاجرین قتلی مرتکب شده و به ناچار مهاجرت کرده

گناه بزرگ جنگ درماه های حرام و گناهان بزرگ ترازآن

بودند و کفار همین جرم را مایه جنجال قرار داده بودند و این قرائن داستان عبداللّه بن جحش و اصحابش را که در روایات آمده تأیید می کند. قتال در مسجدالحرام صدّ از سبیل اللّه و صدّ از مسجدالحرام است. این آیه دلالت می کند بر حرمت قتال در شهر حرام، «وَ اِخْراجُ اَهْلِهِ مِنْهُ اَکْبَرُ عِنْدَ اللّهِ وَ الْفِتْنَهُ اَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...،» (217 / بقره) یعنی این عملی که مشرکین مرتکب شدند و رسول خدا و مؤمنین به وی را که همان مهاجرین باشند از مکه که زادگاه ایشان بود بیرون کردند، از قتال در مسجدالحرام بزرگ تر است و آزار و شکنجه هائی که مشرکین درباره مسلمانان روا داشته و نیز دعوت به کفرشان از یک قتلی که از سوی مسلمانان رخ داده بزرگ تر است، پس مشرکین حق ندارند مؤمنین را ملامت کنند، با این که آن چه خود کرده اند بزرگ تر است از خلافی که مؤمنین را به خاطر آن ملامت می کنند، علاوه بر این که آن چه خود کرده اند بزرگ تر است از خلافی که مؤمنین کردند و در شهر حرام یک مشرک را کشتند، به خاطر خدا و

به امید رحمت خدا کردند و خدا هم آمرزگار رحیم است.

«وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ... وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ...،» (217 / بقره) این جمله تهدیدی است علیه مرتدین، یعنی کسانی که از دین اسلام برگردند، به این که اگر چنین کنند عملشان حبط می شود و تا ابد در آتش خواهند بود. (1)

حرمت ماه های حرام و حرمت حرم مکه و مسجدالحرام

حرمت ماه های حرام و حرمت مکه و مسجدالحرام

«اَلشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَااَعْتَدی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقینَ،»

«اگر آنان حرمت ماه حرام را شکستند شما هم بشکنید چون خدا قصاص را در

1- المیزان، ج :2 ، ص: 245.

همه حرمت ها جایز دانسته پس هر کس بر شما ستم کرد شما هم به همان اندازه که بر شما ستم روا داشتند بر آنان ستم کنید و نسبت به ستم بیش از آن از خدا بترسید و بدانید که خدا با مردم با تقوا است،» (194 / بقره)

حرمات جمع حرمت است و حرمت عبارت است از چیزی که هتک آن حرام و تعظیمش واجب باشد و منظور از حرمات در این جا حرمت ماه های حرام و حرمت حرم مکه است و حرمت مسجدالحرام و معنای آیه این است که چون که کفار حرمت ماه حرام

را رعایت نکردند و در آن جنگ راه انداختند و هتک حرمت آن نموده در سال حدیبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب او را از عمل حج باز داشته به سویشان تیراندازی و سنگ پرانی کردند پس برای مؤمنین هم جایز شد با ایشان مقاتله کنند، پس عمل مسلمین هتک حرمت نبود بلکه جهاد در راه خدا و امتثال امر او در اعلای کلمه او بود.

حتی اگر کفار در خود مکه و مسجدالحرام دست به جنگ می زدند، باز هم برای مسلمانان جایز بود با آن ها معامله به مثل کنند، پس این که فرمود: «اَلشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ» بیان خاصی است که تنها شامل یک مصداق از حرمت ها می شود و آن

ص:197

حرمت شهر حرام است ولی دنبالش بیان عامی آمده که شامل همه حرمت ها می گردد و آن عبارت است از جمله «فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ،» در نتیجه معنای آیه چنین می شود که خدای سبحان قصاص در خصوص شهر حرام را هم تشریع کرده، برای این که قصاص در تمامی حرمات را تشریع کرده، که شهر حرام هم یکی از آن هاست و اگر قصاص را تشریع کرده بدان جهت است که تجاوز در مقابل تجاوز را با رعایت برابری تشریع نموده است.

حرمت ماه های حرام و حرمت مکه و مسجدالحرام

آن گاه مسلمانان را سفارش می کند به این که ملازم طریق احتیاط باشند و در اعتدا و تجاوز به عنوان قصاص پا از حد فراتر نگذارند، چون مسأله قصاص با استعمال شدت و خشم و سطوت و سایر قوائی که آدمی را به سوی طغیان و انحراف از جاده عدالت می خواند سروکار دارد و خدای تعالی معتدین یعنی همین منحرفین از جاده اعتدال را دوست نمی دارد و چنین افراد بیش از آن احتیاجی که به قصاص و انتقام دارند به محبت خدا و ولایت و نصرت او محتاجند و بدین جهت در آخر فرمود:

ص:198

«وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقينَ!»

در این جا این سؤال پیش می آید: که چگونه خدای تعالی با این که معتدین و متجاوزین را دوست نمی دارد، در این آیه به مسلمانان دستور داده به متجاوزین تجاوز کنند؟ جوابش این است که اعتدا و تجاوز وقتی مذموم است، که در مقابل اعتدای دیگران واقع نشده باشد و خلاصه تجاوز ابتدائی باشد و اما اگر در مقابل تجاوز دیگران باشد، در عین این که تجاوز است دیگر مذموم نیست، چون عنوان تعالی از ذلت و خواری را به خود می گیرد و این که جامعه ای بخواهد از زیر بار ستم و استعباد و خواری درآید خود فضیلت بزرگی است، همان طورکه تکبر بااین که از رذائل است، در مقابل متکبر از فضائل می شود و سخن زشت گفتن بااین که زشت است، برای کسی که ظلم شده پسندیده است.(1)

1- المیزان، ج :2 ، ص: 87.

حرمت ماه های حرام و حرمت مکه و مسجدالحرام

فصل هفتم :انفاق: قانون مشارکت عمومی در تأمین هزینه جنگ

تجهیز و تدارک مالی جنگ

«وَ اَنْفِقُوا فی سَبیلِ اللّهِ وَ لاتُلْقُوا بِاَیْدیکُمْ اِلَی التَّهْلُکَهِ وَ اَحْسِنُوا اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ!»

«و در راه خدا انفاق کنید و خویشتن را به دست خود به هلاکت نیفکنید و احسان کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد!» (195 / بقره)

در این آیه دستور می دهد برای اقامه جنگ در راه خدا مال خود را انفاق کنند و پاسخ از این که چرا انفاق را مقید کرد به قید در راه خدا همان پاسخی است که اول آیات در

ص:201

تقیید قتال به قید در راه خدا گفتیم.

و معنا چنین می شود: دست خود به تهلکه نیفکنید و این تعبیر کنایه است از این که مسلمان نباید نیرو واستطاعت خود را هدر دهند، چون کلمه دست به معنای مظهر قدرت و قوت است و تهلکه به معنای هلاکت است و هلاکت به معنای آن مسیری است که انسان نمی تواند بفهمد کجا است و آن مسیری که نداند به کجا منتهی می شود.

آیه شریفه مطلق است و در نتیجه نهی در آن نهی از تمامی رفتارهای افراطی و تفریطی است، که یکی از مصادیق آن بخل ورزیدن و امساک از انفاق مال در هنگام جنگ است، که این بخل ورزیدن باعث بطلان نیرو و از بین رفتن قدرت است که باعث غلبه دشمن بر آنان می شود، هم چنان که اسراف در انفاق و از بین بردن همه اموال باعث فقر و مسکنت و در نتیجه انحطاط حیات و بطلان مروت می شود.

سپس خدای سبحان آیه را با مسأله احسان ختم نموده می فرماید: «وَ اَحْسِنُوا اِنَّ

ص:202

اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ،» و منظور از احسان خودداری و امتناع ورزیدن از قتال و یا رأفت و مهربانی کردن با دشمنان دین و امثال این معانی نیست، بلکه منظور از احسان این است که هر عملی که انجام می دهند خوب انجام دهند، اگر قتال می کنند به بهترین وجه قتال کنند و اگر دست از جنگ برمی دارند، باز به بهترین وجه دست بردارند و اگر به شدت یورش می برند و یا سخت گیری می کنند، باز به بهترین وجهش باشد و اگر عفو می کنند به بهترین وجهش باشد.

تجهیز و تدارک مالی جنگ

پس کسی توهم نکند که احسان به ظالم آن است که دست از او بردارند تا هر چه می خواهد بکند، بلکه دفع کردن ظالم خود احسانی است بر انسانیت، زیرا حق مشروع انسانیت را از او گرفته اند و از دین دفاع کرده اند که خود مصلح امور انسانیت است، هم چنان که خودداری از تجاوز به دیگران در هنگام استیفای حق مشروع و نیز خودداری از احقاق حق به طریقه غیر صحیح خود احسانی دیگر است واصولاً غرض

نهائی از همه مبارزات و جنگ ها و سایر واجبات دین، محبت خداست، که بر هر متدین به دین، واجب است آن محبت را از ناحیه پروردگارش به وسیله پیروی و متابعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله جلب کند هم چنان که فرمود: «قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ!»(31/آل عمران).

آیات مورد بحث که راجع به قتال است با نهی از اعتدا و تجاوز شروع شده

و با امر به احسان و این که خدا محسنین را دوست می دارد ختم گردیده و در این نکته حلاوتی است که بر هیچ کس پوشیده نیست. (1)

1- المیزان، ج :2 ، ص: 87.

وظیفه عمومی تجهیز نفرات و تأمین وسایل در جهاد فی سبیل اللّه

«وَ قاتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ،»

«در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خدا شنوا و دانا است،» (244 / بقره)

«مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضا حَسَنا فَیُضاعِفَهُ لَهُ اَضْعافا کَثیرَةً وَ اللّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ،»

وظیفه عمومی تجهیز نفرات و تأمین وسایل در جهاد

«کیست که خداراوامی نیکودهدوخداواام اورابه دوبرابرهای بسیارافزون کند،خدا است که تنگی می آوردو فراوانی نعمت می دهدوبه سوی اوبازگشت می یابید،»(245/بقره)

«اَلَمْ تَرَ اِلَی الْمَلاَءِ مِنْ بَنی اِسْرائیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی اِذْقالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِکا نُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ قالَ هَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ اَلاّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا اَلاّ نُقاتِلَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ قَدْ اُخْرِجْنامِنْ دِیارِنا وَ اَبْنائِنا فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا اِلاّ قَلیلاً مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ بِالظّالِمینَ...،»

«مگر داستان آن بزرگان بنی اسرائیل را نشنیدی که پس از موسی به پیامبر خود گفتند: پادشاهی برای ما نصب کن تا در راه خدا کارزار کنیم و او گفت: از خود می بینی که اگر کارزار بر شما واجب شود شانه خالی کنید؟ گفتند: ما که از دیار و

فرزندان خویش دورشده ایم برای چه کارزار نمی کنیم؟ ولی همین که کارزار بر آنان مقررشد به جزاندکی روی برتافتند و خدا به کارستم گران دانا است... .»(246/بقره)

«وَ قاتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ!»

خدای سبحان در این آیات فریضه جهاد را بیان نموده و مردم را دعوت می کند به این که در تجهیز یک دیگر و فراهم نمودن نفرات و تجهیزات، انفاق کنند.

این آیه جهاد را واجب می کند و می بینیم که این فریضه را در این آیه و سایر موارد از کلامش مقید به قید «سَبیلِ اللّهِ» کرده و این برای آن است که به گمان کسی در نیاید و کسی خیال نکند که این وظیفه دینی مهم، صرفا برای این تشریع شده که امتی بر سایر مردم تسلط پیدا کرده و اراضی آنان را ضمیمه اراضی خود کند، همان طور که نویسندگان تمدن اسلام (چه جامعه شناسان و چه غیرایشان) همین طور خیال کرده اند و

وظیفه عمومی تجهیز نفرات و تأمین وسایل در جهاد

حال آن که چنین نیست وقید «فیسَبیلِ اللّهِ» می فهماندکه منظورازتشریع جهاد در اسلام، برای این است که دین الهی که مایه صلاح دنیا و آخرت مردم است، درعالم سلطه یابد. (1)

ص:206

1- المیزان، ج : 2 ، ص : 430 .

«مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضا حَسَنا فَیُضاعِفَهُ لَهُ اَضْعافا کَثیرَهً.»

خدای تعالی هزینه ای را که مؤمنین در راه اوخرج می کنند، قرض گرفتن خودش نامیده و این به خاطر همان است که گفتیم می خواهد مؤمنین را بر این کار تشویق کند و هم برای این است که انفاق های نام برده برای خاطر او بوده و نیز برای این است که خدای سبحان به زودی عوض آن را چند برابر به صاحبانش برمی گرداند.

خدای تعالی سیاق خطاب را که قبلاً امر بود و می فرمود: جهاد کنید، به سیاق خطاب،

تجهیز یک دیگر و فراهم نمودن نفرات و تجهیزات

استفهامی برگردانید و فرمود: کیست از شما که چنین و چنان کند؟ این تغییر به خاطر نشان دادن ذهن مخاطب است، چون سیاق امر خالی از کسب تکلیف نیست، ولی سیاق استفهام دعوت و تشویق است، در نتیجه ذهن شنونده تا حدی از تحمل سنگینی امر استراحت می کند و نشاط می یابد.

«وَاللّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ!»(245/بقره)

ص:207

این که از صفات خدای تعالی سه صفت: قبض و بسط و مرجعیت او را آورده، برای این که اشعار کند آن چه در راه خدا به او می دهند باطل نمی شود و بعید نیست که چند برابرشود، برای این که گیرنده آن خدا است و خدا هرچه را بخواهدناقص می کند و هر چه را بخواهد زیاد می کند و شما به سوی او بر می گردید و آن زیاد شده را پس می گیرید.

آری، خدای سبحان در این آیات فریضه جهاد را بیان نموده و مردم را دعوت

می کند به این که در تجهیز یک دیگر و فراهم نمودن نفرات و تجهیزات، انفاق کنند.

و اگر این انفاق را قرض دادن به خدا خوانده، چون انفاق در راه خدا است، علاوه بر این که این تعبیر هم تعبیری است سلیس و هم مشعر به قرب خدا، می فهماند انفاق کنندگان نزدیک به خدا هستند به طوری که با او داد و ستد دارند.

آن گاه داستان طالوت و جالوت وداوود را خاطر نشان می کند، تا مؤمنین که مأمور به قتال با دشمنان دین هستند عبرت بگیرند و بدانند که حکومت و غلبه همواره از آن ایمان و تقوا است، هر چند که دارندگان آن کم باشند و خواری و نابودی از آن نفاق و

ص:208

فسق است، هر چند که صاحبانش بسیار باشند، برای این که بنی اسرائیل که این داستان مربوط به ایشان است مادام که در کنج خمود و کسالت و سستی خزیده بودند مردمی ذلیل و توسری خور بودند، همین که قیام کرده و در راه خدا کارزار نمودند، کلمه حق را

تجهیز یک دیگر و فراهم نمودن نفرات و تجهیزات

پشتیبان خود قرار دادند، هر چند که افراد صادق ایشان در این دعوی اندک بودند و اکثرشان وقتی جنگ حتمی شد فرار کردند و دوم این که سر اعتراض بر طالوت را باز نمودند و سوم این که، از آن نهری که مأمور بودند ننوشند، نوشیدند و چهارم این که به طالوت گفتند ما حریف جالوت و لشگر او نمی شویم ولی مع ذلک خدا یاریشان کرد و بر دشمن پیروزیشان داد و دشمن را به اذن خدا فراری دادند و داوود جالوت را به قتل رساند و ملک و سلطنت در بنی اسرائیل مستقر گردید و حیات از دست رفته آنان دوباره به ایشان بازگشت و بار دیگر سیادت و قوت خود را باز یافتند و همه این موفقیت ها جز به خاطر آن کلامی که ایمان و تقوا به زبانشان انداخت نبود و آن کلام این بود که وقتی با جالوت و لشگرش برخوردند گفتند:

ص:209

«رَبَّنا اَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْرا وَ ثَبِّتْ اَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرينَ!»

(250 / بقره)

این ماجرا عبرتی است که اگر همه مؤمنینی که در هر عصر می آیند، آن را نصب العین خود قرار داده و راه گذشتگان صالح را پیش بگیرند، بر دشمنان خود غلبه خواهند کرد، البته مادام که مؤمن باشند.(1)

شرکت افراد جامعه در تدارک مالی و انسانی جهاد

1 المیزان، ج :2 ، ص: 430.شرکت افراد جامعه در تدارک مالی وانسانی جهاد

«وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِه عَدُوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَ ءاخَرينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَىْ ءٍ فى سَبيلِ اللّهِ يُوَفَّ اِلَيْكُمْ وَ اَنْتُمْ لاتُظْلَمُونَ،»

1- المیزان، ج :2 ، ص: 430.

«و آماده کنید برای کارزار با ایشان هر چه را می توانید از نیرو و از اسبان بسته شده که بترسانید با آن دشمن خدا و دشمن خود را و دیگران را از غیر ایشان که شما آنان را نمی شناسید و خدا می شناسد و آن چه که در راه خدا خرج کنید به شما پرداخت می شود و به شما ظلم نخواهد شد.» (60 / انفال)

این که فرمود: «وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَاااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ،» امر عامی است به عموم مؤمنین که در قبال کفار به قدر توانائیشان از تدارکات جنگی که به آن احتیاج

پیدا خواهند کرد تهیه کنند، به مقدار آن چه که کفار بالفعل دارند و آن چه که توانائی تهیه آن را دارند.

«وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فی سَبیلِ اللّهِ یُوَفَّ اِلَیْکُمْ وَ اَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ،»

«و آن چه که در راه خدا خرج کنید به شما پرداخت می شود و به شما ظلم نخواهد شد.» (60 / انفال)

ص:211

چون غرض حقیقی از تهیه نیرو این است که به قدر توانائیشان بتوانند دشمن را دفع کنند و مجتمع خود را از دشمنی که جان و مال و ناموسشان را تهدید می کند حفظ نمایندو به عبارت دیگری که با غرض دینی نیزمناسب تراست این است که به قدرتوانائیشان نائره فساد را که باعث بطلان کلمه حق و هدم اساس دین فطری می شود و نمی گذارد خدا در زمین پرستش شود و عدالت در میان بندگان خدا جریان یابد خاموش سازند.

شرکت افراد جامعه در تدارک مالی وانسانی جهاد

و این خود امری است که فرد فرد جامعه دینی از آن بهره مند می شوند، پس آن چه را که افراد و یا جماعت ها در این راه یعنی جهاد برای احیای امر پروردگار انفاق می کنند عینا عاید خودشان می شود و اگر کسی جان خود را در این راه داده باشد در راه خدا شهید شده و در نتیجه به زندگی باقی و جاودانه آخرت رسیده است، زندگی حقیقی که جا دارد تمامی فعالیت های هر کس در راه به دست آوردن آن باشد. این است اثر شهادت و کشته شدن در راه خدا از نظر تعلیمات دین، نه افتخار و نام نیک و امثال آن که احیانا

ص:212

بعضی ها دل خود را به آن خوش کرده و بخواهند در پاره ای از مقاصد دنیوی خود را به کشتن دهند، آن وقت وقتی پای دادن جان به میان می آید فکر می کند این چه کاری است که من برای این که دیگران به لذایذ مادی بهتری برسند خود را به کشتن دهم؟ غافل از این که تعلیم دینی نتیجه از خودگذشتگی و شهادت را صرف نام نیک و یا افتخار نمی داند، بلکه زندگی دیگری دائم و جاویدان می داند.

و کوتاه سخن، تجهیز قوا برای غرض دفاع از حقوق مجتمع اسلامی و منافع حیاتی آن است و تظاهر به آن تجهیزات دشمن را اندیشناک می کند که خود تا اندازه ای و به نوعی یک نحوه دفاع است، پس این که فرمود: «تُرْهِبُونَ بِه عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ،» یکی از فواید تجهیز قوا را که عاید جامعه می شود ذکر می کند واین که فرمود:

«وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فی سَبیلِ اللّهِ یُوَفَّ اِلَیْکُمْ وَ اَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ،» این معنا را می رساند که آن چه را در راه خدا انفاق کرده اند فوت نمی شود بلکه

ص:213

دوباره عایدشان می شود بدون این که حق کسی از ایشان از بین برود.

شرکت افراد جامعه در تدارک مالی وانسانی جهاد

و این یعنی جمله «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فی سَبیلِ اللّهِ...،» از امثال آیه «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فی سَبیلِ اللّهِ یُوَفَّ اِلَیْکُمْ،» عمومی تر است، چون خیر بیشتر به مال گفته می شود و جان را شامل نمی گردد به خلاف آیه مورد بحث که فرمود: هرچیزی که انفاق کنید! (1)

تشریع ولایت اخوت بین مؤمنین نسل اولیه

«اِنَّ الَّذینَ ءَامَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فیسَبیلِ اللّهِ

وَالَّذینَ ءَاوَوْا وَ نَصَرُوآا اوُلآئِکَ بَعْضُهُمْ اَوْلِیآءُ بَعْضٍ وَ الَّذینَ ءَامَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلیَتِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ حَتّی یُهاجِرُوا وَ اِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ

1- المیزان، ج :9 ، ص: 151.

فِی الدّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ اِلاّ عَلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ میثقٌ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ...،»

«کسانی که ایمان آورده و در راه خدا مهاجرت نموده و با اموال و جان های خود جهاد کردند و کسانی که (مهاجرین) را جای دادند و یاری کردند آنان بعضیشان اولیای بعضی دیگر (اولیای یک دیگرند،) و کسانی که ایمان آوردند، ولی مهاجرت نکردند میان شما و ایشان ولایت ارث نیست تا آن که مهاجرت کنند ولی این مقدار ولایت هست که اگر از شما در راه دین نصرت بخواهند شما باید یاریشان کنید مگر این که بخواهند با قومی بجنگند که میان شما و آن قوم پیمانی

تشریع ولایت اخوت بین مؤمنین نسل اولیه

باشد و خداوند به آن چه می کنید بیناست و کسانی که کفر ورزیدند بعضی شان اولیاء بعضی دیگرند اولیای همند و اگر آن چه قبلاً دستور دادیم انجام ندهید فتنه ای در زمین و فساد بزرگی را به بار می آورد و کسانی که ایمان آورده و مهاجرت کرده و در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که (از اهل مدینه به مهاجرین) منزل داده ویاری کردند آن ها به حقیقت اهل ایمانند و هم آمرزش خدا و

ص:215

روزی نیکوی بهشتی مخصوص آن ها است.» (72 / انفال)

این آیات موالات میان مؤمنین را واجب نموده، مگر این که بعضی مهاجرت بکنند و بعضی تخلف کنند و رشته موالات میان آنان و کفار به کلی قطع گردد.

مقصود از مهاجرین در این آیه دسته اول از مهاجرین اند که قبل از نزول این سوره

مهاجرت کرده بودند و کسانی که بعدا ایمان می آورند و مهاجرت می کنند.

و منظور از کسانی که به مسلمانان منزل دادند و رسول اللّه صلی الله علیه و آله را یاری کردند طائفه انصار است.

مسلمانان در ایام نزول این آیات منحصر به همین دو طائفه یعنی مهاجر و انصار بودند، مگر عده خیلی کمی که در مکه ایمان آورده و هنوز مهاجرت نکرده بودند.

خداوند میان این دو طائفه ولایت برقرار کرده و فرموده: «اوُلآئِکَ بَعْضُهُمْ اَوْلِیآءُ بَعْضٍ،» و این ولایت معنائی است اعم از ولایت میراث و ولایت نصرت و ولایت أمن. به این معنا که حتی اگر یک فرد مسلمان کافری را امان داده باشد امانش در میان تمامی

مسلمانان نافذ است، بنابراین همه مسلمانان نسبت به یک دیگر ولایت دارند یک مهاجر ولیّ تمامی مهاجرین وانصار است و یک انصاری ولّی همه انصار و مهاجرین است و

تشریع ولایت اخوت بین مؤمنین نسل اولیه

دلیل همه این ها این است که ولایت در آیه به طور مطلق ذکر شده است.

بعضیها گفته اند مدرک ارث به مواخات همین آیه است ولیکن در آیه هیچ قرینه ای که دلالت کند بر انصراف اطلاق ولایت به ولایت ارث وجود ندارد و هیچ شاهدی نیست بر این که بگوئیم این آیه راجع است به ولایت ارثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله عقد برادری میان مهاجرین و انصار اجرا می کرد و تا مدتی از یک دیگر ارث می بردند تا آن که بعدها نسخ شد.

«وَ الَّذینَ ءَامَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا...،» این آیه ولایت را در میان مؤمنین مهاجرین و انصار و میان مؤمنینی که مهاجرت نکردند نفی می کند و می فرماید: میان دسته اول و دسته دوم هیچ قسم ولایتی نیست جز ولایت نصرت، اگر دسته دوم از شما یاری طلبیدند یاریشان بکنید، ولی به شرطی که با قومی سر جنگ داشته باشند که بین شما و

ص:217

آن قوم عهد و پیمانی نباشد.

«وَالَّذینَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ اَوْلِیآءُ بَعْضٍ،»(73 / انفال) یعنی كفار ولایتشان در میان خودشان است و به اهل ایمان تجاوز نمی كند، پس مؤمنین نمی توانند آنان را دوست بدارند.

«اِلاّ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِی الْاَرْضِ وَ فَسادٌ كَبیرٌ،» (73 / انفال) این جمله اشاره است به مصلحت تشریع ولایت به آن نحوی كه تشریع فرمود، چون به طور كلی ولایت و دوست داشتن یک دیگر از اموری است كه هیچ جامعه ای از جوامع بشری و مخصوصا جوامع اسلامی كه بر اساس پیروی حق و گسترش عدالت الهی تأسیس می شود از آن خالی نیست و معلوم است كه دوستی كفار كه دشمن چنین جامعه ای هستند موجب می شود افراد اجتماع با آنان خلط و آمیزش پیدا كنند.

تشریع ولایت اخوت بین مؤمنین نسل اولیه

و اخلاق و عقاید كفار در بین ایشان رخنه یابد و در نتیجه سیره و روش اسلامی كه مبنایش حق است به وسیله سیره و روش كفر كه اساسش باطل و پیروی هوی است و

در حقیقت پرستش شیطان است از میان آنان رخت بربندد، هم چنان که در روزگار خود ملاحظه کردیم که چنین شد و صدق ادعای این آیه را به چشم خود دیدیم.

«وَالَّذینَ ءَامَنُوا وَ هاجَرُوا...،» این جمله حقیقت ایمان را برای کسی اثبات می کند که حقیقتا متصف به آثار آن باشد و چنین کسی را وعده آمرزش و رزق کریم می دهد. «وَ الَّذینَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هاجَرُوا وَ جهَدُوا مَعَکُمْ فَأُولآئِکَ مِنْکُمْ،» (75 / انفال) این جمله خطاب است به مهاجرین طبقه اول و به انصار و در این خطاب مهاجرین بعدی و آن هائی را که بعد از این ایمان می آورند و با طبقه اول به جهاد می پردازند به آنان ملحق کرده و در مسأله ولایت، ایشان را نیز شرکت داده است. (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 187.

فصل هشتم: غنایم جنگی

حکم انفال و غنایم جنگی

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ اَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ وَ اَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ،»

«از تو از انفال پرسش می کنند، بگو انفال مال خدا و رسول است، پس از خدا بترسید و میان خود صلح برقرار سازید و خدا و رسول او را

اطاعت کنید اگر با ایمان هستید.» (1 / انفال)

آیاتی از سوره انفال که متعرض مسأله غنیمت است پنج آیه است که در

ص:221

سه جای سوره قرار گرفته وبر حسب ترتیب عبارت است از :

1 «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الاْنْفالِ قُلِ الاْنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ...،» (1 / انفال)

2 «وَاعْلَمُوآا اَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَاَنَ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتمی وَ الْمَسکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ اِنْ کُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللّهِ وَ ماآ اَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنایَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ...،» (41 / انفال)

3 «ما کانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکُونَ لَهُ آ اَسْری حَتّی یُثْخِنَ فِی الاْرْضِ تُریدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَ اللّهُ یُریدُ الاْخِرَهَ وَاللّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ،لَولا کِتبٌ مِنَ اللّهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فیمآ اَخَذْتُمْ

حکم انفال و غنایم جنگی

عَذابٌ عَظیمٌ، فَکُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَللاً طَیِّبا وَاتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ،»

(67 و68 و69 / انفال)

پس از مجموع این سه آیه این معنا استفاده می شود که اصل ملکیت در غنیمت از آن خدا و رسول است و خدا و رسول چهار پنجم آن را در اختیار جهاد کنندگان گذارده اند

ص:222

تا با آن ارتزاق نموده و آن را تملک نمایند و یک پنجم آن را به خدا و رسول و خویشاوندان رسول و غیر ایشان اختصاص داده تا در آن تصرف نمایند.

(تفصیل مطالب درباره انفال در جلد «مبانی قوانین مالی و اقتصادی اسلام» آمده است.) (1)

حکم اسیران جنگی

«ما کانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکُونَ لَهُ آ اَسْری حَتّی یُثْخِنَ فِی الاْرْضِ تُریدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَ اللّهُ یُریدُ الاْخِرَهَ وَاللّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ،لَولا کِتبٌ مِنَ اللّهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فیمآ اَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظیمٌ، فَکُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَللاً طَیِّبا وَاتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ،» (67 و68 و69 / انفال)

ص:223

1- المیزان، ج :9 ، ص: 4.

از آیات فوق استفاده می شود که پرسش کنندگان از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امر اسیران پرسش نموده اند و درخواست کرده اند تا اجازه دهد اسیران کشته نشوند، بلکه

حکم اسیران جنگی

با دادن فدیه آزاد گردند و در جواب ایشان را مورد عتاب قرار داده است و از این که فرمود: «فَکُلُوا...،» و تجویز کرد خوردن از غنیمت را، به دست می آید که اصحاب به طور ابهام چنین فهمیده بودند که مالک غنیمت و انفال می شوند، جز این که نمی دانستند آیا تمامی اشخاصی که حاضر در میدان جنگ بوده اند مالک می شوند؟ و یا تنها کسانی که قتال کرده اند؟ و آن ها که تقاعد ورزیده اند از آن بی نصیبند و آیا مباشرین که از آن سهم می برند به طور مساوی بینشان تقسیم می شود و یا به اختلاف؟ مثلاً سهم سواره ها بیشتر از پیاده ها و یا امثال آن است؟

چون جمله «فَکُلُوا» مبهم بود باعث شد که مسلمین در میان خود مشاجره کنند و سرانجام به رسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعه نموده و توضیح بپرسند، لذا آیه نازل شد:

«قُلِ الْاَنْفالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ...،» و ایشان را در استفاده ای

که از جمله «فَکُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ» کرده و پنداشته بودند که مالک انفال هم هستند تخطئه نموده و ملک انفال را مختص به خدا و رسول کرده و ایشان را از تخاصم و کشمکش نهی نموده و وقتی بدین وسیله مشاجره شان خاتمه یافت آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به ایشان ارجاع داده و در میانشان به طور مساوی تقسیم کرد و به همان اندازه سهمی برای آن عده از اصحاب که حاضر در میدان جنگ نبودند کنار گذاشت و میان کسانی که قتال کرده و آن هائی که قتال نکردند و هم چنین میان سوارگان و پیادگان تفاوتی نگذاشته است.

آن گاه آیه دوم: «وَاعْلَمُوآا اَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَاَنَ لِلّٰهِ خُمُسَهُ...،» به فاصله کمی نازل گردیده و رسول خدا صلی الله علیه و آله (به خاطر امتثال آن) از آن چه که به افراد داده بود پنج یک را دوباره پس گرفت، این است آن معنا و ترتیبی که از ضمیمه کردن آیات مربوط به انفال به یک دیگر استفاده می شود.

ص:225

حکم اسیران جنگی

آیه شریفه ناسخ آیه «فَکُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ» نیست، بلکه مبین معنای آن و تفسیر آن است و جمله «فَکُلُوا» کنایه از مالکیت قانونی ایشان به غنیمت نیست، بلکه مراد از آن اذن در تصرف ایشان در غنیمت و تمتعشان از آن است، مگر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در میان ایشان تقسیم کند، که در این صورت البته مالک می شوند.

و آیه «وَاعْلَمُوآا اَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَاَنَ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی...،» ناسخ برای آیه «قُلِ الاْنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ» نیست، بلکه تأثیری که نسبت به جهادکنندگان دارد این است که ایشان را از خوردن و تصرف در تمامی غنیمت منع می کند، چون بعد از نزول «الاْنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ» و با این که قبلاً دانسته بودند که انفال ملک خدا و رسول است و از آیه «اَنَّما غَنِمْتُمْ» غیر این را نمی فهمیدند و آیه «قُلِ الاْنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ» هم غیر این را نمی رساند که اصل ملک انفال از خدا و رسول است، بدون این که کوچک ترین تعرضی نسبت به کیفیت تصرف در آن و جواز خوردن و تمتع از آن را داشته باشد، خوب، وقتی متعرض این جهات نبود، پس با آیه «اَنَّما غَنِمْتُمْ» هیچ

منافاتی ندارد تا کسی بگوید آیه «أَنَّما غَنِمْتُمْ...» ناسخ آن است.

در کافی به سند خود از عبد صالح علیه السلام روایت کرده که فرمود: انفال عبارت است از هر زمین خرابی که اهلش منقرض شده باشند و هر سرزمین که بدون جنگ و بدون به کار بردن اسب و شتر تسلیم شده است و با پرداختن جزیه صلح کرده باشند، سپس فرمود: و برای او است (یعنی برای والی و زمام دار) رؤوس جبال و دره های سیل گیر و نیزارها و هر زمین افتاده ای که مربی نداشته باشد و هم چنین برای او است خالصه جات سلاطین، البته آن خالصه جاتی که به زور و غصب به دست نیاورده باشند، چون اگر به غصب تحصیل کرده باشند، هر مال غصبی مردود است و باید به صاحبش برگردد و او است وارث هر کسی که بی وارث مرده باشد و متکفل هزینه زندگی کسانی است که نمی توانند هزینه خود را به دست بیاورند. (1)

حکم اسیران جنگی

1- المیزان، ج :9 ، ص: 4.

«ما کانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکُونَ لَهُ آ اَسْری حَتّی یُثْخِنَ فِی الْاَرْضِ تُریدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَ اللّهُ یُریدُ الْاخِرَهَ وَاللّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ،»

«هیچ پیغمبر را نمی سزد و روانیست که برایش اسیرانی باشد تا آن زمانی که دینش در زمین مستقر گردد، شما سود مادی دنیا را در نظر دارید ولی خدا آخرت رامی خواهد و خداوند مقتدری است شایسته کار،» (67 / انفال)

«لَولا کِتبٌ مِنَ اللّهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فیمآ اَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظیمٌ،»

«اگر آن قضائی که خداوند قبلاً رانده است نبود هر آینه در آن چه گرفتید عذاب بزرگی به شما می رسید،» (68 / انفال)

آزادسازی اسیران جنگی، فدیه و شرایط آن

«فَکُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلالاً طَیِّبا وَاتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ،»

«پس بخورید و تصرف کنید در آن چه غنیمت برده اید حلال و طیب و از خدا بپرهیزید که خدا آمرزنده رحیم است،» (69 / انفال)

«یاآیُّهَاالنَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فیآ اَیْدیکُمْ مِنَ الْاَسْری اِنْ یَعْلَمِ اللّهُ فی قُلُوبِکُمْ خَیْرا

ص:228

يُؤْتِكُمْ خَيْرا مِمّآاُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ،»

«هان ای پیغمبر بگو به آن اسیرانی که در دست تو اسیرند: اگر خداوند در دل های شما خیر را سراغ می داشت بهتر از آن چه مسلمانان از شما گرفتند به شما می داد و شما را می آمرزید و خداوند آمرزنده رحیم است،» (70 / انفال)

«وَ اِنْ يُريدُوا خِيانَتَکَ فَقَدْ خانُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ،»

«و اگر بنا دارند به تو خیانت کنند تازگی ندارد قبلاً هم خدا را خیانت کرده بودند و

او تو را برایشان مسلط کرد و خداوند دانای شایسته کار است.» (71 / انفال)

خداوند در این آیات مسلمانانی را که در جنگ بدر شرکت داشتند بدین جهت مورد عتاب قرار داده که از کفار اسیرانی گرفتند و آن گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند که به قتل آنان فرمان ندهد و در عوض خون بها از آنان بگیرد و آزادشان سازد تا بدین وسیله نیروی مالی آنان علیه کفار تقویت یافته و نواقص خود را اصلاح کنند.

هر چند خداوند به شدت مسلمانان را عتاب کرد ولی پیشنهادشان را

پذیرفت و تصرف در غنیمت را که شامل خون بها نیز می شود برایشان مباح کرد.

سنت جاری در انبیای گذشته این بوده که وقتی با دشمنان می جنگیدند و بر دشمن دست می یافتند، آن ها را می کشتند و با کشتن آنان از دیگران زهر

آزادسازی اسیران جنگی، فدیه و شرایط آن

چشم می گرفتند تا کسی خیال جنگ با خدا و رسولش را در سر نپروراند. و رسم آنان نبود که از دشمن اسیر بگیرند و سپس بر اسیران منت نهاده و یا پول گرفته و آزادشان سازند، مگر بعد از آن که دینشان در میان مردم پایگیر می شد که در این صورت اسیر را نمی کشتند و با منت نهادن و یا گرفتن بهاء آزاد می کردند، هم چنان که در خلال آیاتی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی می شد بعد از آن که کار اسلام بالا گرفت و حکومتش در حجاز و یمن مستقر گردید این آیه نازل شد: «فَاِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّی اِذا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَاِمّا مَنّا بَعْدُ وَ اِمّا فِداءً،» (4 / محمد) و گرفتن اسیر و آزاد کردنش را تجویز کرد.

ص:230

«فَكُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ» «از آن چه غنیمت گرفته اید بخورید،» و در آن تصرف کنید چه آن اموالی که از مشرکین به دستتان آمده و چه آن فدیه ای که از ایشان می گیرید

«حَللاً طَيِّبا» در حالی که حلال و پاکیزه است، چون خدا مباحش کرده است.

«وَاتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ،» می فرماید: از آن چه غنیمت گرفته اید بخورید که ما شما را آمرزیدیم و به شما ترحم کردیم.

«وَ اِنْ يُريدُوا خِيانَتَكَ فَقَدْ خانُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ...،» اگر به خدا ایمان آورند و ایمان به خدا در دل هایشان جایگیر شود خداوند، نعمتی به آنان می دهد که از آن چه مسلمین از ایشان گرفته اند بهتر است و ایشان را می آمرزد و اگر می خواهند به تو خیانت کنند و دوباره به همان عناد و مفسده جوئی سابقشان برگردند تازگی ندارد، برای این که قبلاً هم نسبت به خدا خیانت می ورزیدند و خداوند تو را بر ایشان مسلط کرد و او باز هم قادر است بر این که بار دیگر تو را بر ایشان ظفر دهد و خدا دانای به

ص:231

خیانت ایشان است اگر خیانت کنند و در مسلط کردن تو بر ایشان حکیم است.(1)

آزادسازی اسیران جنگی، فدیه و شرایط آن

خمس غنایم جنگی

«وَاعْلَمُوآا اَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَاَنَ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتمیوَ الْمَسکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ اِنْ کُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مآ اَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ...،»

«و بدانید آن چه را که سود می برید برای خدا است پنج یک آن و برای رسول و خویشاوند او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان، اگر به خدا و آن چه را که در

روز فرقان روزی که دو گروه یک دیگر را ملاقات کردند بر بنده مان نازل کردیم

1- المیزان، ج :9 ، ص: 176.

ایمان آورده اید و خداوند بر هر چیز توانا است.» (41 / انفال)

غنیمت به معنای رسیدن به در آمد از راه تجارت و یا صنعت و یا جنگ است، ولیکن در این آیه به ملاحظه مورد نزولش تنها با غنیمت جنگی منطبق است.

«فَاَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ...،» بدانید که آن چه شما غنیمت می برید هر چه باشد یک پنجم آن از آن خداو رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل است و آن را به اهلش برگردانید اگر به خدا و به آن چه که بر بنده اش محمد صلی الله علیه و آله در جنگ بدر نازل کرده ایمان دارید و در روز بدر این معنا را نازل کرده بود که: انفال و غنیمت های جنگی از آن خدا و رسول او است و احدی را در آن سهمی نیست و اینک همان خدایی که امروز تصرف در چهار سهم آن را بر شما حلال و مباح گردانیده دستورتان می دهد که یک سهم آن را به اهلش برگردانید.

خمس غنایم جنگی

(تفصیل مطالب درباره خمس در جلد «مبانی قوانین مالی و اقتصادی اسلام»

ص:233

آمده است.) (1)

رفتار با اسیران جنگی قبل از اتمام جنگ و بعد از پیروزی

«فَاِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَروُا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّی اِذااَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَاِمّامَنّا بَعْدُ وَاِمّافِداءًحَتّی تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَهاذلِکَ وَ لَوْیَشاءُاللّهُ لاَنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لکِنْ لِیَبْلُوَ بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ فَلَنْ یُضِلَّ اَعْمالَهُمْ،»

«وقتی به کفار برخوردید باید با ایشان بجنگید تا وقتی که کشتگانشان زیاد شود آن وقت است که می توانید دست از کشتار کشیده اسیر بگیرید و درباره اسیران یا

ص:234

1- المیزان، ج:9 ، ص:118 .

این است که منت بر آنان نهاده آزادشان می کنید و یا این است که فدیه می گیرید و آزاد می کنید و به این رفتار خود هم چنان ادامه می دهید تا جنگ تمام شود و این را بدان جهت گفتیم که اگر خدا می خواست می توانست از کفار انتقام بگیرد و لیکن خواست تا بعضی از شما را به وسیله بعضی دیگر بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی کند.» (4 / محمد)

رفتار بااسیران جنگی قبل از اتمام جنگ،بعدازپیروزی

مراد از شد وثاق اسیر گرفتن و محکم بستن آنان است، می فرماید: با کفار آن قدر قتال بکنید تا قتل در آنان زیاد شود، آن وقت مشغول به اسیر گرفتن و بستن دست و پای اسراء شوید.

آیه شریفه در این که اسیر گرفتن را بعد از (اثخان غلبه) قرار داده، در معنای آیه «ما کانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکُونَ لَهُ آ اَسْری حَتّی یُثْخِنَ فِی الْاَرْضِ،» است که می فرماید هیچ پیغمبری حق ندارد اسیر بگیرد، مگر وقتی که در زمین غالب شود.

«فَاِمّامَنّا بَعْدُ وَاِمّافِداءً،» یعنی بعد از آن که اسیرشان کردید یا بر آنان منت نهاده

ص:235

آزادشان می کنید یا فدیه می گیرید، یعنی با گرفتن مال و یا آزادی اسیرانی که در دست آنان دارید ایشان را آزاد می کنید.

«حَتّی تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها،»اوزار حرب به معنای سنگینی های جنگی یعنی اسلحه ای است که جنگ جویان با خود حمل می کنند و مراد از وضع آن به طور کنایه تمام شدن جنگ است.

آیه اخیرالذکر در سوره انفال از اسیر گرفتن قبل از اثخان نهی می کند و آیه مورد بحث به اسیر گرفتن بعد از اثخان امر می نماید.

در آیه شریفه مباحثی مربوط به علم فقه هست که جایش در همان جا است.

«ذلِکَ وَ لَوْیَشاءُاللّهُ لاَنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لکِنْ لِیَبْلُوَ بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ،» (4 / محمد) کلمه «ذلِکَ» به معنای مطلب چنین است می باشد، یعنی حکم خدا همان است که در آیه گفته شد.

«وَ لَوْ یَشاءُاللّهُ لاَنْتَصَرَ مِنْهُمْ،» یعنی اگر خدا بخواهد از کفار انتقام می گیرد،

هلاکشان می کند، شکنجه شان می دهد، بدون این که دستور به قتال با ایشان را بدهد، «وَ لكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ،» اگر خدا بخواهد از ایشان انتقام می گیرد، الا این که هنوز نخواسته بگیرد، بلکه دستورتان داده که کارزار کنید تا شما را به وسیله یک دیگر امتحان کند، مؤمنین را به وسیله کفار بیازماید و به جنگ با آنان وادار سازد، تا معلوم شود چه کسی اطاعت کرده و رنج جنگ را به خاطر امر خدا تحمل می کند و چه کسی عصیان می ورزد. و کفار را هم به وسیله مؤمنین امتحان کند تا معلوم شود اهل شقاوت کیست و موفق به توبه و بازگشت از باطل به سوی حق کیست؟

«وَالَّذينَ قُتِلُوا فی سَبيلِ اللّهِ فَلَنْ يُضِلَّ اَعْمالَهُمْ،» این گفتار در سیاق شرط و حکم در آن عمومی است، می فرماید: کسانی که در راه خدا و در جهاد و قتال با دشمنان دین کشته می شوند، اعمال صالحشان که در راه خدا انجام داده اند هرگز باطل نمی شود.

در مجمع البیان در ذیل جمله «فَاِذا لَقيتُمُ الَّذينَ كَفَروُا فَضَرْبَ الرِّقابِ...،» گفته: از ائمه هدی علیه السلام روایت شده که اسیران جنگی دو جورند: گروهی قبل از تمام شدن جنگ

دستگیر می شوند با این که هنوز تنور جنگ داغ است، امام مسلمین درباره آنان اختیار دارد، اگر خواست به قتل می رساند واگر خواست یک دست و یک پایشان را به طور عکس قطع نموده، رهایشان می کند، تا در اثر خون ریزی بمیرند ولی نمی تواند بدون عوضی و یا با گرفتن عوض رهایشان کند. قسم دوم از اسیران آن هایند که بعد از تمام شدن جنگ اسیر می شوند که امام مسلمین درباره آنان اختیار بیشتری دارد، هم می تواند بدون گرفتن فداء آزادشان کند و هم می تواند فداء پولی و یا انسانی بگیرد و هم می تواند آن ها را برده کند و هم می تواند گردن بزند و در هر دو حال اگر مسلمان شدند تمامی آن شکنجه ها ساقط شده، حکمشان حکم مسلمین خواهد بود .(1)

1- المیزان، ج :18 ، ص: 341.

رفتار بااسیران جنگی قبل از اتمام جنگ،بعدازپیروزی

فصل نهم: قوانین جبهه و منهیات جنگ

نهی فرار از جبهه و پشت کردن به دشمن

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوآا اِذا لَقیتُمُ الَّذینَ زَحْفا فَلا تُوَلُّوهُمُ الْاَدْبارَ،»

«ای آنان که ایمان آورده اید هر گاه با تهاجم کافران در میدان کارزار روبه رو شوید مبادا از بیم آن ها پشت به دشمن کرده و از جنگ بگریزید،» (15 / انفال)

«وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَآهُ اِلاّ مُتَحَرِّفا لِقِتالٍ اَوْ مُتَحَیِّزا اِلی فِئَهٍ فَقَدْ بآءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأْویهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ،»

«و آن کس که پشت به آنان کند پس همانا بازگشتی به خشم خدا کرده و جایش جهنم است و چه بد جایگاهی است، مگر آن که به منظور به کار بردن حیله جنگی

ص:239

باشد و یا بخواهد به گروه خود ملحق شده و به اتفاق ایشان بجنگد.» (16 / انفال)

این آیات متضمن نواهی و اوامری است راجع به جهاد اسلامی و مربوط و مناسب با داستان جنگ بدر و نیز مردم را تشویق و تحریک می کند بر ترس از خدا و زنهار می دهد از مخالفت خدا و رسول او و این که مردم خود را در معرض غضب خدای سبحان در آورند.

خطاب در این آیه خطابی است عمومی و مختص به یک وقت و یک جنگ نیست، پس این که بعضی از مفسرین آن را مختص به جنگ بدر و حرمت فرار از آن جنگ گرفته اند صحیح نیست.

«وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَآهُ اِلاّ مُتَحَرِّفا لِقِتالٍ اَوْ مُتَحَیِّزا اِلی فِئَهٍ...،» (16 / انفال) تحرّف در این جا به این معنا است که مرد جنگی در میدان جنگ از این سو به آن سو شود تا بدین وسیله راهی برای غافلگیر کردن حریف خود پیدا کند. و تحیز به سوی فئه به این معنا است که مرد جنگی از یک تاختن صرفنظر نموده و خود را به

ص:240

طرف عده ای از قوم خود بکشاند تا به اتفاق ایشان بجنگد.

پس معنای دو آیه مورد بحث این می شود: ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی کفار را ملاقات می کنید ملاقات جنگی و یا در حالی که می روید تا با ایشان بجنگید پس از

نهی فرار از جبهه و پشت کردن به دشمن

ایشان نگریزید، که هر کس در چنین وقتی از ایشان بگریزد و از میدان جنگ برگردد با غضب خدا برگشته است و مأوای او جهنم است که بد بازگشتگاهی است، مگر این که فرارش به منظور به کار بردن حیله های جنگی و یا برای این باشد که بخواهد به اتفاق رفقایش بجنگد که در این دو صورت اشکال ندارد.

روایات دال بر این که فرار از زحف از گناهان کبیره و هلاک کننده است از ائمه اهل بیت علیه السلام بسیار وارد شده و در بحث از گناهان کبیره است.

و در همین معنا روایاتی از طرق اهل سنت وارد شده، مانند روایتی که صحیح بخاری و مسلم از ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: از هفت گناه هلاک کننده اجتناب کنید، پرسیدند آن هفت گناه

کدامند یا رسول اللّه فرمود: شرک به خدا، کشتن کسی که خداوند کشتنش را حرام کرده مگر به حق، سِحر، رباخواری،

خوردن مال یتیم، پشت به جنگ کردن در روز جنگ، نسبت دادن زنا به زنان پاکدامن و بی خبر از فحشاء. (1)

نهی از رو برتافتن از رسول اللّه در جنگ

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوآا اَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ اَنْتُمْ تَسْمَعُونَ،»

«ای کسانی که ایمان آورده اید فرمان برید خدا و فرستاده اش را و برنگردید از او با این که می شنوید،» (20 / انفال)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 45.

نهی از روبرو تافتن از رسول اللّه در جنگ

«وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ،»

«و مانند کسانی که گفتند شنیدیم و حال آن که نمی شنوند مباشید،» (21 / انفال)

«اِنَّ شَرَّ الدَّوآابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ،»

«همانا بدترین جنبدندگان نزد خدا کران لالند که تعقل نمی کنند،» (22 / انفال)

«وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ فیهِمْ خَیْرا لاَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ اَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ،»

«و اگر خدا در ایشان خیری سراغ می داشت هر آینه می شنواندشان و اگر می شنواندشان باز هم پشت می کردند، آنان در هر حال روی گردانند.»

(23 / انفال)

می فرماید: از رسول خدا روی بر متابید با این که دارید دعوت حقه ای را که به وی

وحی شده می شنوید و اوامر و نواهی او را که همه به صلاح دین و دنیای شما است به گوش خود می شنوید، البته در آیه شریفه اوامر و نواهی مربوط

به جنگ منظور است ولیکن بیان آیه عام است.

«وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ،» در این آیه یک نوع توهین به مشرکین شده که گفتند ما شنیدیم ولیکن نمی شنوند.

خطاب را متوجه حزب خود یعنی مؤمنین نموده و ایشان را امر به اطاعت خود و اطاعت رسولش می فرماید و از این که بعد از شنیدن دعوت حقه او از وی رو برتابند زنهارشان می دهد و از این که مانند مشرکین باشند که بگویند شنیدیم و حال آن که نشنوند بر حذرشان می دارد.(1)

ص:244

1- المیزان، ج :9 ، ص: 45.

نهی از روبرو تافتن از رسول اللّه در جنگ

نهی از سهل انگاری در جلوگیری از اختلافات داخلی و تفرقه افکنی

«وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خآصَّةً وَ اعْلَمُوآا اَنَ اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ،»

«و بپرهیزید فتنه را که چون آید تنها مخصوص ستم کاران شما نباشد و بدانید که خدا شدیدالعقاب است.» (25 / انفال)

خدای تعالی می خواهد همه مؤمنین را از فتنه ای که مخصوص به ستم کاران از ایشان است و مربوط به کفار و مشرکین نیست زنهار دهد و اگر در عین این که مختص

به ستم کاران از مؤمنین است و مع ذلک خطاب را متوجه به همه مؤمنین کرده برای این است که آثار سوء آن فتنه گریبان گیر همه می شود.

و دلیلی که دلالت کند براین که عقاب در جمله «وَ اعْلَمُوآا اَنَ اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ،» مختص به عقاب دنیوی از قبیل اختلافات قومی و شیوع قتل و فساد و از میان رفتن

امنیت و آسایش باشد در دست نیست و به همین جهت باید مقصود از فتنه هر چند مختص به بعضی از مؤمنین است فتنه ای باشد که تمامی افراد امت بایستی در صدد دفع آن برآیند و با امر به معروف و نهی از منکر که خدا بر ایشان واجب کرده از شعله ور شدن آتش آن جلوگیری به عمل آورند.

و بنابراین، برگشت معنای آیه به تحذیر تمامی مسلمانان از سهل انگاری در امر اختلافات داخلی خواهد بود، چون این گونه اختلافات آنان را به تفرقه و اختلاف کلمه

نهی از سهل انگاری در جلوگیری از اختلافات داخلی

تهدید نموده و باعث می شود که وحدت مسلمین به تشتت و چند دستگی مبدل شود و معلوم است که در این صورت هر دسته که غالب شود زمام را به دست می گیرد و نیز معلوم است که این غلبه، غلبه فساد است نه «غلبه کلمه حق و دین حنیف» که خداوند تمامی مسلمانان را در آن شریک کرده است.

پس گو این که فتنه مختص به یک دسته است یعنی مختص به ستم کاران ولیکن اثر

سوء آن دامن گیر همه شده و در اثر اختلاف همه دچار ذلت و مسکنت و هر بلا و تلخ کامی دیگری می شوند و همه در پیشگاه خدای تعالی مسؤول می گردند و خدا شدیدالعقاب است.

گرچه خدای تعالی این فتنه را به اسم و رسم معرفی نکرده و آن را به طور مهمل ذکر فرموده ولیکن جمله بعدی که می فرماید: «لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خآصَّةً،» و

هم چنین جمله «وَ اعْلَمُوآا اَنَ اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ،» همان طوری که گفتیم آن را تا اندازه ای توضیح داده و می رساند که فتنه عبارت از این است که بعضی از امت با بعضی دیگر اختلاف می کنند در امری که تمامی امت حقیقت امر را می فهمند که کدام است، ولیکن یک دسته از قبول آن سرپیچی نموده و آگاهانه به ظلم و منکر اقدام می کنند، آن دسته دیگر هم که حقیقت امر را قبول کرده اند آنان را نهی از منکر نمی کنند و در نتیجه آثار سوئش دامن گیر همه امت می شود.

ص:247

و به طور مسلم همه ظلم ها این طور نیستند و مقصود، ارتکاب تمامی انحاء ظلم هم نیست، چون همه ظلم ها چنین اثر سوئی ندارند.

واز این که خداوند همه امت را از آن زنهار داده معلوم می شود که منظور آن ظلمی است که اثر سوئش عمومی باشد و چنین ظلمی ناچار باید از قبیل بر هم زدن حکومت

نهی از سهل انگاری در جلوگیری از اختلافات داخلی

حقه اسلامی و زمام آن را به ناحق به دست گرفتن و یا پایمال کردن احکام قطعی از کتاب و سنت که راجع به حکومت حقه است باشد.

و هر چه باشد در فتنه های واقع شده در صدر اسلام نمونه اش دیده می شود، به طوری که آیه شریفه کاملاً و به طور وضوح بر آن فتنه ها منطبق می گردد، چون فتنه های مزبور وحدت دینی اسلام را منهدم نموده و با ایجاد تفرقه قدرت و شوکت اسلام را درهم شکست و خون هایی به ناحق ریخت و باعث اسارت و غارت و هتک نوامیس و حرمت ها گردید و کتاب و سنت متروک شد، هم چنان که خود قرآن از زبان

پیغمبرش حکایت نموده که گفت:«یا رَبِ اِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَاالْقُرْانَ مَهْجُورا.» (30/فرقان)

و از جمله مفاسد شوم این فتنه این است که امت اسلام حتی بعد از آن که به اشتباهات و اعمال زشت خود تنبه پیدا کند نمی تواند از آن عذاب دردناکی که این فتنه به بار آورده خود را نجات دهد، آری «کُلَّما اَرادوُا اَنْ یَخ-ْرُج-ُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ اُعیدوُا فیها وَ ذوُقُوا عَذابَ الْحَریقِ.» (22 / حج)

باید دانست که فتنه های صدر اسلام همه منتهی به اصحاب بدر می شود، بنابراین آیه شریفه تمامی مؤمنین را از فتنه ای که بعضی از ایشان به پا می کنند زنهار می دهد و این نیست مگر برای این که آثار سوئش دامن گیر همه می شود.

در تفسیر عیاشی از صیقل روایت کرده که گفت: شخصی از امام صادق علیه السلام معنای جمله: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خآصَّةً،» را سئوال کرد حضرت فرمود: اطلاع دارم که منظور از آن ها اصحاب جمل است.

ص:249

و در تفسیر قمی گفته است: امام علیه السلام فرمود: این آیه در حق طلحه و زبیر که جنگ جمل را به راه انداخته و با علی علیه السلام محاربه نموده و به آن حضرت ظلم کردند نازل

نهی از سهل انگاری در جلوگیری از اختلافات داخلی

شده است.

و در مجمع البیان از حاکم و او به سند خود از قتاده از سعیدبن مسیب از ابن عباس روایت کرده که گفت: وقتی آیه «وَاتَّقُوا فِتْنَةً...،» نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که علی را بعد از وفات من بر سر مسند من ظلم کند (و منصب مرا که بعد از من حق او است از او بگیرد،) مثل این است که نبوت من و نبوت انبیای قبل از مرا انکار کرده است.

و در الدرالمنثور است که: ابن ابی شیبه، عبد بن حمید و نعیم بن حماد در کتاب الفتن و ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابوالشیخ و ابن مردویه از زبیر روایت کرده اند که گفت: ما مدت ها آیه «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خاصَّةً،» را قرائت می کردیم و نمی دانستیم که مقصود از آن خود مائیم!

ص:250

و نیز در الدرالمنثور است که احمد، بزاز، ابن منذر، ابن مردویه و ابن عساکر از

مطرف روایت کرده اند که گفت: ما به زبیر گفتیم: یا ابا عبداللّه خود شما خلیفه (عثمان) را تنها گذاشتید تا کشته شد، آن وقت خود شما آمدید و خون او را از علی مطالبه کردید؟ زبیرگفت: آری ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم چنین در عهد ابوبکر و عمر و عثمان آیه «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خآصَّةً،» را قرائت می کردیم و هرگز به خیالمان نمی رسید که خود ما به پا کننده آن فتنه ایم، تا آن که شد آن چه که واقع گردید.

نهی از خیانت به مسلمین

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوآا اَمنتِکُمْ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ،»

نهی از خیانت به مسلمین

«ای کسانی که ایمان آورده اید خیانت مکنید به خدا و رسول و زنهار از این که خیانت کنید امانت های خود را با این که می دانید،» (27 / انفال)

«وَ اعْلَمُوآا اَنَّماَ اَمْوالُكُمْ وَ اَوْلدُكُمْ فِتْنَهٌ وَ اَنَّ اللّهَ عِنْدَآهُ اَجْرٌ عَظيمٌ،»

«و بدانید که اموال و اولاد شما فتنه است و این که نزد خداوند اجری عظیم است،» (28 / انفال)

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوآا اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقانا وَ یُكَفِّرْعَنْكُمْ سَیِّئاتِكُمْ وَ یَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ،»

«ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از خدا بترسید خداوند قوه تشخیص حق از باطل روزیتان می کند و گناهانتان را محو می سازد و خدا دارای فضلی بزرگ است.» (29 / انفال)

خیانت به معنای نقض امانت عبارت است از این که به وسیله عهد و یا وصیت و امثال آن، امنیت حقی از حقوق حفظ شود. خیانت و نفاق به یک معنا است، ولی خیانت گفته می شود به اعتبار عهد و امانت و نفاق گفته می شود به اعتبار دین ولیکن در استعمال، هر دو لفظ در هر دو معنا استعمال می شود. پس خیانت به معنای مخالفت نهائی با حقی ازحقایق و شکستن پیمان آن است.

مجموع دو جمله «وَ لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوآا اَمنتِكُمْ،» یک نهی واحدی است که به یک نوع خیانت تعلق گرفته و آن خیانت امانت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خود بعینه خیانت به امانت خود مؤمنین هم هست، چون بعضی از امانت ها منحصرا امانت خدا است در نزد مردم، مانند احکام مشروعه خدا و بعضی از آن ها منحصرا

نهی از خیانت به مسلمین

امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مانند سیره حسنه آن جناب و بعضی از آن ها امانت خود مردم در میان خودشان است، مانند اماناتی که در اموال و اسرار خود به یک دیگر می سپارند و بعضی از امانت ها آن امانتی است که خدا و رسول و خود مؤمنین در آن شریکند و آن عبارت است از اموری که خداوند به آن ها امر می کند و رسول خدا امر آن جناب را اجراء می نماید و مردم از اجرای آن منتفع گشته و مجتمعشان نیرومند می گردد، مانند دستورات سیاسی و اوامر مربوط به جهاد و اسرار جنگی که اگر افشاء شود آرزوهای دینی عقیم گشته و مساعی حکومت اسلامی بی نتیجه مانده و قهرا حق خدا و رسول هم پایمال می شود و ضررش دامن گیر خود مؤمنین هم می گردد.

ص:253

پس خیانت در این نوع از امانت، خیانت به خدا و رسول و مؤمنین است و مؤمنی که به چنین خیانتی دست می زند علاوه بر این که می داند به خدا و رسول خیانت کرده

می داند که به خودش و سایر برادران ایمانیش هم خیانت کرده است و هیچ عاقلی حاضر نیست، که به خیانت به خود اقدام نماید، چون عقل هر کس قبح خیانت را درک می کند و با داشتن این موهبت الهی چگونه آدمی به خود خیانت می کند؟ پس معلوم شد منظور از این که فرمود: «وَ تَخُونُوآا اَمنتِکُمْ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ،» این است که در ضمن خیانت به خدا و رسول به امانت های خود خیانت می کنید با این که می دانید که امانت های خدا و رسول امانت های خود شما است، که در آن خیانت می کنید و کدام عاقل است که به خیانت به خود اقدام نموده و خرابی هایی به بار آورد که می داند ضررش جز به خودش عاید نمی شود.

پس این که در ذیل نهی از خیانت فرمود: «وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ،» برای این است که غیرت عصبیت حقه مسلمین را تهییج کرده و فطرت آنان را در این قضاوت بیدار کند،

ص:254

نه این که بخواهد شرطی از شرایط تکلیف را بیان کرده باشد.

نهی از خیانت به مسلمین

پس معلوم می شود گویا بعضی از افراد مسلمین تصمیمات سری و سیاسی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در نزد مشرکین فاش می کردند و خدا این عمل را خیانت دانسته و از آن نهی کرده است و آن را خیانت به خدا و رسول و مؤمنین اعلام نموده است.

مؤید این بیان، جمله «وَ اعْلَمُوآا اَنَّمآ اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلدُکُمْ فِتْنَهٌ...،» است که بعد از آیه مورد بحث قرار دارد و به خوبی معلوم می شود که موعظه مؤمنین درباره اموال و اولاد با این که قبلاً ایشان را از خیانت به امانت های خدا و رسول و امانت های خود ایشان نهی کرده بود برای این بوده که آن فرد خیانت کار اسرار و تصمیمات سری رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشرکین گزارش می داده تا بدین وسیله محبت مشرکین را به خود جلب نموده و در نتیجه از این که به اموال و اولادش که در مکه مانده بود تجاوز کنند جلوگیری به عمل آورد و خلاصه، منظور آن فرد خیانت کار حفظ مال و اولاد و امثال آن بوده، هم چنان که نظیرش از ابی لبابه سرزد و اسرار آن جناب را برای

بنی قریظه فاش کرد.

این استظهار مؤید آن روایتی است که در شأن نزول آیه مورد بحث وارد شده که ابوسفیان با مال التجاره بسیاری از مکه بیرون آمد و جبرئیل جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد و سفارش کرد که با نفرات خود بر سر راه ابو سفیان رفته تصمیم خود را نزد کسی اظهار نکند، یکی از مسلمین از جریان خبردار شده و نامه ای به ابی سفیان نوشت و او را از تصمیم آن حضرت خبردار کرد، در این باره آیه نازل شد که: «یآ اَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوآا اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقانا وَ یُکَفِّرْعَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ،» فرقان به معنای چیزی است که میان دو چیز فرق می گذارد

نهی از خیانت به مسلمین

و آن در آیه مورد بحث به قرینه سیاق و تفریعش بر تقوا فرقان میان حق و باطل است، چه در اعتقادات و چه در عمل، فرقان در اعتقادات جدا کردن ایمان و هدایت است از کفر و ضلالت و در عمل جدا کردن اطاعت و هر عمل مورد خشنودی خدا است از معصیت و هر عملی که موجب غضب او باشد و فرقان در رأی و نظر جدا کردن فکر صحیح است از فکر

ص:256

باطل، همه این ها نتیجه و میوه ای است که از درخت تقوا به دست می آید، در آیه شریفه هم فرقان مقید به یکی از این چند قسم تفرقه نگشته و اطلاقش همه را شامل می شود، علاوه براین که در آیات قبلی تمامی خیرات و شرور را ذکرکرده بود، پس فرقان در آیه مورد بحث شامل همه انحاء خیر و شر می شود، چون همه احتیاج به فرقان دارند.

آیه شریفه در حقیقت به منزله خلاصه گیری مطالب و اوامر و نواهیی است که آیات سابق متضمن آن بود. و معنایش این است که: اگر از خدا بترسید موجبات رضای خدا

برای شما مشتبه به موجبات سخطش نمی شود و اوامر و نواهیی که بیان کردیم به یک دیگر مختلط نمی گردد، به علاوه اگر از خدا بترسید خداوند گناهان شما را تکفیر نموده و شما را می آمرزد و خداوند دارای فضل عظیم است.(1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 45.

حکم مبارزه با دشمن تا رفع فتنه

«وَ قتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ فَاِنِ انْتَهَوا فَاِنَّ اللّهَ بِما یَعْمَلُونَ بَصیرٌ ،»

«و با آنان کارزار کنید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین همه اش برای خدا شود، حال

حکم مبارزه با دشمن تا رفع فتنه

اگر دست برداشتند خداوند به آن چه می کنند بینا است،» (39 / انفال)

«وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ مَوْلیکُمْ نِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ!»

«و اگر اعراض کردند، پس بدانید که خدا یاور شما است و چه مولای خوب و چه یاور خوبی است!» (40 / انفال)

در این آیه تکلیفی برای مؤمنین تعیین کرده و می فرماید: و اما تو و مؤمنین زنهار که در مهم خود که همان اقامه دین و تصفیه کردن و صالح ساختن محیط برای مؤمنین است کوتاهی و سستی نکنید و به قتال کفار بپردازید تا این فتنه ها که هر روز به راه می اندازند خاتمه پذیرد و دیگر هوای فتنه انگیزی در سر نپرورانند، اگر دست بردارند

ص:258

که خداوند به پاداش اعمالی که از ایشان ببیند جزای خیرشان می دهد و اگر سرپیچی

کنند و هم چنان فتنه و جنگ به راه اندازند، شما نیز جنگ را ادامه دهید که خداوند یاور شما است، باید این را بدانید و سستی و ترس به خود راه ندهید. فتنه به معنای هر چیزی است که نفوس به آن آزمایش شوند و قهرا چیزی باید باشد که بر نفوس گران آید، ولیکن بیشتر در پیش آمدهای جنگی و ناامنی ها و شکستن پیمان های صلح استعمال می شود.

کفار قریش گروندگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله را قبل از هجرت آن جناب و تا مدتی بعد از آن در مکه می گرفتند و شکنجه می دادند و به ترک اسلام و برگشت به کفر مجبور می کردند و این خود فتنه نامیده می شد.

و از معنای سابق که سیاق آن را افاده می کرد بر می آید که جمله «وَ قتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ،» کنایه از این است که با جنگ تضعیف شده و دیگر به کفر خود مغرور

حکم مبارزه با دشمن تا رفع فتنه

نشوند و دیگر فتنه ای که مؤمنین را مفتون سازد برنانگیزند و در نتیجه دین همه اش از خدا باشد و کسی مردم را به خلاف آن دعوت نکند.

و نیز برمی آید که منظور از انتهاء در جمله «فَاِنِ انْتَهَوا فَاِنَّ اللّهَ بِما یَعْمَلُونَ بَصیرٌ،» انتهای از قتال باشد، یعنی در این هنگام است که خداوند در بین آنان حکم می کند به آن چه که مناسب با اعمالشان باشد و او به اعمالشان بصیر است.

و نیز برمی آید که منظور از جمله «وَ اِنْ تَوَلَّوْا...،»این است که اگر از اطاعت این نهی سرباز زدند و از جنگ دست برنداشته و هم چنان به فتنه انگیزی ادامه دادند باید شما بدانید که خداوند سرپرست و یاور شما است و با وثوق به یاری خدا با آنان مصاف شوید که او نیکو سرپرست و نیکو یاور است.

پس این معنا هم روشن شد که جمله «وَ یَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ،» منافاتی

با باقی گذاردن اهل کتاب به دین خود در صورتی که به ذمه اسلام درآمده

و جزیه دهند ندارد، پس بین این آیه و آیه «حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صغِرُونَ،» (29 / توبه) نسبت ناسخیت و منسوخیت در کار نیست.

در مجمع البیان در ذیل آیه «وَ قتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ،» گفته است: زراره و غیر او از ابی عبداللّه علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: هنوز تأویل این آیه تحقق نیافته، وقتی قائم ما صلوات اللّه علیه قیام نماید آن هایی که او را درک می کنند خیلی زود تأویل این آیه را خواهند دید و البته دین محمد صلی الله علیه و آله به مرحله ای خواهد رسید که شبی برسد و مشرکی بر روی زمین باقی نماند. (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 99.

حکم مبارزه با دشمن تا رفع فتنه

فصل دهم: رمز پیروزی ها و شکست ها در جنگ های اسلامی

شش فرمان سازنده در جنگ های اسلامی

شش دستور جنگی است که خداوند رعایت آن را در جنگ های اسلامی در هنگامی که مسلمین با لشکر دشمن بر می خورند واجب کرده است.

1 ثبات و صبر 2 بسیار خدا را ذکرکردن 3 خدا و رسول رااطاعت نمودن 4 نزاع نکردن 5 با غرور و شادمانی و خودنمائی به سوی جنگ بیرون نشدن

6 از راه خدا جلوگیری نکردن.

ص:263

مجموع این امور شش گانه دستور جنگی جامعی است که هیچ دستور مهم جنگی از آن بیرون نیست و اگر انسان در جزئیات وقایع تاریخی جنگ های اسلامی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده از قبیل جنگ بدر، احد، خندق و حنین و غیر آن دقت کامل به عمل آورد این معنا برایش روشن می گردد که سّر غلبه مسلمین در آن جا که غالب شدند رعایت مواد این دستورات بوده و رمز شکست خوردنشان هر جا که شکست خوردند رعایت نکردن و سهل انگاری در آن ها بوده است! (1)

ص:264

1- المیزان، ج :9 ، ص: 124.

«یاۤاَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُواۤا اِذا لَقیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ،»

«ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی برخوردید به گروهی از دشمن پس پایداری کنید و خدا را زیاد به خاطر آورید بلکه رستگار شوید.» (45 / انفال)

ثَبات ضد زوال است و در مورد آیه شریفه به معنای ضد فرار از دشمن است و این کلمه به حسب معنایش اعم از کلمه صبری است که در جمله «وَاصْبِرُوااِنَّ اللّهَ مَعَ الصّبِرینَ،» (46 / انفال) به آن امر فرموده، چون صبر یک نحوه ثبات خاصی است و آن

امر به ثبات و ذکر خدا در میادین مبارزه

عبارت است از ثبات در مقابل مکروه به قلب، بدین صورت که دچار ضعف نگردد و جزع و فزع نکند و هم مکروه به بدن، به این که کسالت و سهل انگاری ننموده و از جا در نرود و در مواردی که عجله پسندیده نیست شتاب نکند.

جمله «فَاثْبُتُوا» امر مطلق ایستادگی در برابر دشمن و فرار نکردن است و بنابراین

امر به صبر در جمله «وَاصْبِرُوا» تکرار آن امر نیست.

ذکر خدا در جمله «وَاذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا،» به معنای یاد خدا در دل و در زبان است، چون این هر دو قسم ذکر است و معلوم است که آن چیزی که مقاصد آدمی را از یک دیگر مشخص و جدا می کند آن حالات درونی و قلبی انسان است، حال چه این که لفظ هم با آن حالت مطابق باشد، مثل کلمه یا غنی از فقیری که از فقر خود به خدا پناهنده می شود و یا کلمه یاشافی از مریضی که از مرض خود به خدا پناه می برد و یا مطابق نباشد، مثل این که همان فقیر و مریض به جای آن دو کلمه بگویند ای خدا چون همین ای خدا از فقیر به معنای ای بی نیاز و از مریض به معنای ای شفادهنده است، چون مقتضای حال و آن احتیاجی که این دو را به استغاثه وادار کرده شاهد این است که مقصودشان از ای خدا جز این نیست و این خیلی روشن است.

کسی هم که به جنگ رفته و با دشمن روبه رو شده و می داند که در جنگ خون ها

ص:266

ریخته می شود و دست و پاها قطع می گردد و خلاصه به منظور رسیدن به هدف باید از خود گذشتگی کرد، چنین کسی فکرش همه متوجه پیروزی و رسیدن به هدف و غلبه بر دشمنی است که او را به مرگ و فنا تهدید می کند و کسی که حالش این و فکر و ذکرش این است ذکر خدایش هم ذکری است که با حالت و فکرش تناسب دارد.

و این خود بهترین قرینه است بر این که منظور از «اذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا،» این است که

امر به ثبات و ذکر خدا در میادین مبارزه

مؤمن، متذکر آن معارفی باشد که مربوط به این شأن و این حالت است و آن این است که خدای تعالی معبود او و پروردگار او است و می تواند او را در این حال یاری کند و او سرپرست اوست و چه سرپرست و یاور خوبی است! چنین کسی با این که پروردگارش وعده نصرت داده و فرموده: «اِنْ تَنْصُروُا اللّٰهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ اَقْدامَکُمْ،» (7/محمد) ومی داند که خداوند اجر کسی را که عمل نیکی انجام دهد ضایع نمی کند یقینا به نصرت پروردگارش اطمینان داشته و می داند که سرانجام کارش به یکی از دو

وجه است که هر دو نیک است، چون یا بر دشمن غلبه پیدا می کند که در این صورت رایت دین را بلند کرده و محیط را برای سعادتمند شدن خود و دیگران مساعد کرده است و یا کشته می شود که در این فرض به جوار اولیاء مقربین درگاه پروردگارش شتافته است. این گونه معارف حقیقی است که مربوط به حالت یک نفر مجاهد است و سرانجامش را به سعادت واقعی و کرامت دائمی منتهی می کند.

و اگر در جمله مورد بحث ذکر را مقید به کثیر کرد برای این است که در میدان های جنگ هر لحظه

صحنه هایی که انسان را به دوستی زندگی فانی و شیرینی زخارف دنیوی وادار ساخته و شیطان هم با القاء وسوسه خود آن را تأیید کند تکرار می شود و لذا فرموده: خدا را زیاد یاد کنید تا بدین وسیله روح تقوا در دل ها هر لحظه

ص:268

تجدید و زنده تر شود. (1)

امر به ثبات و ذکر خدا در میادین مبارزه

امر به اطاعت فرامین، اجتناب از منازعه و صبر در مبارزات

«وَ اَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ریحُکُمْ وَ اصْبِرُوا اِنَّ اللّهَ مَعَ الصّبِرینَ،»

«و فرمان بری کنید خدا و فرستاده اش را و نزاع مکنید که سست شوید و در نتیجه نیرویتان تحلیل رود و خویشتن داری کنید که خدا با خویشتن داران است.»

(46 / انفال)

ظاهر سیاق این است که منظور از اطاعت اطاعت دستوراتی است که از ناحیه خدا

1- المیزان، ج :9 ، ص: 124.

و رسول راجع به امر جهاد و دفاع از حریم دین و بیضه اسلام صادر می شود و آیات

جهاد و دستورات نبوی مشتمل بر آن است، مثل این که باید اول اتمام حجت کنند و در حین جنگ متعرض زن و فرزند دشمن نشوند و بدون اطلاع دشمن بر ایشان شبیخون نزنند و هم چنین احکام دیگر جهاد.

«وَ لا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ریحُکُمْ،» یعنی با نزاع و کشمکش در میان خود ایجاد اختلاف نکنید و در نتیجه خود را دچار ضعف اراده مسازید و عزت و دولت و یا غلبه بر دشمن را از دست مدهید، چون اختلاف، وحدت کلمه و شوکت و نیروی شما را از بین می برد.

«وَاصْبِرُوااِنَّ اللّهَ مَعَ الصّبِرینَ،» یعنی همواره در برابر مصائب و ناملایمات جنگی که دشمن به وسیله آن تهدیدتان می کند ملازم خویشتن داری و اکثرا در ذکر خدا و اطاعت او و رسولش، بوده باشید و حوادث و سنگینی بار اطاعت شما را از جای

نکند و از پا درنیاورد و لذت معصیت و عجب و تکبر شما را گمراه نسازد. و اگر امر به صبر را با جمله «اِنَّ اللّهَ مَعَ الصّبِرینَ،» تأکید فرمود برای این است که صبر قوی ترین یاوری است در شدائد و محکم ترین رکنی است در برابر تلون در عزم و سرعت تحول در اراده.

امر به اطاعت، اجتناب از منازعه، صبر در مبارزات

و همین صبر است که به انسان فرصت تفکر صحیح داده و به منزله خلوتی است که در هنگام هجوم افکار پریشان و صحنه های هول انگیز و مصائبی که از هر طرف رو می آورد به انسان فرصت می دهد که صحیح فکر نموده و رأی مطمئن و صد در صد اتخاذ کند، پس خدای سبحان با مردم صابر است. (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 124.

نهی تقلید از آداب مشرکان در خروج به جنگ ها

«وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیرِهِمْ بَطَرا وَ رِئآءَ النّاسِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ وَ اللّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطٌ،»

«و مانند مشرکین و آن کسانی مباشید که با غرور و خودنمائی از دیار خود خارج شدند و باز می داشتند از راه خدا و خدا به آن چه می کنید محیط است.» (47 / انفال)

آیه فوق نهی از اتخاذ طریقه مشرکین ریاکار و مغرور و جلوگیران از راه خدا است و به طوری که از سیاق کلام استفاده می شود مقصود از آنان مشرکین قریش است و چون دارای اوصاف مذکور بودند یعنی مغرور و ریاکار و سد راه خدا بودند مؤمنین را از این که مثل آنان شوند نهی کرده است.

نهی تقلید از آداب مشرکان در خروج به جنگ ها

و نیز معلوم است که قیود سه گانه بطرا و رئاءالناس و یصدون عن سبیل اللّه را در کلام اخذ کردن باعث می شود که نهی به همان ها تعلق بگیرد و تقدیر چنین شود: شما

ص:272

مانند کفار با خودنمائی و خودآرائی به تجملات دنیوی به سوی جنگ با دشمنان دین از دیار خود بیرون نشوید و مردم را با گفتار و کردار ناپسند خود به ترک تقوا و فرورفتن در گناهان و خروج از اطاعت اوامر و دستورات پیامبر دعوت مکنید. و بدین وسیله سد راه خدا مباشید، که اگر چنین کنید زحماتتان بی اثر گشته و نور ایمان در دل هایتان خاموش می گردد و آثار ایمان از اجتماع شما رخت برمی بندد، پس اگر بخواهید زحماتتان ثمربخش باشد و در نتیجه شما را به مقصد و غرض برساند جز صراط مستقیمی که دین قویم آن رابرایتان فراهم نموده و ملت فطری هموارش کرده راه

دیگری ندارید و خداوند مردم فاسق رابه سوی ایده های فاسدشان راهنمائی نمی کند.(1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 124.

«...یَقُولُونَ لَوْ کانَ لَنامِنَ الاْمْرِ شَئ ءٌ ما قُتِلْنا هیهُنا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَالَّذینَ کُتِبَ الْقَتْلُ اِلی مَضاجِعِهِمْ وَ لِیَبْتَلِیَ اللّهُ ما فیصُدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ ما فی قُلُوبِکُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ،»

«....با خود می گویند اگر کار ما به وحی خدا و آئین حق بود شکست نمی خوردیم و گروهی در این جا کشته نمی شدیم، بگو ای پیغمبر اگر در خانه های خود هم

سنت ها و تقدیرات الهی در جنگ هاو قانون آزمایش

بودید باز آن که سرنوشت آن ها در قضای الهی کشته شدن است از خانه به قتلگاه به پای خود البته بیرون می آمدند تا خدا آن چه در سینه پنهان دارند بیازماید و هر چه در دل دارند پاک و خالص گرداند و خدا از راز درون ها آگاه است.»

(154 / آل عمران)

گفتند:

«اگر کار ما به وحی خدا و آئین حق بود شکست نمی خوردیم و گروهی در این جا کشته نمی شدیم؟!»

ص:274

خدای تعالی به رسول گرامی خود فرمان داد تا در جوابشان بفرماید:

«بگو ای پیغمبر اگر در خانه های خود هم بودید باز آن که سرنوشت آن ها در قضای الهی کشته شدن است از خانه به قتلگاه به پای خود البته بیرون می آمدند تا

خدا آن چه در سینه پنهان دارند بیازماید و هر چه در دل دارند پاک و خالص گرداند و خدا از راز درون ها آگاه است.»

با این کلام دو چیز را روشن کرد:

اول: این که کشته شدن هر کس از شما در معرکه جنگ دلیل بر این نیست که شما بر حق نیستید و نیز آن طور که شما پنداشته اید دلیل بر این نیست که امر پیروزی به نفع شما نیست، بلکه قضای الهی که گریز و مفری از آن نیست بر این جاری شده که این کشته شدگان در این نقطه از زمین، به وسیله قتل از دنیا بروند و به فرض این که شما برای قتال بیرون نمی آمدید، باز آن هائی که قتل بر آنان نوشته شده بود در همین نقطه کشته می شدند، پس هیچ گریزی از اجل مسما نیست، نه می توانید

ص:275

ساعتی تأخیرش بیندازید و نه تقدیمش بدارید.

سنت ها و تقدیرات الهی در جنگ هاو قانون آزمایش

دوم: این نکته را روشن کرد که سنت خدای تعالی بر این جاری شده است که ابتلا و خالص سازی عمومی باشد، هم شامل آنان شود و هم شامل شما، پس شما چاره ای از این بیرون آمدنتان و وقوع این قتال نداشته اید، باید این وضع پیش می آمد تا مقتولان شما به قتل برسند و به درجات خود نائل گردند و شما هم هر یک وضع خاص به خود را بگیرد و با آزمایش افکار باطنی شما و خالص سازی ایمان و شرک قلبیتان یکی از دو طرف سعادت و شقاوت برایتان متعین شود.

خدای سبحان سنت اسباب و مسببات را وضع کرده، در بین اسباب و مسببات آن مسببی در خارج واقع می شود که سببش قوی تر از سایر اسباب باشد، حال چه این که حق باشد و چه باطل، چه خیر باشد و چه شر، چه هدایت باشد چه ضلالت، چه عدل باشد و چه ظلم و نیز چه درباره مؤمن باشد یا کافر، چه محبوب باشد چه مبغوض، چه

رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و چه ابوسفیان.

بله البته این هست که خدای سبحان عنایت خاصی به دین و اولیاءش دارد و نظام کون و اسباب جاری در آن را، طوری به جریان می اندازد که نتیجه اش غلبه دین و فراهم شدن زمینه برای حکومت اولیاءش در زمین گشته تا عاقبت به نفع متقین باشد.

و امر نبوت و دعوت از این سنت جاریه مستثنا نیست و لذا هر زمان که اسباب عادی در تقدم و پیشرفت این دین و غلبه مؤمنین دست به دست هم داده، این تقدم حاصل گردیده است، مانند بعضی از جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر زمانی که موافق نبوده مثلاً نفاق و نافرمانی امر رسول و یا فشل و جزع در بین مسلمین پیدا شده، غلبه و پیروزی نصیب مشرکین گردیده و مؤمنین شکست خورده اند و هم چنین است حال در سایر انبیا با مردم، چون دشمنان انبیا به خاطر آن که اهل دنیا بودند و همه تلاششان در آباد کردن دنیا و بسط قدرت و تشدید نیرو و جمع آوری اجتماعات بود، غلبه ظاهری

ص:277

هم همواره با آنان بوده است و همیشه انبیا مغلوب بوده اند، یا مانند زکریا مقتول و یا چون یحیی مذبوح و یا چون عیسی مهجور و یا مبتلا به گرفتاری های دیگر بودند.

سنت ها و تقدیرات الهی در جنگ هاو قانون آزمایش

بله هر زمانی که ظهور و غلبه حق و اثبات حقانیت آن موقوف شد و یا بشود به این که نظام عادی خرق و نقض شود و به عبارت دیگر هر زمان که امر حق دایر بین مرگ و حیات شود، بر خدای سبحان است که دین خود را یاری کند و نگذارد حجتش ضعیف و یا باطل گردد.

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذینَ کَفَرُوا وَ قالُوا لِاِخْوانِهِمْ اِذا ضَرَبُوا فِی الْاَرْضِ اَوْ کانُوا غُزّیً لَوْ کانُوا عِنْدَنا ما ماتُواوَ ما قُتِلُوا لِیَجْعَلَ اللّهُ ذلِکَ حَسْرَةً فی قُلُوبِهِمْ وَ اللّهُ یُحْیی وَ یُمیتُ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ،»

«ای گرویدگان به دین اسلام شما بمانند آنان که راه کفر و نفاق پیمودند، نباشید که گفتند اگر برادران و خویشان ما به سفر نرفتند و یا به جنگ حاضر نمی شدند به چنگ مرگ نمی افتادند، این آرزوهای باطل را خدا حسرت دل های آنان خواهد

ص:278

کرد و خدا است که زنده می گرداند و می میراند در هر وقت و به هر سبب که می خواهد و به هر چه کنید آگاه است.» (156 / آل عمران)

معنای آیه نهی مؤمنین است از این که مثل کافران باشند و درباره کسانی که در بیرون شهر یا در غیاب بستگان و یا در جنگ از دنیا بروند، بگویند، اگر نزد ما مانده بودند نمی مردند و کشته نمی شدند، برای این که این سخن آدمی را به سوی عذابی قلبی و شکنجه ای الهی که همان حسرت باشد گرفتار می کند علاوه بر این که سخنی است ناشی از جهل، برای این که دوری فلان شخص از خانواده و بستگانش، نه او را زنده می کند و نه می میراند و اصولاً احیا و اماته از شؤون مختص به خدای تعالی است، خدای وحده که شریکی برای او نیست، پس زنهار که شما مسلمانان مثل آن کفار

نباشید، که خدا بدان چه می کنید بصیر و بینا است.(1)

سنت ها و تقدیرات الهی در جنگ هاو قانون آزمایش

زندگی بعد از شهادت، رمز نبود خوف و حزن مسلمین در جهاد

«وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتا بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ،»

«البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود،» (169 / آل عمران)

«فَرِحینَ بِما اتیهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلاّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ،»

«آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان کردیده شادمانند و به آن مؤمنان

1- المیزان، ج :4 ، ص: 75.

که هنوز به آن ها نپیوسته اند و بعدا در پی آن ها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند،»

(170 / آل عمران)

زندگی بعد شهادت، رمز نبود خوف و حزن در جهاد

«یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَهٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ وَ اَنَّ اللّهَ لا یُضیعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنینَ،»

«و آن ها را بشارت به نعمت و فضل خدا دهند و این که خداوند اجر اهل ایمان را هرگز ضایع نگرداند!» (171 / آل عمران)

از دقت در این آیات این معنا به دست می آید که اولاً درصدد بیان اجر مؤمنین است و ثانیا می خواهد بفهماند که این اجر که نزد خدای سبحان است رزق ایشان است و ثالثا این رزق نعمتی و فضلی از خدا است و رابعا این نعمت و فضل عبارت از این است که نه خوفی دارند و نه حزنی!

این جمله یعنی جمله «اَلاّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ،» جمله عجیبی است، هر قدر انسان بیشتر در آن فرو می رود و تدبر می کند دامنه معنایش وسیع تر می شود، با این که

جمله ای است لطیف و رقیق و بیانی است ساده و اولین چیزی که از معنای آن به ذهن می رسد این است که خوف و حزن از مؤمنین برداشته می شود و این را هم می دانیم که خوف تنها در امری فرض دارد که اولاً ممکن باشد و ثانیا احتمال آمدنش به سوی ما معقول باشد و ثالثا اگر بیاید مقداری از سعادت ما را از بین می برد، سعادتی که ما توقع داریم واجد آن باشیم و خود را واجد آن فرض می کنیم و هم چنین حزن تنها از ناحیه حادثه ای است که پیش آمده و آن نیز مقداری از سعادت کذائی ما را سلب کرده، پس بلا و یا هر محذور و گرفتاری که فرض شود، وقتی از آن می ترسیم که هنوز بر سر ما نیامده باشد و اما وقتی آمد دیگر خوف معنا ندارد، آن جا جای حزن و حسرت است، پس بعد از وقوع خوفی نیست و قبل از وقوع هم حزنی نیست.

پس بر طرف شدن مطلق خوف از انسان تنها وقتی فرض دارد که هیچ یک از آن چه

داریم در معرض زوال قرار نگیرد و هم چنین بر طرف شدن مطلق حزن از انسان وقتی

فرض دارد که آن چه نعمت که انسان بتواند از آن متنعم شود و لذت ببرد دارا باشد و خدای تعالی به او افاضه کرده باشد و نیز آن چه که دارد در معرض زوال قرار نگیرد و این همان خلود سعادت برای انسان و خلود انسان در آن سعادت است.

و از همین جا واضح می شود که نبودن خوف و حزن عین روزی خوردن انسان نزد خدا است و به حکم آیه: «وَ ما عِنْدَاللّٰهِ خَیْرٌ،» (196 / آل عمران) و آیه: «وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ،» (96 / نحل) آن چه نزد خدا است هم نعمت و خیر است، هم باقی است، نه عذاب و شری آمیخته با آن است و نه فنا و زوالی بدان راه دارد.

باز این معنا واضح می شود که نبودن حزن و خوف عینا بودن نعمت و فضل است و این خود عطیه است، لیکن نعمت وقتی در عرف قرآن اطلاق شود معنایش

ولایت الهیه است، بنابراین معنای آیه مورد بحث چنین می شود: خدای تعالی متصدی

و عهده دار کار مؤمنین است و آنان را به عطیه ای از خود اختصاص می دهد. (1)

چهار فرمان الهی: اصْبِرُوا ، صابِرُوا ،رابِطُوا،وَاتَّقُوا اللّهَ

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ،»

«ای اهل ایمان در کار دین صبور باشید و یک دیگر را به صبر و مقاومت سفارش

چهار فرمان الهی: اصْبِرُوا، صابِرُوا، رابِطُوا، وَاتَّقُوا اللّهَ

کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خدا ترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید!» (200 / آل عمران)

اصْبِرُوا:

امرهائی که دراین آیه آمده یعنی أمر اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَاتَّقُواهمهمطلق و بدون

1- المیزان، ج :4 ، ص: 90.

قید است، در نتیجه صبرش، هم شامل صبر بر شدائدمی شود و هم شامل صبر در اطاعت خدا و هم چنین صبر بر ترک معصیت و به هر حال منظور از آن صبر تک تک افراد است.

صابِرُوا :

دنبالش همین صبر را به صیغه مفاعله یعنی صابِرُوا آورده که در مواردی استعمال می شود که ماده فعل بین دو طرف تحقق می یابد. مصابره عبارت است از این که جمعیتی

به اتفاق یک دیگر اذیت هارا تحمل کنند و هریک صبر خودرا به صبر دیگری تکیه دهد و در نتیجه برکاتی که در صفت صبر هست دست به دست هم دهد و تأثیر صبر بیشتر گردد.

این معنا امری است که هم در فرد، اگر نسبت به حال شخصی او در نظر گرفته شود، محسوس است: و هم در اجتماع، اگر نسبت به حال اجتماع و تعاون او در نظر گرفته شود: چون باعث می شود که تک تک افراد نیروی یک دیگر را به هم وصل کنند و همه نیروها یکی شود.

رابِطُوا :

مرابطه از نظر معنا اعم از مصابره است، چون مصابره عبارت بود از وصل کردن نیروی مقاومت افراد جامعه در برابر شدائد و مرابطه عبارت است از همین وصل کردن

ص:285

نیروها، اما نه تنها نیروی مقاومت در برابر شدائد، بلکه همه نیروها و کارها، در جمیع

چهار فرمان الهی: اصْبِرُوا، صابِرُوا، رابِطُوا، وَاتَّقُوا اللّٰهَ

شؤون زندگی دینی، چه در حال شدت و چه در حال رخا و خوشی.

وَ اتَّقُوا اللّٰهَ :

و چون مراد از مرابطه این است که جامعه به سعادت حقیقی دنیا و آخرت خود برسد و اگر مرابطه نباشد گو این که صبر من و تو، به تنهائی و علم من و تو به تنهائی و هر فضیلت دیگر افراد، به تنهائی سعادت آور هست، ولی بعضی از سعادت را تأمین می کند و بعضی از سعادت، سعادت حقیقی نیست به همین جهت دنبال سه جمله: اصبروا و صابروا و رابطوا اضافه کرد:«وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ،» که البته منظور از این فلاح هم فلاح تام حقیقی است.(1)

ص:286

1- المیزان، ج :4 ، ص: 143.

فصل یازدهم: عقد و نقض پیمان ها، معاهدات صلح و متارکه جنگ

نقض پیمان ها و معاهدات و شرایط آن

«اِنَّ شَرَّالدَّوآابِّ عِنْدَ اللّهِ الَّذینَ كَفَرُوا فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ،»

«همانا بدترین جنبندگان نزد خدا کسانیند که کفر ورزیدند، پس آنان ایمان نمی آورند،» (55 / انفال)

«اَلَّذینَ عهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فی كُلِّ مَرَّهٍ وَهُمْ لایَتَّقُونَ،»

«آنان که تو با ایشان پیمان بستی آن گاه ایشان در هر بار عهد خود را می شکنند و ایشان نمی پرهیزند،» (56 / انفال)

«فَاِمّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَذَّكَّرُونَ،»

ص:287

«پس هر گاه در جنگ بر ایشان دست یافتی (چنان بر ایشان بتاز که) به وسیله آنان تارو مار شود هر که پشت سر ایشان است، بلکه متذکر شوند،» (57 / انفال)

«وَ اِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلى سَوآءٍ اِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْخآئِنينَ،»

«و اگر بیم داشتی از قومی خیانتی را مرتکب شوند پس بیفکن به سویشان عهدشان را به طور مساوی که خدا دوست نمی دارد خیانت کاران را،» (58 / انفال)

«وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا سَبَقُوا اِنَّهُمْ لا يُعْجِزُونَ،»

«و کسانی که کافر شدند به هیچ وجه نپندارند که پیشدستی و زرنگی کرده اند، نه، ایشان خدا را به عجز در نمی آورند!» (58 / انفال)

این آیات احکام و دستوارتی است درباره جنگ و صلح و معاهدات جنگی و نقض آن و غیره و صدر آیه ها قابل انطباق بر طوایف یهودی است که در مدینه و اطراف آن می زیسته اند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از هجرتش به مدینه با این طوایف معاهده بست بر این که آنان در مقام اخلال گری و مکر برنیایند و کسی را علیه او کمک نکنند و

در عوض بر دین خود باقی باشند و جانشان از ناحیه آن حضرت در امان باشد، یهودیان این پیمان را شکستند، آن هم نه یک بار و دو بار، تا آن که خداوند دستور جنگ با آنان را داد و کارشان به آن جا کشید که همه می دانیم.

نقض پیمان ها و معاهدات و شرایط آن

«اِنَّ شَرَّ الدَّوآابِّ عِنْدَ اللّهِ الَّذینَ كَفَرُوا فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ،» اگر کلام را به این معنا که یهود بدترین جنبدگانند،افتتاح کرد برای این است که مقصود از این فصل زنهار دادن و بر حذر داشتن مسلمین از شر ایشان و دفع شر ایشان از مسلمین بوده و ارتکاز طبیعی مردم بر این است که از شری که امید هیچ خیری در آن نیست پرهیز نمایند و به هر وسیله ای که صحیح و ممکن باشد آن را از خود دور کنند.

«وَ اِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَةً فَانْبِذْ اِلَیْهِمْ عَلی سَوآءٍ اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْخآئِنینَ،» اگر از قومی که میان تو و ایشان عهدی استوار گشته ترسیدی که در عهدت خیانت کرده و آن را بشکنند و ترست از این جهت بود که دیدی آثار آن در حال ظهور است تو نیز عهد ایشان را نزد ایشان بینداز و آن را لغو کن و لغویت آن را به ایشان اعلام هم بکن تا شما و

ایشان در شکستن عهد برابر هم شوید و یا تا این که تو در عدالت مستوی و استوار شوی، چون این خود از عدالت است که تو با ایشان معامله به مثل کنی، چون اگر بدون اعلام قبلی با ایشان به جنگ درآئی خواهند گفت که خیانت کرده و خدا خیانت کاران را دوست نمی دارد.

این دو آیه دو دستور الهی است در قتال با کسانی که عهد ندارند و عهد را می شکنند و یا ترس این هست که بشکنند.

پس اگر دارندگان عهد از کفار بر عهد خود پایدار نباشند و آن را در هر بار بشکنند بر ولی امر است که با ایشان مقاتله نموده و بر آنان سخت گیری کند و اگر ترس این باشد که بشکنند و اطمینانی به عهد آنان نداشته باشد باید او نیز لغویت عهد را اعلام نموده و آن گاه به قتال با آنان بپردازد و قبل از اعلام لغویت آن مبادرت به قتال نکند چه این خود یک نحوه خیانت است.

نقض پیمان ها و معاهدات و شرایط آن

و اما اگر عهد بستند و آن را نشکسته و ترس این هم که خیانت کنند در بین نباشد

ص:290

البته واجب است عهدشان را محفوظ داشته و احترام کنند، که خدای تعالی فرموده:«فَاَتِمُّوآا اِلَیْهِمْ عَهْدَهُمْ اِلی مُدَّتِهِمْ،» (4 / توبه) و نیز می فرماید: «اَوْفُوا بِالْعُقُودِ!»(1)

برائت از مشرکین و حکم نقض قراردادهای شکسته شده

«بَرآءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهآ اِلَی الَّذینَ عهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ،»

«این آیات بی زاری است از خدا و رسولش به سوی آنان که شما مسلمین پیمان بستید با آنان از مشرکین.» (1 / توبه)

مفاد آیه تنها صرف تشریع نیست، بلکه متضمن انشاء حکم و قضاء بر برائت از

1- المیزان، ج :9 ، ص: 147.

مشرکین زمان نزول آیه است، به دلیل این که اگر صرف تشریع بود رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برائت شریک نمی کرد، چون دأب قرآن بر این است که حکم تشریعی صرف را تنها به خدا نسبت دهد، حتی صریحا فرموده: «وَ لایُشْرِکُ فی حُکْمِه اَحدا،» (26 / کهف) و از مصادیق حکم جز حکم به معنای سیاست و ولایت و قطع خصومت را به آن حضرت نسبت نمی دهد.

برائت مشرکین و حکم نقض قراردادهای شکسته شده

بنابراین، منظور از آیه این است که: خداوند قضا رانده به این که از مشرکین که شما با آنان معاهده بسته اید امان برداشته شود و این برداشته شدن امان جزافی و عهدشکنی بدون دلیل نیست، چون خداوند بعد از چند آیه مجوز آن را بیان نموده و می فرماید که: هیچ وثوقی به عهد مشرکین نیست، چون اکثرشان فاسق گشته و مراعات حرمت عهد را نکرده و آن را شکستند، به همین جهت خداوند مقابله به مثل یعنی لغو کردن عهد را برای مسلمین نیز تجویز کرده و فرموده: «وَ اِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَهً فَانْبِذْ

اِلَیْهِمْ عَلی سَوآءٍ اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْخآئِنینَ،» ولیکن با این که دشمن عهدشکنی کرده خداوند راضی نشد که مسلمانان بدون اعلام لغویت عهد آنان را بشکنند بلکه دستور داده نقض خود را به ایشان اعلام کنند تا ایشان به خاطر بی اطلاعی از آن به دام نیفتند.

آری، خدای تعالی با این دستور خود مسلمانان را حتی از این مقدار خیانت هم منع فرمود.

و اگر آیه مورد بحث می خواست شکستن عهد را حتی در صورتی که مجوزی از ناحیه کفار نباشد تجویز کند می بایستی میان کفار عهدشکن و کفار وفادار به عهد فرقی نباشد و حال آن که در دو آیه بعد کفار وفادار به عهد را استثناء کرده و فرموده: مگر آن مشرکینی که شما با ایشان عهد بسته اید و ایشان عهد شما ر ا به هیچ وجه نشکسته باشند و احدی را علیه شما پشتیبانی نکرده باشند، چنین کسان را عهدشان را تا سررسید مدت به پایان ببرید که خدا پرهیزکاران را دوست می دارد.

و نیز راضی نشد به این که مسلمانان بدون مهلت عهد کفار عهد شکن را بشکنند بلکه دستور داد که تا مدتی معین ایشان را مهلت دهند تا در کار خود فکر کنند و فردا نگویند شما ما را ناگهان غافل گیر کردید.

برائت مشرکین و حکم نقض قراردادهای شکسته شده

بنابراین، خلاصه مفاد آیه این می شود که: عهد مشرکینی که با مسلمانان عهد بسته و اکثر آنان آن عهد را شکستند و برای مابقی هم وثوق و اطمینانی باقی نگذاشتند لغو و باطل است چون نسبت به بقیه افراد هم اعتمادی نیست و مسلمانان از شر و نیرنگ هایشان ایمن نیستند.

«فَسیحُوا فِی الْأَرْضِ اَرْبَعَهَ اَشْهُرٍ وَاعْلَمُوآا اَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللّهِ وَاَنَّ اللّهَ مُخْزِی الْکفِرینَ،»

«پس شما ای مشرکین تا چهار ماه پیمانتان معتبر است و می توانید آزادانه در زمین آمد و شد کنید و بدانید که شما ناتوان کننده خدا نیستید و این که خدا خوارکننده کافران است.» (2/توبه)

ص:294

این که قرآن مردم را دستور داد که در چهار ماه سیاحت کنند کنایه است از این که در این مدت از ایام سال ایمن هستند و هیچ بشری متعرض آنان نمی شود و می توانند هرچه را که به نفع خود تشخیص دادند انجام دهند زندگی یا مرگ.

در ذیل آیه هم نفع مردم را در نظر گرفته و می فرماید: صلاح تر به حال ایشان این است که شرک را ترک کرده و به دین توحید روی آورند و با استکبار ورزیدن خود را دچار خزی الهی ننموده و هلاک نکنند.

«اِلاَّ الَّذینَ عهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئا وَ لَمْ یُظهِرُوا عَلَیْکُمْ اَحَدا فَاَتِمُّوآا اِلَیْهِمْ عَهْدَهُمْ اِلی مُدَّتِهِمْ اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقینَ،»

«مگر آن کسانی از مشرکین که شما با آنان عهد بسته اید و ایشان به هیچ وجه عهد

برائت مشرکین و حکم نقض قراردادهای شکسته شده

شما را نشکسته و احدی را علیه شما پشتیبانی و کمک نکردند، که باید عهدشان را تا سرآمد مدتشان استوار بدارید که خدا پرهیزکاران را دوست می دارد!» (4 / توبه)

ص:295

این آیه استثنائی است از عمومیت برائت از مشرکین و استثناء شدگان عبارتند از مشرکینی که با مسلمین عهدی داشته و نسبت به عهد خود وفادار بوده اند و آن را نه مستقیما و نه غیر مستقیم نشکسته اند، که البته عهد چنین کسانی را واجب است محترم شمردن و تا سرآمد مدت آن را به پایان بردن.

از این بیان روشن گردید که مقصود از اضافه کردن جمله «وَ لَمْ یُظهِرُوا عَلَیْکُمْ اَحَدا،» به جمله «لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئا،» بیان دو قسم نقض عهد یعنی مستقیم و غیر مستقیم آن است، نقض عهد مستقیم مانند کشتن مسلمانان و غیر مستقیم نظیر کمک نظامی به کفار علیه مسلمین.

«اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقینَ،» این جمله در مقام بیان علت وجوب وفای به عهد است و این که وفای به عهد و محترم شمردن آن در صورتی که دشمن نقض نکند خود یکی از مصادیق تقوا است که خداوند همواره در قرآن به آن امر می کند و اگر این معنا را در آیه

ص:296

مورد بحث صریحا بیان نکرده در مواردی که نظیر آن مورد است بدان تصریح کرده، مثلاً در آیه «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ عَلی اَلاّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی،» (8 / مائده) فرموده است: عدالت یکی از مصادیق تقوا است. و نیز در آیه «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اَنْ تَعْتَدُوا وَتَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الاِْثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللّهَ،» (2 / مائده) تصریح کرده معاونت بر نیکی و تقوا و کمک نکردن بر گناه و ظلم از مصادیق آن تقوای مطلقی است که خداوند همواره به آن امر می کند. (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 197.

برائت مشرکین و حکم نقض قراردادهای شکسته شده

برداشته شدن حرمت جان کافر و دستور قتل آن ها

«فَاِذَا انْسَلَخَ الاْشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَاِنْ تابُوا وَ اَقامُوا الصَّلوةَ وَءَاتَوُا الزَّكوةَ فَخَلُّوا سَبيلَهُمْ اِنَّ اللّهَ غَفـُورٌ رَحيمٌ،»

«پس وقتی ماه های حرام تمام شد مشرکین را هر جا یافتید به قتل برسانید و

دست گیر نموده و برایشان تنگ بگیرید و به هر کمین گاهی برای گرفتن آنان بنشینید، پس اگر توبه کردند و نماز به پا داشته و زکات دادند رهاشان سازید که خدا آمرزنده رحیم است.» (5 / توبه)

جمله «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ،» نشان دهنده برائت و بی زاری از مشرکین است و می خواهد احترام را از جان های کفار برداشته و خون هایشان را هدر سازد و بفرماید: بعد از تمام شدن آن مهلت دیگر هیچ مانعی نیست از این که آنان را بکشید نه حرمت حرم و نه احترام ماه های حرام، بلکه هر

وقت و هر کجا که آنان را دیدید باید به قتلشان برسانید، البته این در صورتی است که کلمه «حَيْثُ» هم عممومیت زمانی را برساند و هم مکانی را که در این صورت قتل کفار بر مسلمین واجب است هر چند به آنان در حرم و حتی در ماه های حرام دست پیدا کنند.

برداشته شدن حرمت جان کافر و دستور قتل آن ها

و تشریع این حکم برای این بوده که کفار را در معرض فنا وانقراض قرار داده و به تدریج صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک کند و مردم را از خطرهای معاشرت و مخالطت با آنان نجات دهد. (1)

ص:299

1- المیزان، ج :9 ، ص: 197.

بنابراین، هر یک از جملات «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ،» و «وَ خُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ،» بیان یک نوع از راه ها و وسایل نابود کردن افراد کفار و از بین بردن جمعیت های ایشان و نجات دادن مردم از شر ایشان است. اگر به آنان کسی دست یافت و توانست ایشان را بکشد باید کشته شوند و اگر نشد دست گیر شوند و اگر این هم نشد در همان جایگاه هایشان محاصره شوند و نتوانند بیرون آیند و با مردم آمیزش و مخالطه کنند و اگر معلوم نشد در کجا پنهان شده اند، در هر جا که احتمال رود کمین بگذارد تا بدین وسیله دست گیرشان نموده یا به قتلشان فرمان دهد و یا اسیرشان کند.

«فَاِنْ تابُوا وَ اَقامُوا الصَّلوةَ وَ ءَاتَوُا الزَّكوةَ فَخَلُّوا سَبيلَهُمْ اِنَّ اللّهَ غَفـُورٌ رَحيمٌ،»

شرط رهائی مشرکین از شمول حکم قتل

معنای آیه این است که: اگر با ایمان آوردن از شرک به سوی توحید برگشتند و با عمل خود شاهد و دلیلی هم بر بازگشت خود اقامه نمودند به این معنا که نماز خوانده و

زکات دادند و به تمامی احکام دین شما که راجع است به خلق و خالق ملتزم شدند در این صورت رهایشان کنید.

دستور خدا به رها کردن ایشان به علت این بود که خدا آمرزنده رحیم است و هر که را به سویش توبه برد می آمرزد! (1)

امر به امان دادن مشرکین برای تحقیق و پذیرش دین

«وَ اِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ اسْتَجارَکَ فَاَجِرْهُ حَتّی یَسْمَعَ کَلمَ اللّهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْلَم-ُونَ،»

«و اگر یکی از مشرکین از تو پناه خواست پس او را پناه ده تا کلام خدا را بشنود

1- المیزان، ج :9 ، ص: 197.

آن گاه او را به مأمن خویش برسان و این به خاطر آن است که ایشان مردمی نادانند.» (6 / توبه)

این آیه متعرض حکم پناه دادن به مشرکین است که پناه خواهی می کنند و می فرماید پناهشان بدهید تا کلام خدا را بشنوند و این سخن هر چند در خلال آیات برائت و سلب امنیت از مشرکین جمله ای معترضه و یا شبیه به متعرضه است، لیکن گفتنش واجب بود، چون در حقیقت دفع دخل و جواب از توهمی بود که حتما می شد.

امر به امان دادن مشرکین برای تحقیق و پذیرش دین

آری، اساس این دعوت حقه و وعد و وعیدش و بشارت و انذارش ولوازم این وعد و وعید یعنی عهد و پیمان بستنش و یا پیمان شکستنش و نیز احکام و دستورات جنگیش همه و همه هدایت مردم است و مقصود از همه آن ها این است که مردم را از راه ضلالت به سوی رشد و هدایت برگردانیده و از بدبختی و نکبت شرک به سوی سعادت توحید بکشاند.

ص:302

و لازمه این منظور این است که کمال اهتمام را در رسیدن به آن هدف مبذول داشته و برای هدایت یک گمراه و احیای یک حق هر چند هم ناچیز باشد از هر راهی که امید می رود به هدف برسد استفاده شود و به همین جهت است که خدای تعالی با این که از

مشرکین غیر معاهد بی زاری جسته و خون و مال و عرض آنان را هدر کرده بود از آن جائی که منظورش این بود که حقی احیاء و باطلی ابطال شود لذا وقتی احتمال می دهد همین مشرکین به راه راست بیابند همین امید و احتمال تا آن جا که مبدل به یاس و نومیدی از هدایتشان نشود از هر قصد سوئی جلوگیری می کند.

پس وقتی مشرکی پناه می خواهد تا از نزدیک دعوت دینی را بررسی نموده و اگر آن را حق دید و حقانیتش برایش روشن شد پیروی کند واجب است او را پناه دهند تا کلام خدا را بشنود و در نتیجه پرده جهل از روی دلش کنار رفته و حجت خدا برایش تمام شود و اگر با نزدیک شدن و شنیدن باز هم گمراهی و استکبار خود را ادامه داد و

ص:303

اصرار ورزید البته جزو همان کسانی خواهد شد که در پناه نیامده و امان نیافته اند و خلاصه امانی که به آن ها داده شده بود باطل گشته و باید به هر وسیله که ممکن باشد زمین را از لوث وجودش پاک کرد.

امر به امان دادن مشرکین برای تحقیق و پذیرش دین

این دستور از این جهت از ناحیه خدای متعال تشریع شد که مشرکین مردمی جاهل بودند و از مردم جاهل هیچ بعید نیست که بعد از پی بردن به حق آن را بپذیرند.

و این دستورالعمل ها از ناحیه قرآن و دین قویم اسلام نهایت درجه رعایت اصول فضیلت و حفظ مراسم کرامت و گسترش رحمت و شرافت انسانیت است. پس، از آن چه گذشت معلوم شد:

1: آیه شریفه آن حکم عمومی را که در آیه قبلیش در جمله «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ،» بود تخصیص می زند.

2: کلمه «حَتّى» در جمله «حَتّى يَسْمَعَ كَلمَ اللّهِ،» حکم تخصیص را که مسأله پناه

ص:304

دادن به پناه خواهان است مقید به سررسید معینی می کند و می فهماند که حکم امان

دادن برای شنیدن کلام خدا و بررسی مواد رسالت است و قهرا مدت امان گرفتن مقید به مقدار بررسی مزبور است و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن مقدار از زمان می تواند به امان خود وفاداری کند که مشرکین برای شنیدن کلام خدا و بررسی ادله نبوت او به آن مقدار مهلت محتاج باشند و اما بعد از آن که کلام خدا را شنیدند و تا آن جا که ضلالت از هدایت برایشان متمایز شود بررسی نمودند دیگر معنا ندارد آن مهلت امتداد پیدا کند، بلکه قهرا و خود به خود مسأله امان باطل گشته و شخص امان یافته تنها این مقدار فرصت دارد که به جایگاه و مأمن خود که از آن جا به نزد پیغمبر آمده بود برگردد و مسلمین در این فرصت متعرض او نشوند، تا بتواند از مرگ و زندگی یکی را به اراده خود اختیار کند.

3: به دست آمد که مقصود از کلام خدا مطلق آیات قرآنی است، البته آن آیاتی که

امر به امان دادن مشرکین برای تحقیق و پذیرش دین

مربوط به اصول معارف الهی و معالم دینی و یا رد شبهائی است که ممکن است به دل ها راه پیدا کند.

این چند نکته مطالبی است که آیه شریفه به کمک قرینه مقام و سیاقی که دارد آن ها را افاده می کند.

4: این که منظور از شنیدن کلام خدا واقف شدن بر اصول دین و معالم آن است نه صرف شنیدن، گو این که صرف شنیدن هم در جائی که شنونده عرب باشد بی دخالت نیست، ولیکن قرآن کریم تنها مال عرب نیست و در آن جا که شنونده اش غیر عرب باشد قطعا و به طوری که از سیاق استفاده می شود مقصود از شنیدن همان به دست آوردن اصول دین و معالم آن خواهد بود.

5: معلوم شد این آیه از آیات محکمه است و نسخ نشده و بلکه قابل نسخ نیست،

زیرا این معنا از ضروریات مذاق دین و ظواهر کتاب و سنت است که خداوند قبل از

این که حجت بر کسی تمام شود او را عقاب نمی کند و مؤاخذه و عتاب همیشه بعد از تمام شدن بیان است و از مسلمات مذاق دین است که جاهل را با این که در مقام تحقیق و فهمیدن حق و حقیقت بر آمده دست خالی بر نمی گرداند و تا غافل است او را مورد مؤاخذه قرار نمی دهد. بنابراین بر اسلام و مسلمانان است که به هر کس از ایشان که امان بخواهد تا معارف دین را شنیده و از اصول دعوت دینی سر درآورد امان دهند تا اگر حقیقت بر وی روشن شد پیرو دین شود و مادام که اسلام، اسلام است این اصل قابل بطلان و تغییر نیست و آیه محکمی است که تا قیامت قابل نسخ نمی باشد.

6 : به دست آمد که این آیه پناه دادن به پناه خواهان را وقتی واجب کرده که مقصود از پناهنده شدن، مسلمان شدن و یا چیزی باشد که نفعش عاید اسلام گردد و

امر به امان دادن مشرکین برای تحقیق و پذیرش دین

اما اگر چنین غرضی در کار نباشد آیه شریفه به هیچ وجه دلالت ندارد که به چنین کسی باید پناه داد و این شخص مشمول آیات سابق است که دستور تشدید را داده است.

ص:307

7 : این که جمله «ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ،» با این که جمله «فَاَجِرْهُ حَتّی یَسْمَعَ» بدون آن مقصود را می رساند برای این آورده شد که بر کمال عنایت بر باز شدن راه هدایت به روی مردم دلالت کند و بفهماند که اسلام تا چه اندازه خواسته است حریت مردم را در زندگی و کارهای حیاتی آنان حفظ کند.

آری، اسلام از به کار بردن کلماتی نظیر باید چنین شود و خدا چنین خواسته اغماض کرده تا مردم اگر هلاک می شوند و اگر به راه زندگی می افتند در هر دو حال اختیارشان بعد از فهمیدن و تمام شدن حجت باشد و دیگر بعد از آمدن انبیاء بشر بر خدا حجتی نداشته باشد.

8 : این که آیه شریفه دلالت دارد بر این که اعتقاد به اصل دین باید به حد علم یقینی برسد و اگر به این حد نرسد یعنی اعتقادی آمیخته با شک و ریب باشد کافی نیست، هر چند به حد ظن راجح رسیده باشد، به شهادت این که خدای تعالی در چند جای

قرآن از پیروی ظن مذمت نموده به پیروی علم سفارش کرده است و اگر در اصول اعتقادی دین مظنه و تقلید کافی بود دیگر جا نداشت در آیه مورد بحث دستور دهد پناه خواهان را پناه دهند تا اصول دین و معارف آن را به عقل خود درک کنند، زیرا برای مسلمان شدن ایشان راه دیگری که عبارتست از تقلید وجود داشت، پس معلوم می شود تقلید کافی نیست و کسی که می خواهد مسلمان شود باید در حق و باطل بودن دین بحث و دقت به عمل آورد.(1)

امر به امان دادن مشرکین برای تحقیق و پذیرش دین

البته نمی خواهیم بگوئیم آیه مورد بحث عموم مردم را مکلف کرده که تنها از راه استدلال به اصول دین اعتقاد پیدا کنند، بلکه، می خواهیم بگوئیم آیه شریفه دلالت دارد

1- المیزان، ج :9 ، ص: 197.

بر این که باید اعتقاد علمی و یقینی باشد چه از راه استدلال های علمی و چه از هر راه دیگری که ولو اتفاقا و احیانا مفید علم باشد، پس کسی به ما اشکال نکند به این که استدلال بر اصول معارف دین جز از راه عقل ممکن نیست (و چرا آیه شریفه برای تحصیل آن راه شنیدن آیات قرآن را پیشنهاد کرده؟) آری صحیح بودن راه استدلال امری است و جایز بودن اعتماد بر علم از هر راهی که به دست آید امر دیگری است.

روایات رسیده درباره ابلاغ آیات برائت

در تفسیر عیاشی از حریز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابی بکر را با آیات سوره برائت به موسم حج فرستاد تا بر مردم بخواند جبرئیل نازل شد و گفت: از ناحیه تو جز علی نباید برساند، لذا حضرت علی علیه السلام را دستور داد تا بر ناقه غضباء سوار شود و خود را به ابی بکر رسانیده آیات را از او بگیرد و به مکه برده بر مردم بخواند.

ص:310

ابی بکر عرض کرد آیا خداوند بر من غضب کرده؟ فرمود: نه، چیزی که هست دستور رسیده که جز مردی از خودت کسی نمی تواند پیامی به مشرکین ببرد.

از آن طرف وقتی علی علیه السلام به مکه رسید که بعد از ظهر روز قربانی بود که روز حج

روایات رسیده درباره ابلاغ آیات برائت

اکبر همانست، حضرت در میان مردم برخاست و صدا زد: ای مردم من فرستاده رسول خدایم به سوی شما و این آیات را آورده ام:

«بَرآءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهآ اِلَی الَّذینَ عهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ فَسیحُوا فِی الْأَرْضِ اَرْبَعَهَ اَشْهُرٍ،» (1 / توبه)

یعنی بیست روز از ذی الحجه و تمامی محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی.

آن گاه فرمود: از این پس نباید کسی لخت و عریان اطراف خانه طواف کند، نه زن و نه مرد و نیز هیچ مشرکی دیگر حق ندارد بعد از امسال به زیارت بیاید و هر کس از

مشرکین با رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدی بسته است مهلت و مدت اعتبار آن تا سرآمد همین چهار ماه است.

مؤلف: مقصود آن عهدهائی بوده که ذکر مدت در آن ها نشده است و اما آن هائی که مدت دار بوده از مدلول خود آیات کریمه برمی آید که تا آخر مدتش معتبر است.

و در الدرالمنثور است که عبداللّه بن احمد بن حنبل در کتاب زوائد مسند و ابوالشیخ و ابن مردویه از علی رضی اللّه عنه روایت کرده اند که فرموده: وقتی ده آیه از آیات سوره برائت نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله ابی بکر را خواست و فرمود تا آن ها را بر اهل مکه قرائت کند، آن گاه مرا خواست و به من فرمود: خود را به ابی بکر برسان و هرجا به او برخوردی آیات را از او بگیر. ابوبکر برگشت و عرض کرد: یا رسول اللّه آیا درباره من چیزی نازل شده؟ فرمود: نه ولیکن جبرئیل نزد من آمد و گفت از ناحیه تو کسی جز خودت و یا مردی از خودت نباید پیامی به مردم مکه برساند.

مؤلف: از آن چه از روایات نقل کردیم هم چنین از روایات بیشتری که از نقلش

روایات رسیده درباره ابلاغ آیات برائت

صرف نظر شد، دو نکته اصلی و اساسی استفاده می شود: یکی این که فرستادن علی علیه السلام برای بردن آیات برائت و عزل کردن ابی بکر به خاطر امر و دستور خدا بوده و جبرئیل نازل شده و گفته است: «اِنَّهُ لا یَؤُدی عَنْکَ اَلا اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْک،» و این حکم در هیچ یک از روایات مقید به برائت و یا شکستن عهد نشده، یعنی در هیچ یک آن ها نیامده که یا رسول اللّه جز تو و یا کسی از تو برائت و یا نقض عهد را به مشرکین نمی رساند.

دوم این که علی علیه السلام در مکه هم چنان که آیات برائت را به گوش مردم رسانید حکم دیگری را نیز رساند و آن این بود که هر کس عهدی با مسلمین دارد و عهدش محدود به مدتی است، تا سررسید آن مدت عهدش معتبر است. و اگر محدود به مدتی نیست تا چهار ماه دیگر عهدش معتبر خواهد بود. این مطلب را آیات برائت نیز بر آن دلالت دارد.

و حکم دیگری را نیز ابلاغ فرمود و آن این بود که هیچ کس حق ندارد از این به بعد

ص:313

برهنه در اطراف كعبه طواف كند، اين نيز يک حكم الهی بود كه آيه شريفه «يا بَنيآ ادَمَ خُذوُا زينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ،» (31 / اعراف) بر آن دلالت دارد، علاوه بر اين كه در پاره ای از روايات به دنبال آن حكم اين آيه نيز ذكر شده است.

و حكمی ديگر و آن اين كه بعد از امسال ديگر هيچ مشركی حق ندارد به طواف و يا زيارت خانه خدا بيايد، اين حكم نيز مدلول آيه شريفه «ياآيُّهَا الَّذينَ ءَامَنُوآا اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا،» (28 / توبه) است.

در اين ميان امر پنجمی هست كه در بعضی از روايات آمده و آن اين است كه به صدای بلند ندا در داد: «هيچ كس داخل بهشت نمی شود مگر مؤمن،» و اين معنا هر چند در ساير روايات نيامده و خيلی هم بعيد به نظر می رسد، زيرا با اين كه آيات بسياری مكی و مدنی در اين باره نازل شده، عادتا محال به نظر می رسد كه تا سال نهم هجرت اين معنا به گوش مردم نرسيده و محتاج باشد به اين كه علی عليه السلام

آن را تذکر دهد لیکن مدلول خود آیات برائت نیز همین است.

روایات رسیده درباره ابلاغ آیات برائت

واما این که در بعضی از آن ها به جای آن دارد: هیچ کس داخل کعبه و یا خانه نمی شود مگر مؤمن در صورتی که این روایات صحیح باشد البته حکم مستفاد از آن ها نظیر حکم به ممنوعیت مشرکین از طواف، حکمی ابتدائی خواهد بود.

و به هر حال می خواهیم بگوئیم رسالت علی علیه السلام منحصرا راجع به رساندن آیات برائت نبود، بلکه هم راجع به آن بود و هم راجع به سه و یا چهار حکم قرآنی دیگر و همه آن ها مشمول گفته جبرئیل هست که گفت: از تو پیامی نمی رساند مگر خودت و یا مردی از خودت زیرا هیچ دلیلی نیست تا اطلاق این کلام را تقیید کند. (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 197.

«وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ،»

«و اگر به صلح گرائیدند پس تو نیز به آن گرای و بر خدای توکل کن که او شنوای داناست،» (61 / انفال)

«وَ اِنْ یُریدُوآا اَنْ یَخْدَعُوکَ فَاِنَّ حَسْبَکَ اللّهُ هُوَالَّذیآ اَیَّدَکَ بِنَصْرِه وَ بِالْمُؤْمِنینَ،»

«و اگر می خواهند با تو نیرنگ کنند پس همانا بس است تو را خدا، او کسی است که تو را به نصرت خود و به وسیله مؤمنین تأیید کرد.» (62 / انفال)

قبول صلح در قبال درخواست دشمن

می فرماید: اگر دشمن به صلح و روش مسالمت آمیز رغبت کرد تو نیز به آن متمایل شو و به خدا توکل کن و مترس از این که مبادا اموری پشت پرده باشد و تو را غافل گیر کند و تو به خاطر نداشتن آمادگی نتوانی مقاومت کنی، چون خدای تعالی شنوا و دانا است و هیچ امری او را غافل گیر نکرده و هیچ نقشه ای او را عاجز نمی سازد بلکه او تو را

ص:316

یاری نموده و کفایت می کند.

و آیه «وَ اِنْ یُریدُواآا اَنْ یَخْدَع-ُوکَ فَاِنَّ حَسْبَکَ اللّهُ،» نیز همین معنا را اثبات می کند. و معنای توکل این نیست که انسان به اعتماد به خدای تعالی اسباب ظاهری را هیچ کاره و لغو بداند، بلکه معنایش این است که اعتماد قطعی به اسباب نداشته باشد و بداند آن چه از اسباب ظاهری سببیتش برای انسان هویدا می گردد نمونه ای بیش نیست

و چه بسا اسباب دیگری است که ما از آن آگاهی نداریم و سبب تام و تمام که هرگز از مسببش تخلف نمی پذیرد و حامل اراده خدای سبحان است آن تمامی و مجموع همه این سبب ها است.

پس توکل عبارت است از این که انسان وثوق واعتماد خود را متوجه خدای سبحان کند که همه اسباب عالم بر محور مشیت او دور می زند و این معنا منافات ندارد با این که شخص متوکل به اسبابی که سببیت آن ها برایش ظاهر گشته و در دسترس او

ص:317

هستند تمسک بجوید و چیزی از آن ها را وانگذارد تا در نتیجه دچار جهالت شود.

«وَ اِنْ یُریدُوآا اَنْ یَخْدَعُ-وکَ فَاِنَّ حَسْبَکَ اللّهُ هُوَ الَّذیآ اَیَّدَکَ بِنَصْرِهوَ بِالْمُؤْمِنینَ.....»

قبول صلح در قبال درخواست دشمن

بعد از آن که خدای سبحان رسول خود را امر به تمایل به صلح و سازش کرد البته در صورتی که دشمن روی موافق نشان دهد و چون راضی به خدعه نشد زیرا خدعه از خیانت در حقوق همزیستی و روابط عمومی است و خداوند خیانت کاران را دوست ندارد، از این رو جای این سؤال بود که کسی بپرسد ممکن است تمایل دشمن به صلح و سازش از در خدعه و نیرنگ باشد و دشمن بخواهد بدین وسیله مؤمنین را گیج و گمراه کرده و در موقع مناسب در شرایطی که در نظر دارند بر ایشان شبیخون بزنند.

خدای سبحان در جواب فرموده: این که ما تو را امر به توکل کردیم برای همین بود که بدانی اگر دشمن بخواهد به این وسیله به تو نیرنگ بزند خدا نگهدار تواست. و در جای دیگر هم فرموده: «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّهَ بالِغُ اَمْرِهِ، هرکه به

خدا توکل جوید خدا کار او را کار خود دانسته و خدا به کار خود می رسد!» (3 / طلاق)

و این بیان به خوبی دلالت دارد بر این که غیر آن چه از اسباب طبیعی و عادی که ما به آن اطلاع پیدا می کنیم اسباب دیگری در کار است که بر وفق صلاح بنده متوکل در جریان است، هر چند اسباب طبیعی و عادی به او خیانت کرده و او را در راه رسیدن به مطلوب حقش مساعدت نکنند.

و این که فرمود: «هُوَ الَّذیآ اَیَّدَکَ بِنَصْرِهوَ بِالْمُؤْمِنینَ،» به منزله احتجاج و استدلال بر جمله «فَاِنَّ حَسْبَکَ اللّهُ» است و می خواهد با ذکر شواهدی مسأله کفایت خدای تعالی را اثبات کند و آن شواهد عبارتند از این که خدا او را به نصرت خود و به وسیله مؤمنین تأیید کرد و میان دل های مؤمنین با این که همه دشمن یک دیگر بودند الفت و مهربانی برقرار ساخت.(1)

ص:319

1- المیزان، ج :9 ، ص: 147.

قبول صلح در قبال درخواست دشمن

فصل دوازدهم: منافقین و نقش آن ها در جنگ های اسلامی

امر به قتال و جهاد سخت علیه کفار و منافقین

«یا اَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْویهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصیرُ،»

«ای پیغمبر! با کافران و منافقان کارزار کن و بر آنان سخت بگیر و جای ایشان در آخرت جهنم است، که سرانجامیست بد،» (73 / توبه)

«یَحْلِفُونَ بِاللّهِ ماقالُوا وَلَقَدْ قالُوا کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَ کَفَرُوا بَعْدَ اِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوابِما لَمْ یَنالُوا وَ ما نَقَمُوآا اِلاّ اَنْ اَغْناهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَاِنْ یَتُوبُوایَکُ خَیْرا لَهُمْ وَ اِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ عَذابا اَلیما فِی الدُّنْیا وَ الاْخِرَهِ وَ

مالَهُمْ فِی الْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصیرٍ،»

«به خدا سوگند می خورند که چیزی نگفته اند و حال آن که کلمه کفر را به زبان راندند و بعد از اسلامشان کافر شدند و به امری همت گماردند که بدان نائل نشدند و این غرور و سرمستی علتی نداشت جز این که خدا و رسولش ایشان را از کرم خود توانگر و بی نیاز کرده بود، حال اگر توبه کنند بر ایشان بهتر است و اگر هم چنان روی بگردانند خدا در دنیا و آخرت عذابشان کند، عذابی دردناک و در روی زمین دوست و یاوری نخواهند داشت.» (74 / توبه)

امر به قتال و جهاد سخت علیه کفار و منافقین

جهاد و مجاهدت به معنای سعی و بذل نهایت درجه کوشش در مقاومت است چه به زبان باشد و چه به دست تا آن جا که منتهی به کارزار شود.

ولیکن در قرآن کریم بیشتر در معنای کارزار استعمال شده، هر چند در غیر قتال نیز استعمال شده است.

و هر جا که این کلمه در قتال استعمال شده تنها کفار منظورند که تظاهر به مخالفت

ص:322

و دشمنی دارند و اما منافقین هر چند در واقع کافر و حتی از کفار هم خطرناک ترند، چون از راه کید و مکر وارد شده و کارشکنی می کنند، لیکن آیات جهاد ایشان را شامل نمی شود، برای این که ایشان تظاهر به کفر و دشمنی نداشته، در عوض از سایر مسلمانان هم خود را مسلمان تر جلوه می دهند و با این حال دیگر معنا ندارد که با ایشان جهاد شود.

و لذا چه بسا از استعمال جهاد در خصوص منافقین این معنا به ذهن برسد که منظور از آن هر رفتاریست که مطابق مقتضای مصلحت باشد، اگر مصلحت اقتضاء داشت معاشرتشان تحریم و ممنوع شود و اگر اقتضاء داشت نصیحت و موعظه شوند و اگر اقتضاء داشت به سرزمین دیگری تبعید شوند و یا اگر رده ای از ایشان شنیده شد کشته گردند و اگر طور دیگری اقتضاء داشت در حقشان عملی کنند. خلاصه معنای جهاد با منافقین مقاومت در برابر کارشکنی ها و نقشه کشی های ایشان است به هر وسیله ای که مصلحت باشد.

ص:323

و چه بسا جمله «وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ،» در دنبال جمله «جاهِدِ الْكُفّارَ وَ الْمُنافِقينَ،» شاهد بر این معنا باشد که مقصود از جهاد غلظت و خشونت است. (1)

امر به قتال و جهاد سخت علیه کفار و منافقین

چگونگی خروج منافقین از ایمان و از اسلام

«يَحْلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ اِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا...،» (74 / توبه)

سیاق آیه اشعار دارد به این که منافقین عمل بسیار زشتی انجام داده و در ضمن عمل کلام زشتی هم به زبان آورده اند. خدای تعالی در هر دو قضیه تکذیبشان کرده،

1- المیزان، ج :9 ، ص: 457.

درباره انکار قولشان فرموده:«وَ کَفَروُا بَعْدَ اِسْلامِهِمْ،» تا کسی خیال نکند از راه مبالغه گفتیم کافر شدند، نه، جدا کافر شدند و محکوم به کفر بعد از اسلام گشتند.

این آیه کلام خود خدای تعالی است که عالم به غیب و شهادت است، پس اگر بفرماید منافقین کافر شدند، صرف ظاهر حال را نمی گوید بلکه حقیقت حال را می رساند و او شهادت داده به این که منافقین از اصل ایمان نداشتند. نه این که بعد کافر شدند و از شهادت زبانی تجاوز نکردند.

پس، ایشان از همان اول مسلمان بودند، نه مؤمن و با این حرف هائی که زدند از اسلام خارج شدند.

و این خود اشاره است به این که آن کلمه کفری که گفتند کلمه ای بوده که یا هر دو شهادت را و یا یکی از آن دو را رد می کرد.

چگونگی خروج منافقین از ایمان و از اسلام

ممکن هم هست بگوئیم در اول که فرمود: «قَدْ کَفَرْتُمْ....،» در مقابل عملی است (کشتن

ص:325

رسول خدا) که می خواستند انجام دهند واین عمل با ایمان منافات دارد، نه با اسلام، زیرا عملی که هیچ کلام رده ای همراه ندارد و آن طور هم که می خواستند صورت نگرفت ضرر و منافاتی با اسلام ندارد، چون اسلام همان مرحله لفظ و شهادت دادن است، نه مرحله عمل، به خلاف دومی که فرمود:«وَ کَفَرُوا بَعْدَ اِسْلامِهِمْ،» که در مقابل آن کلام رده ای است که به زبان آوردند و معلوم است که کلام رده با اسلامی که قوامش با لفظ و کلام است منافات دارد و با ایمان درونی و اعتقاد قلبی منافاتی ندارد.

سپس خدای تعالی برای این منافقین بیان می کند که با همه این گناهان مهلکه وکفر صریح و تصمیمی که به آن موفق نشدند اگر به سوی پروردگار خود بازگشت کنند خداوند توبه شان را می پذیرد و نیز عاقبت امر این توبه و عاقبت اعراض از آن را بیان

داشته و فرموده: اگر توبه کنند برای خودشان خوب است چون منجر به آمرزش و بهشت می شود و اگر اعراض کنند و توبه نکنند خداوند به عذاب دردناکی در دنیا و

ص:326

آخرت مبتلایشان می کند.

عذاب دنیوی ایشان با سیاست و مجازات به دست پیغمبر است و یا به استدراج و مکر خدائی و اگر هیچ عذابی نبینند مگر همین که دارند با نفاق خود بر خلاف نظام عالم که بر اساس راستی و ایمان تنظیم شده سیر می کنند، همین سلسله اسباب ایشان را خرد و رسوا می کند و همین عذاب برای آنان بس است، هم چنان که خدای تعالی فرموده: «وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفسِقینَ!» (24 / توبه) و اما عذاب آخرت ایشان معلوم است که آتش دوزخ خواهد بود. (1)

ص:327

1- المیزان، ج :9 ، ص: 457.

چگونگی خروج منافقین از ایمان و از اسلام

توطئه ترور رسول اللّه به دست منافقین

این آیات، یازده آیه است که به هم مربوط و متصلند و غرض واحدی را افاده می کنند و آن عبارتست از نقل یکی از داستان های منافقین که می خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترور کنند و در ضمن سخنی گفته بودند که از کفر درونیشان حکایت داشت و خدای تعالی میان ایشان و انجام نقشه شومشان حائل گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان از آن چه تصمیم داشته و آن چه که گفته بودند پرسید و بازجوئی فرمود.

آن ها عمل خود را تأویل و گفته خود را انکار نموده، بر آن سوگند یاد کردند، پس خدای تعالی انکار و قسمشان را تکذیب کرد.

این آن مقدار مطلبی است که از خلال آیات استفاده می شود و این معنا در میان همه

روایات جز بر روایت مربوط به داستان عقبه تطبیق نمی کند. (1)

نهی از اقامه نماز میت بر مرده منافق

«وَ لا تُصَلِّ عَلیآ اَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ اَبَدا وَ لا تَقُمْ عَلی قَبْرِآهِ اِنَّهُمْ كَفَروُا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ فاسِقُونَ،»

نهی از اقامه نماز میت بر مرده منافق (399)

«هیچ وقت براحدی از آنان که مرده، نماز مگذار و بر قبرش مایست، زیرا ایشان به خدا و رسولش کافر شدند و با حالت فسق مردند!» (84 / توبه)

این آیه نهی می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این که نماز میت بخواند بر کسی که منافق بوده و از این که کنار قبر منافقی بایستد و این نهی را تعلیل کرده است به این که چون کفر ورزیدند و فاسق شدند و بر همین فسق خود مردند.

1- المیزان، ج :9 ، ص: 457.

استغفار جهت منافقین و هم چنین نماز خواندن بر جنازه های ایشان و ایستادن کنار قبور ایشان و طلب مغفرت کردن، لغو و بی نتیجه است.

می فرماید:

«و اموال و اولادایشان تو را خیره نسازد، چرا که خدا می خواهد به وسیله آن در دنیا عذابشان کند و در حال کفر جانشان به در آید!

و چون سوره ای نازل شود که به خدا ایمان بیاورید و با رسولش به جهاد بروید، توان گران ایشان از تو اجازه می خواهند و می گویند بگذار با واماندگان باشیم، راضی شده اند که قرین زنان و زمین گیران باشند و خدا بر دل هایشان مهر زده و در نتیجه نمی فهمند!» (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 487.

امر به شدت عمل با کفار و منافقان

«یا اَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْویهُمْ

امر به شدت عمل با کفار و منافقان

جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ،»

«ای پیغمبر! با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و خشونت به خرج ده و جایگاه ایشان در جهنم است که چه بد بازگشت گاهی است.» (73/توبه)

مراد از جهاد با کفار و منافقین بذل جهد و کوشش در اصلاح امر از ناحیه این دو طایفه است و خلاصه منظور این است که با تلاش پی گیر خود جلو شر و فسادی که این دو طایفه برای دعوت دارند بگیرد و معلوم است که این جلوگیری در ناحیه کفار به این است که حق را برای آنان بیان نموده، رسالت خود را به ایشان برساند، اگر ایمان آوردند که هیچ و اگر نیاوردند با ایشان جنگ کند.

ص:331

و در ناحیه منافقین به این است که از آنان دل جویی کند و تألیف قلوب نماید، تا به

تدریج دل هایشان به سوی ایمان گرایش یابد. و اگر هم چنان به نفاق خود ادامه دادند، جنگ با منافقان (که شاید ظاهر آیه شریفه هم همین باشد.) سنت رسول خدا بر آن جاری نشده و آن جناب در تمام عمر با هیچ منافقی نجنگیده، ناگزیر باید کلمه جاهد را به همان معنایی که کردیم بگیریم.(1)

1- المیزان، ج :19 ، ص: 565 .

امر به شدت عمل با کفار و منافقان

فصل سیزدهم: معاف شدگان از جبهه و جهاد

گروه های معاف از جنگ

«لَیْسَ عَلَی الضُّعَفآءِ وَ لا عَلَی الْمَرْضی وَ لا عَلَی الَّذینَ لا یَجِدوُنَ ما یُنْفِقُونَ حَرَجٌ اِذا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَی الْمُحْسِنینَ مِنْ سَبیلٍ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ،»

«بر ضعیفان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی برای خرج کردن ندارند در

صورتی که برای خدا و رسولش خیرخواهی کنند تکلیفی نیست، آری، نیکوکاران مورد ملامت و عذاب کسی قرار نمی گیرند و خدا آمرزنده مهربان است،»

(91 / توبه)

«وَ لا عَلَی الَّذینَ اِذا ماۤ اَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاۤ اَجِدُ ماۤ اَحْمِلُکُمْ عَلَیْهِ تَوَلَّوْا وَاَعْیُنُهُمْ تَفیضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنا اَلاّ یَجِدوُا مایُنْفِقُونَ،»

«و هم چنین بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا مرکبشان دهی و تو گفتی چیزی ندارم که شما را بر آن سوار کنم و ایشان با دیدگانی پر از اشک برگشتند که چرا چیزی برای خرج کردن نمی یابند.» (92 / توبه)

«لَیْسَ عَلَی الضُّعَفاۤءِ وَ لا عَلَی الْمَرْضی وَ لا عَلَی الَّذینَ لا یَجِدوُنَ ما یُنْفِقُونَ حَرَجٌ،»

گروه های معاف از جنگ

مقصود از ضعفاء به دلیل سیاق آیه کسانیند که نیرو و توانائی جهاد ندارند، حال یا طبعا ناتوانند مانند اشخاص فلج و زمین گیر و یا به خاطر عارضه موقتی که فعلاً دست داده، مانند کسالت و مرض .

و مقصود از «الَّذینَ لا یَجِدوُنَ ما یُنْفِقُونَ،» کسانی هستند که نیروی مالی و یا اسلحه و امثال آن را ندارند.

پس، از این گونه افراد قلم تکلیف و حکم وجوب جهاد برداشته شده، چون اگر

برداشته نشود حرج و شاق است و هم چنین لوازم و توابع آن از قبیل مذمت در دنیا و عقاب در آخرت نیز برداشته شده، چون در حقیقت مخالفت در مورد اینان صدق نمی کند.

و اگر خدای تعالی این رفع حرج را مقید کرده به صورتی که «نَصَحُوا لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ،»

خیرخواهی خدا و رسول کنند برای این است که بفهماند وقتی تکلیف و به دنبال تکلیف مذمت و عقاب برداشته می شود که دل ها و نیاتشان از خیانت و غش دور باشد و نخواسته باشند مانند منافقین با تخلف از امر جهاد و تقاعد ورزیدن کارشکنی کرده، روحیه اجتماع را فاسد سازند وگرنه اگر چنین منظور فاسدی داشته باشند عینا مانند منافقین مستحق مذمت و عقاب خواهند بود.

جمله «ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ،» در مقام بیان علت رفع حرج از نام بردگان است، معنایش این است: در صورتی که این گونه افراد قصد خیرخواهی برای خدا و رسول را

ص:335

داشته باشند از این رو تکلیف ندارند که در چنین فرضی نیکوکارند و دیگر بر نیکوکاران مؤاخذه ای نیست و کسی نمی تواند به آن ها آسیبی برساند.

پس این که کلمه «سَبیلٍ» را به کار برد کنایه است از این که آن ها از آسیب دیدن

گروه های معاف از جنگ

ایمنند، مثل این که در یک بست محکم و دژی مستحکم قرار گرفته اند که کسی راه به آن جا ندارد و نمی تواند صدمه ای به ایشان برساند و این جمله به حسب معنی عام است هر چند از نظر تطبیق، مخصوص طوائف معاصر با نزول آیه و عذرخواهان از اعراب آن روز است.

«وَ لا عَلَی الَّذینَ اِذا مآ اَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ....،» حرجی بر فقرا نیست، همان هائی که نزد تو می آیند که تو به ایشان مرکبی دهی تا سوار شوند و سایر احتیاجاتشان را از قبیل اسلحه و غیر آن برآورده سازی، همان هائی که تو در جوابشان گفتی من مرکبی ندارم که به شما دهم و شما را بر آن سوار کنم و ایشان رفتند، در حالی که چشمانشان

در اشک غوطه می خورد و از شدت اندوه اشک می ریختند از این که چرا مرکب و زاد و توشه ندارند تا به جهاد بیایند و با دشمنان خدا جنگ کنند.

و اگر این قسم اشخاص را عطف کرد بر ماقبل ودر نتیجه عطف خاص بر عام نمود، برای عنایت خاصی بود که به این گونه افراد داشت، زیرا اینان اعلی درجه خیرخواهی را داشتند و نیکوکاریشان خیلی روشن بود.

«اِنَّمَا السَّبیلُ عَلَی الَّذینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ وَ هُمْ اَغْنِیآءُ رَضُوا بِاَنْ یَکُونُوامَعَ الْخَوالِفِ وَ طَبَعَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَعْلَمُونَ،»

«تنها مؤاخذه و ملامت و عقاب بر کسانی است که با این که مکنت دارند از تو اجازه ماندن می خواهند و بدین تن در می دهند که با زنان و زمین گیران باشند و خدا بر دل هایشان مهر نهاده، در نتیجه نمی دانند،» (93 / توبه)

گروه های معاف از جنگ

«و چون بازگردید نزد شما عذر آورند، بگو عذر نیاورید که ما هرگز شما را

تصدیق نمی کنیم، خدا ما را از اخبار شما خبردار کرد و به زودی خدا عمل شما را می بیند و رسول او نیز، آن گاه به سوی دانای غیب و شهادت باز می گردید، پس شما را به آن چه می کردید خبر می دهد، به زودی همین که به سوی ایشان بازگردید برایتان به خدا سوگند می خورند تا از ایشان صرف نظر کنید و شما از ایشان صرف نظر کنید که ایشان پلیدند و جایشان به کیفر آن چه می کردند جهنم است، برایتان سوگند می خورند تا شمااز ایشان راضی شوید،و به فرضی که شما از ایشان راضی شوید خدا ازمردم عصیان گر فاسق راضی نمی شود!» (93 96 / توبه)

منظور این است که : اگر شما از ایشان راضی شوید از کسانی راضی شده اید که

خداوند از ایشان راضی نیست و رضایت شما برخلاف خوشنودی خداست و برای هیچ مؤمنی سزاوار نیست از چیزی که مایه سخط و غضب خداست راضی شود! (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 490.

«لَیْسَ عَلَی اْلاَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاعَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ وَ مَنْ یَتَوَلّ یُعَذِّبْهُ عَذاَبا اَلیما،»

«در مسأله جهاد بر افراد نابینا ولنگ و بیمار گناهی نیست و کسی که خدا و

رفع حکم جهاد از معلولین

رسولش را اطاعت کند خداوند او را در جنائی داخل می کند که از دامنه آن نهرها روانست و کسی که اعراض کند خداوند تعالی به عذابی دردناک معذبش می کند.» (17/ فتح)

در این آیه حکم جهاد را از معلولین که جهاد برایشان طاقت فرساست به لسان رفع لازمه اش برمی دارد، یعنی نمی فرماید این ها حکم جهاد ندارند، بلکه می فرماید لازمه آن

ص:339

را که حرج است ندارند. (1)

معافیت طلاب دینی از جهاد برای تفقه در دین

«وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِروُا کآفَّهً فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طآئِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدّینِ وَ لِیُنْذِروُا قَوْمَهُمْ اِذا رَجَعُوآ اِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَروُنَ،»

«مؤمنان همگی نتوانند سفر کنند، چرا از هر گروه از ایشان دسته ای سفر نکنند تا در کار دین، دانش اندوزند و چون بازگشتند قوم خویش را بیم دهند، شاید آنان بترسند.» (122 / توبه)

سیاق آیه دلالت می کند بر این که منظور از جمله «لِیَنْفِروُا کآفَّهً» بیرون شدن همگی

1- المیزان، ج :18 ، ص: 415.

برای جهاد است و ضمیر در «فِرْقَةٍ مِنْهُمْ» به مؤمنین برمی گردد، که

معافیت طلاب دینی از جهاد برای تفقه در دین

نباید همگیشان بیرون روند و لازمه آن این است که مقصود از «نفر» کوچ کردن به سوی رسول خدا باشد.

بنابراین، آیه شریفه در این مقام است که مؤمنین سایر شهرها را نهی کند از این که تمامیشان به جهاد بروند بلکه باید یک عده از ایشان به مدینه الرسول آمده و احکام را از آن جناب بیاموزند و عده دیگری به جهاد بروند.

وقتی آن عده احکام دین را یاد گرفتند به شهر خود و به میان اهل ولایت خود برگشته، ایشان را انذار کنند.

ازاین جا معلوم می شود که:

اولاً مقصود از تفقه در دین فهمیدن همه معارف دینی از اصول و فروع آن است، نه

ص:341

خصوص احکام عملی، که فعلاً در لسان علمای دین کلمه فقه اصطلاح

در آن شده، به دلیل این که می فرماید: «وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ و قوم خود را انذار کنند،» و معلوم است که انذار با بیان فقه اصطلاحی، یعنی با گفتن مسائل عملی صورت نمی گیرد، بلکه احتیاج به بیان اصول عقاید دارد.

ثانیا معلوم می شود که وظیفه کوچ کردن برای جهاد از طلبه علوم دینی برداشته شده و آیه شریفه به خوبی بر این معنا دلالت دارد.(1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 550 .

معافیت طلاب دینی از جهاد برای تفقه در دین

فصل چهاردهم : مبارزه منفی و قانون تبرّی

نهی از استغفار برای مشرکین حتی اقربای مشرک

«ماکانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذینَ امَنُوآا اَنْ یَسْتَغْفِروُا لِلْمُشْرِکینَ وَ لَوْ کانُوآا اُولی قُرْبی مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمْ اَنَّهُمْ اَصْحابُ الْجَحیمِ،»

«پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند نباید برای مشرکین پس از آن که معلومشان

شد که اهل جهنمند آمرزش بخواهند، اگر چه خویشاوند باشند،» (113 / توبه)

«وَ ما کانَ اِسْتِغْفارُ اِبْراهیمَ لاَِبیهِ اِلاّ عَنْ مَوْعِدَهٍ وَعَدَهآ اِیّاهُ فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ اَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ اِنَّ اِبْراهیمَ لاََوّاهٌ حَلیمٌ،»

«و آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش نبود مگر به اقتضای وعده ای

ص:343

که به وی داده بوده و چون برایش آشکار شد که پدرش دشمن خداست از او بی زاری جست ،آری، ابراهیم خدا ترس و بردبار بود.» (114 / توبه)

معنای آیه روشن است، لیکن این نکته را باید در نظر داشت که چون در آیه دومی بعد از بیان سبب استغفار ابراهیم برای پدرش می فرماید وقتی که فهمید او دشمن خدا است، از او بی زاری جست و با این بیان معلوم کرد که مشرکین دشمنان خدا و جهنمی

نهی از استغفار برای مشرکین حتی اقربای مشرک

هستند و در نتیجه نباید برای آنان استغفار کرد، اینکه در این آیه می فرماید حال که این معنا برای پیغمبر و پیروانش معلوم شد باید از این مطلب ضروری و روشن غفلت نورزند، که استغفار برای مشرکین از این جهت جایز نیست که لغو است و خضوع ایمان مانع است از این که بنده خدا با ساحت کبریای او بازی نموده، کاری لغو بکند.

چون از یکی از دو صورت بیرون نیست، یا خداوند به خاطر تقصیری که از بنده اش سرزده با او دشمن و از او خشمگین است و یا بنده با خدای تعالی دشمن است، اگر

فرضا خدا با بنده اش دشمن باشد ولی بنده اش با او دشمن نباشد و بلکه اظهار تذلل وخواری کند، در این صورت جای این هست که به خاطر سعه رحمت او آدمی برای آن بنده طلب مغفرت کند و از خداوند بخواهد که به حال آن بنده اش ترحم کند.

اما اگر بنده با خدا سر دشمنی داشته باشد (مانند مشرکین معاند) و خود را بالاتر از

آن بداند که به درگاه خدا سر فرود بیاورد، در چنین صورتی عقل صریح حکم می کند به این که شفاعت و یا استغفار معنا ندارد، مگر بعد از آن که آن بنده خدا را کنار گذاشته، به سوی خدا توبه و بازگشت کند و به لباس تذلل و مسکنت درآید.

وگرنه چه معنا دارد که انسان برای کسی که اصلاً رحمت و مغفرت را قبول ندارد و زیر بار عبودیت او نمی رود، استغفار نموده، از خدا بخواهد که از او درگذرد.

آری، این درخواست و شفاعت استهزاء به مقام ربوبیت وبازی کردن با مقام عبودیت است، که به حکم فطرت عملی است ناپسند و غیر جائز.

ص:345

و خداوند این جائز نبودن را به حق نداشتن تعبیر کرده و فرموده «ماکانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذینَ امَنُوآا،» یعنی پیغمبر و آنان که ایمان آورده اند حق ندارند استغفار کنند بعد از آن که برای آن ها معلوم شد که... و ما در تفسیر آیه «ما کانَ لِلْمُشْرِکینَ اَنْ یَعْمُرُوا

نهی از استغفار برای مشرکین حتی اقربای مشرک

مَسجِدَ اللّهِ،» (17 / توبه) گفتیم که حکم جواز در شرع بعد از جعل حق است.(1)

حکم به وجوب تبری از دشمنان خدا و حرمت دوستی با آنان

«وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِلَّ قَوْما بَعْدَ اِذْ هَدیهُمْ حَتّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ اِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ،»

«چنین نبوده که خداوند، گروهی را پس از هدایتشان گمراه کند، مگر آن که

1- المیزان، ج :9 ، ص: 541.

چیزهائی را که باید از آن بترسند برای ایشان بیان کند، که خدا به همه چیز داناست.» (115 / توبه)

این آیه مؤمنین را تهدید می کند به این که اگر از آن کارهائی که خداوند بیان کرده پرهیز نکنند، بعد از هدایت گمراهشان خواهد کرد و در میان همه کارهائی که خداوند از آن ها نهی نموده، آن کاری که با مورد آیه تطبیق دارد همان استغفار کردن برای مشرکین و محبت به ایشان است، که مؤمنین باید از آن بپرهیزند، والا بعد از هدایت دچار ضلالت می شوند.

و این آیه به یک اعتبار در معنای آیه «ذلِکَ بِاَنَ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّرا نِعْمَةً اَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ» (53 / انفال) و آیات دیگری در این معنا است که

حکم به وجوب تبری از دشمنان و حرمت دوستی با آنان

همه بر این معنا گویا هستند که یکی از سنت های الهی این است که نعمت و هدایت خود را بر بنده اش مستمر بگرداند و از او سلب نکند، تا خود بنده به خاطر کفران و تعدیش موجبات تغییر آن را فراهم آورد، آن وقت است که خدای تعالی نعمت و هدایت خود را از

او می گیرد.

آیه «اِنَّ اللّهَ لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ یُحْیی وَ یُمیتُ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصیرٍ،»

«خدا، ملک آسمان ها و زمین خاص اوست، زنده می کند و می میراند و شما را جز خدا سرپرست و یاوری نیست،» (116 / توبه)

در ذیلش حکمی را که آیه قبلی بر آن دلالت می کرد چنین تعلیل می کند که اگر از

دوستی با دشمنان خدا نهی نموده و گفتیم که باید از آنان بی زاری بجوئید، برای این است که جز خدای سبحان کسی ولی و یاور حقیقی نیست و این معنا برای مؤمنین وجدانی شده، پس وجدان و ایمان خود آنان باید ایشان را بر آن بدارد که تنها نسبت به او و یا ولیی از اولیای او که خود او اجازه داده باشد تولی داشته باشند و به غیر ایشان به هیچ یک از دشمنان او هر که خواهد باشد دوستی و تولی نورزند.

جهتش این است که تنها کسی که مالک همه چیز است و مرگ و حیات به دست اوست

ص:348

خداست و معلوم است که غیر از چنین خدائی که یگانه مالک و مدبر عالم است ولی و ناصری نیست.

از همین بیان عمومی و علت عمومی که در چهار آیه مورد بحث آمده به خوبی روشن گردید که حکم مورد بحث این آیات نیز عمومی است، یعنی اگر

حکم به وجوب تبری از دشمنان و حرمت دوستی با آنان

در این آیات حکم به وجوب تبری از دشمنان خدا و حرمت دوستی با آنان نموده، این حکم اختصاص به یک نحو دوستی و یا دوستی با یک عده معینی ندارد، بلکه همه انحاء دوستی را شامل می شود، خواه تولی به سبب استغفار باشد یا به غیر آن و خواه دشمن، مشرک یا کافر و یا منافق و یا غیر آن ها از قبیل اهل بدعتی که منکر آیات خدا هستند باشد و یا نسبت به پاره ای از گناهان کبیره از قبیل محاربه با خدا و رسول اصرار داشته باشد. (1)

1- المیزان، ج :9 ، ص: 541.

نهی از ولایت و دوستی پدر و مادر و خویشاوندان کافر

«یاَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا لا تَتَّخِذُوآا ءاباۤءَکُمْ وَ اِخْوانَکُمْ اَوْلِیآءَ اِنِ اسْتَحَبُّوا

الْکُفْرَعَلَی الاْیمنِ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَاُولآئِکَ هُمُ الظّلِمُونَ،»

«ای کسانی که ایمان آورده اید، پدران و برادران خود را اگر کفر را بر ایمان ترجیح داده اند اولیاء خود ندانید، کسانی که از شما با ایشان دوستی کند خود ایشان هم ستم گرانند،» (23 / توبه)

«قُلْ اِنْ کانَ ءاباۤؤُکُمْ وَ اَبْناۤؤُکُمْ وَ اِخْوانُکُمْ وَ اَزْواجُکُمْ وَ عَشیرَتُکُمْ وَ اَمْولٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجرَهٌ تَخْشَوْنَ،کَسادَها وَ مَسکِنُ تَرْضَوْنَهاۤ اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِه وَ جِهادٍ فی سَبیلِه فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِه وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفسِقینَ،»

«بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و خویش شما و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کساد آن می هراسید و مسکن هائی که بدان

نهی ازولایت ودوستی پدر و مادر و خویشاوندان کافر

علاقمندید در نظر شما محبوب تر است از خدا و رسول او و جهاد در راه او، پس

منتظر باشید تا خدا فرمان خود را بیاورد و خدا مردم تبه کار را هدایت نمی کند.» (24 / توبه)

این آیه از دوستی کفار نهی می کند، هر چند که کفار پدران و برادران مؤمنین باشند و سّر آن هم روشن است برای این که ملاک دوستی نکردن با کفار یک ملاک عمومی است و لذا در آیه بعدی غیر پدر و برادر را هم مشمول این حکم کرده است، چیزی که هست ظاهر آیه مورد بحث نهی از این دوستی است در صورتی که پدران و برادران کفر را بر ایمان ترجیح دهند.

خدای تعالی نهی از دوستی را اختصاص داد به پدران وبرادران کافر، آری این دو

طایفه اند که ترس آن هست که در دل فرزندان و برادران مؤمن خود رخنه کرده و در پاره ای از شؤون زندگی ایشان دخل و تصرف کنند.

«قُلْ اِنْ کانَ ءاباۤؤُکُمْ وَ اَبْناۤؤُکُمْ وَ اِخْوانُکُمْ...،» آیه قبلی خطاب به مؤمنین بود و این

آیه خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله است و این اشاره است به اعراض از مؤمنین مورد بحث در آیه قبلی و این که خدای تعالی از دل های آنان خبردار است و می داند که دل هایشان آن چنان مشغول است که نهی او سبب نمی شود از دوستی پدران و برادران کافر خود دست بردارند و در دل هایشان ایجاد داعی نمی کند بر این که بعدها گوش به فرمان خدا شوند و به خاطر امر خدا با کفار هر چند پدران و برادرانشان باشند بجنگند و مانع ایشان از این کار محبتی است که به غیر خدا و رسول و جهاد در راه خدا دارند، لذا خدای تعالی در این آیه اصول لذاتی که علاقه نفوس را به خود جلب می کند بر می شمارد

نهی ازولایت ودوستی پدر و مادر و خویشاوندان کافر

و آن اصول عبارتست از پدران، برادران، همسران و قوم و قبیله و این ها کسانی هستند که طبیعت جامعه به قرابت نسبی نزدیک و یا دور و یا قرابت سببی در بینشان رابطه برقرار کرده و جمعشان می کند و اموالی که به دست آورده و جمع کرده اند و تجارتی که از کسادیش هراسناک می شوند و منزل هائی که خوش آیندشان است و این ها

ص:352

اصول دیگری است که قوام جامعه در رتبه دوم بر آن هاست.

آن گاه می فرماید: اگر مردم دشمنان دین را دوست داشته و محبت به این امور را بر محبت به خدا و رسول او و جهاد در راه او مقدم بدارند، باید منتظر باشند تا خدا امر خود را بیاورد و خدا مردم فاسق را هدایت نمی کند.

منظور از امر، باید یکی از دو چیز بوده باشد، یا چیزی باشد که آن شکاف و نقیصه ای را که در اثر مخالفت آنان بر دین وارد شده جبران نماید و یا عذابی باشد که

به خاطر مخالفت امر خدا و رسول و اعراض از جهاد در راه او بدان مبتلا می شوند. (1)

ص:353

1- المیزان، ج :9 ، ص: 275.

نهی ازولایت ودوستی پدر و مادر و خویشاوندان کافر

حکم تقیه

«مَنْ کَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْدِ ایمانِه اِلاّ مَنْ اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاْیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرا فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّهِ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ،»

«و هر که از پس ایمان آوردنش منکر خدا شود، نه آن که مجبور شده و دلش به ایمان قرار دارد، بل آن که سینه به کفر گشاید، غضب خدا بر آن ها باد و عذابی بزرگ دارند.» (106 / نحل)

می فرماید: کسانی که بعد از ایمان تظاهر به کفر می کنند و مجبور به گفتن کلمه کفر می شوند، ولی دل هایشان مطمئن به ایمان است از غضب خدا مستثناء هستند.

«وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرا،» یعنی کسی که سینه خود را برای کفر گشاده

کرده و کفر را پذیرفته و به آن خوشنود گشته و آن را در خود جای داده چنین کسی مورد غضب خدائی است....

«ثُمَّ اِنَّ رَبَّکَ لِلَّذینَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا ثَّم جاهَدُوا وَ صَبَرُوا اِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحیمٌ،»

«و نیز پروردگارت نسبت به آن ها که پس از محنت کشیدن مهاجرت کرده آن گاه جهاد کرده و صبوری پیشه کرده اند پروردگارت از پس آن، آمرزگار و رحیم است.» (110 / نحل)

این جمله ناظر به شکنجه هایی است که مؤمنین صدر اسلام در مکه از قریش می دیدند، چون مشرکین مکه مؤمنین را آزار می دادند تا شاید از دینشان برگردند و بدین منظور انواع شکنجه ها را درباره آنان روا می داشتند حتی چه بسا که یک فرد مسلمان در زیر شکنجه کفار جان می داد، هم چنان که عمار و پدر و مادرش را شکنجه

کردند پدر و مادرش در زیر شکنجه آنان جان دادند و عمار به ظاهر از دین اسلام بی زاری جست و به این وسیله جان سالم به در برد و آیات سابق به طوری که در بحث روایتی خواهد آمد در این باره نازل شد.

و از همین جا روشن می گردد که آیات مورد بحث با آیات قبل مربوط و متصل است.

چون جمله «اِلاّ مَنْ اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاْیمانِ،» که در آیات قبل بودهمان معنا را

حکم تقیه

می رساند که آیات مورد بحث در مقام افاده آن است، این آیه نیز می فرماید: بعد از همه این ها خدا نسبت به کسانی که بعد از آن شکنجه ها هجرت نموده و پس از هجرت، جهاد و صبر نمودند آمرزگار و مهربان است.

جمله «ثُمَّ اِنَّ رَبَّکَ لِلَّذینَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا،» وعده جمیلی است که به مهاجرین می دهد که بعد از شکنجه ها مهاجرت کردند و در قبال تهدیدی که

ص:357

به دیگران کرده و خسران تام را نویدشان داده، مؤمنین را به مغفرت و رحمت در قیامت نوید می دهد.

و جمله «اِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحیمٌ،» به منزله خلاصه گیری در صدر کلام است و به علاوه این نکته را هم می رساند که قیودی که در کلام قبلی آورده شده همه در حکم، دخالت دارند، پس باید بدانی که خدا از آن مسلمانان که به ظاهر، ارتداد جستند

راضی نمی شود مگر آن که مهاجرت کنند و نیز از هجرتشان راضی نمی شود مگر آن که بعد از آن جهاد و صبر کنند. (1)

1- المیزان، ج :12 ، ص: 510.

در الدرالمنثور است که ابن منذر وابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست به مدینه مهاجرت کند به اصحابش فرمود: از دور من پراکنده شوید، هر کس توانایی دارد بماند آخر شب حرکت کند و هر کس ندارد همین اول شب به راه بیفتد، هر جا که به اطلاعتان رسید که من در آن جا منزل کرده ام به من ملحق شوید.

روایات وارده درباره حکم تقیه

بلال مؤذن و خباب و عمار و زنی از قریش که مسلمان شده بود ماندند تاصبح شد ، مشرکین و ابوجهل ایشان را دست گیر کردند، به بلال پیشنهاد کردند که از دین اسلام برگردد، قبول نکرد، ناگزیر زرهی از آهن در آفتاب داغ کردند و بر تن او پوشاندند و او هم چنان می گفت: احد! احد! و اما خباب، او را در میان خارهای زمین می کشیدند و اما عمار، او از در تقیه حرفی زد که همه مشرکین خوشحال شده رهایش کردند و اما آن زن

ص:359

(سمیه)، ابوجهل چهارمیخش کرد، آن گاه حربه خود را در عورت او فرو کرده و او را کشت، ولی بلال و خباب و عمار را رها کردند، آن ها خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساندند و جریان را برای آن جناب تعریف کردند عمار از آن حرفی که زده بود سخت ناراحت بود، حضرت فرمود: دلت در آن موقعی که این حرف را زدی چگونه بود، آیا به آن چه گفتی راضی بود یا نه؟ عرض کرد: نه، فرمود: خدای تعالی این آیه را نازل فرموده:

«اِلاّ مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْايمانِ،»

مؤلف: در روایت آمده که آن زن همان سمیه، مادر عمار بوده و یاسر پدر عمار هم با این چند نفر بوده و بعضی گفته اند: پدر و مادر عمار اولین شهید در اسلام بوده اند و روایات در این که پدر و مادر عمار در این فتنه کشته شدند و عمار از در تقیه اظهار کفر نموده و این آیه درباره اش نازل شده بسیار است.

در مجمع البیان از ابن عباس و قتاده روایت کرده که گفته اند: این آیه درباره

جماعتی نازل شد که اکراه شده بودند و آن جماعت عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و صهیب و بلال و خباب بودند که شکنجه شدند و در آن شکنجه پدر و مادر عمار کشته شدند و عمار با زبانش چیزی به آن ها داد که راضی شدند و خدای سبحان جریان را به

روایات وارده درباره حکم تقیه

رسول گرامیش خبر داد، پس وقتی که جماعتی برای آن جناب خبر آوردند که عمار کافر شد، حضرتش فرمود: نه حاشا، عمار از فرق تا قدمش مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خونش آمیخته شده است.

تا آن که خود عمار شرفیاب شد در حالی که گریه می کرد، حضرت فرمود: چه حال و چه خبر؟ عرض کرد خبر بسیار بد آوردم یا رسول اللّه زیرا رهایم نکردند تا دست به ساحت تو دراز نمودم و خدایان ایشان را به خیر یادکردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرد اشک های عمار را پاک کردن، در حالی که می فرمود: اگر بار دیگر نیز به تو چنین کردند تو هم همان کار را تکرار کن، آن گاه این آیه نازل شد.

ص:361

و در کافی به سند خود از ابی عمرو زبیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: و اما آن چه که از ایمان بر قلب فریضه شده عبارت است از اقرار و معرفت و عقد و رضا و تسلیم به این که «لااِلهَ اِلاَّاللهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لهُ اِلهاً واحِداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَهً وَ لا وَلَداً، وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ،» و اقرار به آن چه از ناحیه خدا آمده از انبیاء و یا کتاب، این آن چیزی است که خدا بر قلب واجب کرده، پس اقرار و معرفت، عمل به وظیفه مسلمانی قلب است و این همان است که آیه «اِلاّ مَنْ اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاْیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرا،» (106 / نحل) بیان می کند.

و در همان کتاب به سند خود از مسعده بن صدقه روایت می کند، که گفت: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم از علی علیه السلام روایت می کنند که در منبر کوفه فرموده است: این مردم! به زودی شما را می خوانند که به من ناسزا بگوئید، شما هم بگوئید، و می خوانند که از من تبری بجوئید قبول بکنید ولی تبری مجوئید، آیا این روایت صحیح است یا نه؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: چه قدر زیاد شده دروغ هایی که

به علی علیه السلام می بندند، آن گاه فرمود: آن جناب این طور فرموده: مردم! به زودی شما را می خوانند که مراناسزا بگوئید شما هم بگویید، سپس می خوانند که از من بی زاری جوئید، این قدر بدانید که من بر دین محمدم و نفرمود: از من بی زاری مجوئید.

روایات وارده درباره حکم تقیه

سپس آن شخص پرسید: یعنی می فرمایید اگر بی زاری خواستند بی زاری نجوید ولو این که کشته شود؟ فرمود: به خدا سوگند چنین وظیفه ای ندارد،و چیزی بر او نیست جز آن چه که بر عماربن یاسر گذشت، که اهل مکه او را مجبور کردند به دشنام دادن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و او داد در حالی که قلبش مطمئن به ایمان بود و رسول خدا به عمار فرمود: ای عمار! اگر بار دیگر برگشتند تو هم برگرد که خدا در معذور بودنت این آیه را فرستاد: «اِلاّ مَنْ اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْایمانِ،» و دستورت داده که اگر بار دیگر مجبورت کردند تو نیز همان کار را بکن.(1)

1- المیزان، ج :12 ، ص: 510.

این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر برگشتند تو هم برگرد، معنایی است که آن جناب از عمومیت آیه و استثناء نکردن شخص معین استفاده فرموده، چون در آیه شریفه حکم جواز دشنام به رسول خدا صلی الله علیه و آله روی عنوان اکراه کسی که قلبش مطمئن به ایمان است رفته و اما این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا دستورت داده که اگر بار دیگر مجبورت کردند تو نیز همان کار را بکن با این که در آیه امری مخصوص به عمار نشده، شاید وجهش این باشد که استثناء صراحت در جواز دارد و با این صراحت، دیگر جای امتناع از دشنام دادن و خود را در معرض هلاکت انداختن نیست و این جواز با وجوب جمع می شود نه با اباحه و چنین نیست که شخص مختار باشد در دشنام دادن و سالم ماندن و در ندادن و کشته شدن، نه، بلکه واجب است دشنام بدهد.

تحلیل روایات رسیده درباره حکم تقیه

و در تفسیر عیاشی از عمروبن مروان روایت می کند که گفت: من

ص:364

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«چهار چیز از امت من برداشته شده :

اول آن چه از روی خطا از ایشان سربزند،

دوم آن چه که فراموش کنند،

سوم آن چه که بدان اکراه و اجبار شوند ،

چهارم آن چه از وسع و طاقتشان بیرون باشد،

و این در کتاب خداست که فرموده: «اِلاّ مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْايمانِ،»(1)

1- المیزان، ج :12 ، ص: 510.

تحلیل روایات رسیده درباره حکم تقیه

فهرست مطالب

فهرست مطالب

فهرست مطالب

فهرست مطالب

ص:369

فهرست مطالب

ص:370

فهرست مطالب

فهرست مطالب

(450)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

فهرست مطالب

ص:375

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل نهم

ص:376

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل دهم

فهرست مطالب

ص:378

فهرست مطالب

ص:379

فهرست مطالب

ص:380

فهرست مطالب

ص:381

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109